

همه چیز درباره مرگ و حوادث بعد از مرگ!



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

سپاس بیکران خداوند حکیم و صلوات فراوان بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

شکی نیست که انسان با مردن پایان نمی یابد بلکه روح انسان در بدن برزخی ادامه حیات می دهد. دلیل این عقیده علاوه بر کتب اسمانی و هشدار پیامبران و امامان علیهم السلام، افرادی هستند که عالم بعد از مرگ را دیده اند و برای ما روایت کرده اند. برنامه زندگی پس از زندگی که از شبکه 3 پخش می شد افراد زیادی داستان دیدار عالم برزخ را تعریف می کردند.

این داستانهای واقعی باعث میشود که عده ای از غفلت در بیایند و برای آخرت خود توشه فراهم کنند.

اگر چه عده ای هستند که عالم آخرت را قبول ندارند و معتقدند با مردن، کار آدمی به پایان می رسد! ولی زهی خیال باطل! باید افراد در دادگاه قیامت حاضر شوند و نتیجه اعمال خود را ببینند.

ما در این کتاب هم از آیات و روایات استفاده کرده هم داستانهای واقعی در مورد مرگ و برزخ و قیامت آورده ایم. انشالله مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

بهار 1402. کرمانشاه

مرگ چیست؟

پایان زندگی هر انسانی، مردن اوست. مرگ برای همه حتمی است و هیچ شخصی در هر پُست و مقامی که باشد نمی تواند خود را از مرگ نجات دهد. اما درباره مرگ دو عقیده در بین انسانها وجود دارد.

1- افرادی که اعتقادی به جهان آخرت و زندگی پس از مرگ ندارند، مردن را نابودی کامل می دانند. یعنی دیگر شخص مرده واقعا مرده است و دیگر زنده نخواهد شد.

2- افرادی که به زندگی پس از مرگ اعتقاد دارند مردن را یک حادثه می دانند که باعث می شود روح شخص از جسم دنیوی بیرون آمده و در جسم مثالی یا اجسام دیگر داخل شده و به زندگی خود بصورتی جدای از زندگی مردم کره زمین ادامه دهد. مسلمانان و پیروان ادیان ابراهیمی این عقیده دوم را دارند و اصلا اعتقاد به معاد و جهان بعد از مرگ جزو ضروریات اعتقادات یک مسلمان بشمار می رود.

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»⁽¹⁾ یعنی: هر نفسی چشنده مرگ است.

«أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»⁽²⁾

یعنی: هر کجا باشید، مرگ، سراغ شما می آید اگر چه در پادگانهای مستحکم باشید!

«كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۖ فَانٍ ۖ وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»⁽³⁾

یعنی: هر موجودی که بر روی زمین است، فانی می‌شود و ذات پروردگار صاحب جلال واکرام، باقی می‌ماند.

«وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ مَا كُنْتُمْ مِنْهُ تَحِيدُونَ».

یعنی: همانطور که از مردن، فرار می‌کردی، عاقبت مستی مرگ فرار سید.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام چگونگی حالت احتضار را شرح می‌دهد:

ناگاه سکرات مرگ و حسرت از دست دادن آنچه داشتند، بر آنها هجوم آورد در این حالت، اعضاء بدنشان سست گردید و در برابر آن، رنگ خود را باختند. سپس کم کم مرگ

1. سوره آل عمران، آیه 185.

2. سوره نساء، آیه 87.

3. سوره الرحمن، آیه 26.

در آنها نفوذ کرده و بین آنها و زبان‌شان، جدائی افکند!

او همچنان در میان خانواده خود باچشم، نگاه می کند و با گوشش، می شنود! در حالی که عقلش، سالم است و فکرش باقی است! می اندیشد که عمر را در چه راهی فانی کرده و روزگارش را در چه راهی، سپری نموده است! به یاد ثروتهائی که جمع کرده است، می افتد! همان ثروتی که در جمع آوری آن، چشمها را بهم گذارده بود و از حرام و حلال و مشکوک گرفته، گناه جمع آوری آنها به گردن اوست! حال هنگام جدائی از آن اموال، فرا رسیده، در حالی که این ثروت برای وراثت می ماند و از آن استفاده کرده و بهره می برند! راحتی آن برای دیگران و سنگینی گنااهش، بر دوش اوست و او در گرو این اموال است! دست خود را از پشیمانی به دندان می گزد و این به خاطر صحنه هائی است که در هنگام مرگ، برایش مشخص می گردد. در این حالت، به آنچه در زندگی به آن علاقه داشت بی اعتناست! و آرزو می کند، ای کاش آن شخصی که در گذشته بر ثروت او، غبطه می خوردم و بر او حسد می بردم، این اموال را جمع کرده بود!

مرگ همچنان بر اعضایش، چیره می شود! تا آنجا که گوشش همچون زبانش، از کار می افتد! بطوری که در میان خانواده اش، نمی تواند با زبانش سخن بگوید! و با گوشش بشنود، پیوسته به صورت آنان می نگرد و حرکات زبانشان را می بیند، اما صدای آنان را نمی شنود! سپس چنگال مرگ، همه وجودش را فرا می گیرد! چشم او نیز همچون گوشش، از کار می افتد و روح از بدنش، خارج می گردد! و همچون مرداری، بین خانواده اش می افتد! آنچنان که از نشستن نزدش، وحشت می کنند و از او دور می شوند! او نه سوگواران خود را یاری می کند و نه به آن شخصی که او را صدا می زند، پاسخ می گوید! سپس او را به منزلگاهش در درون زمین، حمل می کند و به دست اعمالش می سپارند و از دیدارش، برای همیشه، چشم می پوشند!⁽¹⁾

خداوند، فرموده است: در چیزی به اندازه قبض روح مؤمن، مردد نمی شوم! زیرا او از

1. نهج البلاغه ، کلام 109 .

مردن، بدش می آید و منهم نمی خواهم، او را ناراحت کنم! لذا هنگامی که اجل او فرا می رسد، دو ریحانه به نامهای مسخیه و منسیه می فرستم . مسخیه، باعث می شود که دل کندن از مالش را آسان می کند و منسیه باعث می شود که امور دنیا را فراموش کند!⁽¹⁾

مرگ در کلام امام حسین علیه السلام

سالار شهیدان در روز عاشورا، خطاب به اصحابش فرمود: ای فرزندان خانواده های بزرگوار! مرگ فقط پلی است که شما را از سختی و مشقت، به بهشت های وسیع و نعمت های دائمی، منتقل می کند . کدامیک از شما بدش می آید که از زندان به قصر و کاخ، منتقل گردد؟ ولی مرگ برای دشمنان شما، منتقل شدن از قصر و کاخ، به زندان است! پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است! پس مرگ پلی است که شما را به بهشت و آنها را به جهنم، منتقل می کند . نه دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته شده است!⁽²⁾

مرگ از زبان امام صادق علیه السلام

به امام ششم(ع)، گفته شد که مرگ را برای ما توصیف کن! حضرت فرمود: مرگ برای مؤمن، مثل خوشبوترین بوئی است که انسان به مشامش می‌رسد و از آن بو، بدنش سست و درد و رنجش، قطع می‌شود! و مرگ برای کافر مثل نیش افعی و عقرب و یا سخت‌تر از آن است!

شخصی گفت: می‌گویند: مرگ سخت‌تر از این است که بدن شخصی را با سلاحی دندان‌دار، زخمی کنند و یا با قیچی گوشتش را ببرند و با سنگ، او را له کنند و او را در زیر سنگ آسیاب قرار دهند! امام علیه‌السلام فرمود: برای بعضی از کافران و فاجران، همین‌طور است و عده‌ای از آنها در هنگام مرگ این شکنجه‌ها را می‌بینند! ولی اینها عذاب دنیاست و عذاب آخرت، از اینها سخت‌تر است! گفته شد: ما می‌بینیم، گاهی کافر و یا مؤمنی با راحتی جان می‌دهد! ولی کافر و یا مؤمن دیگری، با سختی جان می‌کند!

حضرت فرمود:

1. نهج البلاغه. -معانی الاخبار/142

2. نهج البلاغه. -معانی الاخبار/289

مؤمنی که با راحتی، جان می‌دهد، ثوابهایش به استقبال او آمده و او را کمک می‌نمایند! و مؤمنی که با سختی جان می‌دهد، کفاره گناهانش شده است، تا روز قیامت، پاک و بدون آلودگی و مستحق ثواب ابدی، محشور می‌شود! و کافری که با راحتی، جان می‌دهد،

بخاطر کارهای خوبی است که انجام داده است و بر او آسان گرفته می‌شود، تا روز قیامت، بدون حسنات، مبعوث شود! و کافری که با سختی جان می‌دهد، این حالت، مقدمه عذابهای آخرت است و خداوند سبحان به احدی، ظلم نمی‌کند!⁽¹⁾

ملاقات امام هفتم علیه‌السلام

امام هفتم، به عیادت جوانی که در حال مردن بود، رفت و مشاهده کرد، که هر شخصی، با او سخن می‌گوید، جواب او را نمی‌دهد و سخنی بر زبان جاری نمی‌کند! افرادی که آنجا بودند، گفتند: ای پسر رسول خدا! دوست داریم که مرگ را برایمان، شرح دهی و بگویی که حال دوست ما چگونه است؟

امام فرمود: مرگ وسیله تصفیه‌ای است که مؤمنین را از گناهانشان، پاک می‌کند و مردن، آخرین سختی است که کفار گناهانی که به گردن، داشته‌اند، می‌شود! ولی برای کفار، مردن وسیله تصفیه‌ای است که آنها را از کارهای نیکی که احیانا، انجام داده‌اند، پاک می‌نماید! و مرگ، آخرین راحتی است که به آنها می‌رسد! ولی این جوان، از گناهانش مانند لباسی که از چرک پاک می‌شود، پاک شده‌است و در آخرت، با ما اهل بیت، خواهد بود!⁽²⁾

مرگ از زبان امام جواد علیه‌السلام

به امام جواد علیه‌السلام گفته شد: چرا مسلمین از مرگ در هراسند؟ امام علیه‌السلام فرمود: چون مرگ را نمی‌شناسند، از آن می‌ترسند و اگر آنها می‌شناختند و از اولیاء خدا

بودند، هر آینه مرگ را دوست می داشتند و می فهمیدند که آخرت از دنیا، برایشان بهتر است!

سپس فرمود: می دانی چرا کودک و دیوانه، از خوردن داروئی که برای سلامتی آنها

1. بحار الانوار 6/152

2. بحار الانوار 6/155

و برطرف شدن مرض مفید است، خودداری می کنند؟ زیرا از منافع دارو بی اطلاعند! قسم به آن خدائی که محمد(ص) را به پیامبری مبعوث کرد، هر کسی که برای مرگ، خودش را آنچنان که باید، آماده کند، مرگ برای او از داروئی که مرض را از بین ببرد، مفیدتر است!

اگر مؤمنین بدانند که بعد از مردن، خداوند سبحان چه نعمتهائی برای آنان آماده کرده است، مرگ را طلب می کنند و مردن در نظرشان، از داروئی که نزد افراد عاقل، برای از بین بردن مرضها، استفاده می نمایند، نافع تر است!⁽¹⁾

ملاقات امام دهم علیه السلام با شخصی در حال احتضار!

امام هادی علیه السلام به دیدار یکی از اصحابش که در حال مرگ بود، رفت و مشاهده کرد که از مرگ، سخت در هراس است! امام به فرمود: ای بنده خدا! برای این هراسانی که مرگ را نمی شناسی! آیا هنگامی که دچار چرک و کثافت می شوی و یا بدنت دچار

زخم و عفونت می شود و می دانی که با شستن در آب ، همه اینها از بین می رود، از شستن می ترسی و وارد حمام نمی شوی؟ آن شخص گفت: ای پسر رسول خدا! نه از شستن نمی ترسم! امام علیه السلام فرمود: مرگ هم برای مؤمن، مثل رفتن به حمام است و با مردن، آخرین گناهان پاک شده و از هر غم و اندوهی، خلاص می شود و به سرور و خوشحالی می رسد!

آن فرد با شنیدن این مطالب، آرام گرفت و تسلیم مرگ شد و چشمانش را بست و از دار دنیا، به سرای باقی شتافت.⁽²⁾

علت سخت جان دادن بعضی از شیعیان در سخن علی علیه السلام

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: هر شیعه ای که عملی را انجام دهد که ما نهی کردیم، قبل از مردن، به بلایی در مال یا در فرزند و یا در خودش، مبتلا می شود تا از آن گناه پاک شود و اگر باز گناهی به گردن داشت، در هنگام مرگ، جان کندنش، با سختی همراه است تا پاک

1. بحار الانوار 6/156

2. بحار الانوار 6/156

آب(خنک) در روز گرم تابستان است که دلهای انسان، از نوشیدن آن لذت می برد.⁽¹⁾

در حدیث معراج است: هر گاه مؤمنی در حال رحلت است، ملائکه در حالی که جامه‌هایی از آب کوثر و شراب بهشتی در دست دارند، بالای سر او می‌ایستند، تا حالات احتضار و سختی مرگش تمام شود. سپس به او می‌گویند: «طَبَّتْ وَطَابَ مَثْوَاكَ! إِنَّكَ تَقْدِمُ عَلَيَّ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ الْحَبِيبِ الْقَرِيبِ»! خوش باش و خوب است جایگاهت! تو بر خدای عزیز و حکیم و حبیب و قریب، وارد می‌شوی!⁽²⁾

امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که می‌خواهد خداوند، سختی مرگ و سكرات آنرا بر او آسان کند، صله رحم کند و به پدر و مادرش نیکی نماید، که خداوند، سختی مردن را بر او آسان نموده و در زندگیش، روی فقر را نخواهد دید!⁽³⁾

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: سگته و مرگ ناگهانی، برای مؤمن، باعث راحتی و برای کافر، باعث حسرت است!⁽⁴⁾

عزرائیل و مأموران قبض ارواح!

«قُلْ يَتَوَفَّكُمُ الْمَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ».⁽⁵⁾

بگو شما را ملک الموت، که مأمور است، قبض روح می‌کند!

«حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ».⁽⁶⁾

آنان زنده بودند تا زمانی که مأموران ما آنان را قبض روح کردند!

دیدار پیامبر با عزرائیل!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که به معراج رفتم، فرشته‌ای را دیدم که در دستش، لوحی از نور بود و ابدأ به راست و چپش، توجه نداشت و دارای شکل و شمایل افراد غمگین بود! از جبرئیل پرسیدم: این کیست؟ گفت: ملک الموت است که مشغول قبض ارواح، می‌باشد! گفتم: مرا نزد او ببر تا با او سخنی بگویم! جبرئیل، مرا نزد او برد و من از او

1. میزان الحکمه .

2. میزان الحکمه - بحار الانوار 26/74

3. میزان الحکمه 2972/4

4. بحار الانوار 53/74

5. سوره تنزیل، آیه 11.

6. سوره اعراف، آیه 37.

پرسیدم: ای ملک الموت! آیا هر شخصی که می‌میرد، تو او را قبض روح می‌کنی؟

گفت: آری! گفتم: تو خودت بر بالین همه حاضر می‌شوی؟ گفت: آری! زیرا خداوند، دنیا را در نزد من، مثل یک سکه‌ای در دست شخصی، قرار داده که به هر طرف بخواهد، می‌تواند آنرا بگرداند! و هیچ خانه‌ای نیست مگر اینکه من روزی پنج بار به آن سر می‌زنم . و هر موقع، شخصی را قبض روح می‌کنم و اهل و عیال او می‌گیرند، به آنها می‌گویم: بر

او گریه نکنید! زیرا من آنقدر نزد شما می‌آیم و همه شما را قبض روح می‌کنم تا اینکه احدی از شما را باقی نگذارم!

در این موقع، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: مرگ برای شخص هوشیار، عبرت انگیز است! جبرئیل گفت: آنچه بعد از مرگ پیش می‌آید، عبرت انگیزتر است!⁽¹⁾

مؤمن و عزرائیل

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال شد: عزرائیل، مؤمن را چگونه قبض روح می‌کند؟ فرمود: عزرائیل، مانند بنده‌ای ذلیل در مقابل اربابش، در مقابل مؤمن حاضر می‌شود و با بشارت و سلام، به او نزدیک می‌گردد.⁽²⁾

سلمان فارسی و ملک الموت!

شخصی از دوستان سلمان فارسی، مریض شد. سلمان به عیادت او رفت. وقتی آثار احتضار را در او دید، گفت: ای عزرائیل! با دوست خدا مدارا کن! ناگاه صدای عزرائیل، شنیده شد که گفت: من با مؤمنین مدارا می‌کنم! و اگر قرار بود، بر شخصی ظاهر می‌شدم، الان بر تو آشکار می‌گشتم!⁽³⁾

قبض روح سه دسته!

حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: سه دسته هستند که عزرائیل، آنها را با میل

1. بحار الانوار 6/142

2. بحار الانوار 6/167

3. بحار الانوار 6/167

سرخ کرده از آتش جهنم، قبض روح می کند:

مال یتیم خور! حاکم ستمگر! و کسی که شهادت به ناحق بدهد!⁽¹⁾

عزرائیل و لاطی!

عزرائیل، قبض روح شخص لواط کننده و دهنده‌ای که بدون توبه بمیرد، را با سجیل⁽²⁾ (سنگهایی که با آنها، اصحاب فیل، هلاک شدند.) انجام می دهد!

آیا خدا، خود ارواح را قبض می کند؟

امیر مؤمنان علیه السلام در تفسیر آیه 42 سوره زمر که می گوید: در حین مردن، خداوند، جان راقبض می کند. فرمود: خداوند تبارک و تعالی، جلیل تر و بزرگتر از این است که خود جانها را بگیرد، بلکه کار مأمورین و ملائکه را، کار خود حساب می کند! زیرا آنان با دستور او، کارها را انجام می دهند.

خداوند سبحان از بین ملائکه، مأمورینی را به عنوان واسطه بین خود و مخلوقاتش، انتخاب نمود. همانهایی که خداوند، در آیه 75 سوره حج در وصفشان فرمود: خداوند، از میان ملائکه و مردم، رسولانی را برگزید.

پس هر کسی که از اهل طاعت باشد، مأمور قبض روح و، ملائکه رحمت، باشند و اگر از اهل معصیت باشد، مأمور قبض روح او، ملائکه عذاب باشند و ملائکه رحمت و غضب، یاران عزرائیل هستند.⁽³⁾

ملائکه و کفار

خداوند، در آیه 50 سوره انفال، می فرماید: و اگر می دیدی که وقتی کفار می میرند، ملائکه بر صورت و پشت آنان می زنند و می گویند: عذاب سوزنده را بچشید!

و در آیه 1 سوره نازعات، می فرماید: قسم به فرشتگانی که جان کفار را با شدت

1. میزان الحکمه .- ارشادالقلوب 188/1

2. بحار الانوار.

3. بحار الانوار 141/6

می گیرند!

و در آیه 93 سوره انعام، می فرماید: اگر ببینی که ستمگران، در حال مستی و سختی مرگ، هستند و ملائکه دستهای قدرت خود را باز کرده و گویند جان از تن، بیرون کنی. امروز به عذاب خوارکننده مجازات می شوید! زیرا بر خدا سخن ناحق می گفتید و در مقابل آیاتش، تکبر می نمودید!

دعا برای راحتی مرگ !

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که این دعا را بخواند، چنان راحت قبض روح می شود که نفهمد، جان داده و یا خوابیده است: «اللَّهُمَّ يَا مَالِكَ الْمَوْتِ! طِبْنِي لِمَوْتٍ وَأَسْلِمْنِي قَبْلَ الْمَوْتِ وَارْحَمْنِي عِنْدَ الْمَوْتِ وَهَوِّنْ عَلَيَّ سَكْرَتِ الْمَوْتِ وَلَا تُعَذِّبْنِي بَعْدَ الْمَوْتِ وَارْضِنِي إِلَى مَلِكِ الْمَوْتِ! يَا فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ! أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ! تَوَقَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ»⁽¹⁾.

(ای خدایی که مالک مرگ هستی! مرگ را برایم گوارا کن و مرا قبل از مرگ تسلیم محض در مقابل خودت قرار بده و هنگام مرگ بر من رحمن نما و سختی مرگ را بر من آسان نما و بعد از مردن مرا عذاب نکن و کاری کن تا با رضایت تسلیم عزرائیل شوم. ای شکافنده آسمانها و زمین. تو سرزرت من در دنیا و آخرتی مرا مسلمان بمیران و با صالحین محشور کن)

مرگ خود را نخواهید!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرگ خود را نخواهید! زیرا اگر تو آدم نیکو کاری هستی، کارهای نیکت را بیشتر کن! و اگر گناهکاری، دیرتر عذاب می شوی! پس مرگ را طلب، نکنید!⁽²⁾

حضور معصومین علیهم السلام بر بالین محتضران!

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ!»

ابابصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا مؤمن از مرگ ناراحت می شود؟ امام

1. مجمع المعارف و مخزن العوارف .

2. شلیله الفقراء - بحار الانوار 364/67

فرمود: نه بخدا! گفتم: چرا ناراحت نمی شود؟ فرمود: هرگاه مرگ مؤمنی فرا برسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیتش: بر بالین او حاضر می شوند! جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، نیز بیایند! علی علیه السلام می فرماید: یا رسول الله! این شخص از دوستان ما است! پس او را دوست بدار! همفروشندگان نیز توصیه او را به عزرائیل، می کنند! و می گویند: این شخص از دوستان محمد و آل محمد است. با او مدارا کن!

عزرائیل گوید: قسم به خدائی که شمارا برگزید، و محمد را به نبوت انتخاب کرد، من نسبت به او از پدر مهربانتر و از برادر رفیق ترم! سپس عزرائیل به آن شخص می گوید: ای بنده خدا! آیا از آتش، خودت رارهاندی؟ آیا از گرو امانت الهی، بیرون آمدی؟ او جواب می دهد: آری!

عزرائیل می پرسد: چگونه؟ می گوید: به محبت محمد و آلش و به ولایت علی بن ابی طالب و فرزندانش! عزرائیل می گوید: خداوند سبحان تو را از هر چه خوف داشتی، ایمن نمود و آنچه امید داشتی، بتو داد! چشمانت را باز کن و نگاه کن! او وقتی چشمش را باز

می کند، افرادی را که در اطراف او هستند - پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش و ملائکه را - می بیند . سپس چشمش به دری از باغی از باغهای بهشت، می افتد . عزرائیل می گوید: این را خداوند سبحان برایت مهیا ساخته و اینها هم رفقای هستند ! آیا دوست داری به اینها ملحق شوی و یا به دنیا برگردی؟ او دستش را بالای چشمانش گذاشته و می گوید:
نمی خواهم به دنیا برگردم !

در این هنگام از دل عرش، ندا می شود: « يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ وَ
الْأَيْمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ ! اِرْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَا ضِيَّةً بِالْوِلَايَةِ، مَرْضِيَّةً بِالثَّوَابِ . فَادْخُلِي فِي عِبَادِي مَعَ
مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَادْخُلِي جَنَّتِي غَيْرَ مَشُوبَةٍ ! »

یعنی: ای بنده ای که در کنار محمد و وصیش و امامان بعد از او آرامش یافتی ! به سوی
خدایت، برگرد ! در حالی که به ولایت اهل بیت، راضی شونده و به ثواب راضی شده ای !
پس با محمد آتش، داخل بندگانم شو و در حالی که دچار اضطرابی نیستی، به بهشتم وارد
شو! (1)

1 . بحار الانوار ، ج 6/162

روایتی کوتاه !

امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: حرام است بر روح، که قبل از اینکه
شخص، رسول خدا صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام ، حسن علیه السلام ، و حسین
علیه السلام را با چشم مشاهده کند، از بدن خارج گردد! (1)

شیعیان، درسه جا خوشحالند!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی علیه السلام! شیعیان تو در سه جا، خوشحالند:

در هنگام خارج شدن روح از بدنشان که تو آن موقع حاضری و شاهد رحلتشان هستی!
هنگام سؤال و جواب قبر که تو به آنها تلقین می کنی!

و هنگامی که در قیامت، اعمال را به خداوند سبحان عرضه می کنند که تو آنجا، اینها را معرفی می کنی!⁽²⁾

عالم برزخ!

فاصله بین مردن تا روز قیامت را برزخ گویند. در این حال، روح در جسم مثالی، که لطیف تر از جسم دنیوی است، داخل شده و به حیات خود، در عالمی دیگر، ادامه می دهد!
در این مدت، اگر از خوبان باشد، به نعمتها، مشغول و اگر از بدان باشد، به عذابهای سخت، معذب است!

چند آیه درباره برزخ!

خداوند، در آیه 100 سوره مؤمنون، می فرماید: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ».

یعنی: بعد از مردنشان، در برزخ هستند، تا روزی که مبعوث شوند.

و در آیه 169 سوره آل عمران، می فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا، بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ، أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

1. بحار الانوار، ج 6/193

2. تسلیة الفؤاد-فضائل الشیعه /15

یعنی: نپندارید که کشته شدگان در راه خدا، مردگانند! بلکه زندگانند و در نزد خدا روزی می‌خورند.

و به نعمتهایی که خدا به آنها داده است، خوشحالند و بشارت می‌دهند به کسانی که - از جهاد کنندگان - هنوز به آنان ملحق نشده‌اند، که ترس و اندوهی بر آنان - شهداء - نیست!
و در آیه 46 سوره غافر، می‌فرماید: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ».

یعنی، صبح و شب، آتش بر او - بر فرعون در عالم برزخ - عرضه می‌شود، تا قیامت فرا برسد.

و در آیه 11 سوره غافر، می‌فرماید: «قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا بِأَحْسِنَ وَأَحْسِنَا اثْنَيْنِ، فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيلٍ؟»

یعنی خدایا! دوبار ما را میراندی - مردن در دنیا و مردن در رجعت - و دوبار ما را زنده نمودی - در رجعت و در قیامت - پس آیا راهی برای خروج از عذاب است؟

ارواح مؤمنین در راحتی!

امام صادق علیه السلام فرمود: ارواح مؤمنین، در اطافهایی از بهشت، زندگی می کنند. از غذاهای بهشتی و آشامیدنی های آن، می خورند و می آشامند و به دیدار یکدیگر می روند و می گویند: خدایا! روز قیامت را برسان! تا وعده های تو را ببینیم.

و ارواح کفار، در آتش جهنم هستند که آتش بر آنها عرضه می شود و می گویند: خدایا! قیامت را نرسان و وعده های خود را وفا نکن! و بین اولین ما و آخرین ما را ملاقات نیانداز!

و در روایتی دیگر، فرمود: بخدا من بر شما - شیعیان - نمی ترسم مگر از برزخ!⁽¹⁾

چه چیزی برای مرده از همه دنیا بهتر است!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کنار قبری که روز گذشته، شخصی را در آن دفن کرده بودند، عبور کرد و مشاهده فرمود که خانواده آن مرده، بر او گریه می کنند. حضرت فرمود: دو رکعت نماز مختصری که شما آنرا کم می پندارید، برای این مرده از همه دنیا بهتر است!⁽²⁾

عالم برزخ از زبان امیر مؤمنان!

1. بحار الانوار، ج 6/234

2. بحار الانوار، ج 6.

امیر مؤمنان فرمود: فرزند آدم وقتی که به آخرین روز دنیا و اولین روز آخرت می‌رسد، مال و فرزندان و اعمالش در نظر او مجسم می‌شود!

نخست متوجه اموال خود می‌شود و به او می‌گوید: بخدا سوگند! من برای جمع آوری و حفظ تو، بسیار حریص بودم و زیاد بخل ورزیدم! حال چه کمکی می‌توانی به من بکنی؟ ثروتش به او می‌گوید: فقط می‌توانی کفن خود را از من برداری!

او متوجه فرزندان خود می‌شود و به آنها می‌گوید: بخدا سوگند من شما را خیلی دوست داشتم و همواره از شما حمایت می‌کردم! چه خدمتی می‌توانید - در این روز بیچارگیم - بمن بکنید؟ می‌گویند: هیچ! - غیر از اینکه - تو را در قبرت دفن کنیم!

سپس متوجه عمل - عمل صالح - خود می‌شود و می‌گوید: بخدا سوگند! من درباره تو بی‌رغبت بودم و تو بر من گران بودی! تو امروز چه کمکی به من می‌کنی؟ می‌گوید: من در قبر و قیامت، مونس توام! تا آنکه من و تو را بر پروردگارت عرضه بدارند!

آنگاه امام فرمود: اگر آدمی در دنیا ولی خدا باشد، عملش بصورت خوشبوترین و زیباترین و خوش لباسترین مرد، نزدش می‌آید و به او می‌گوید: تو را به روحی از خدا و ریحانی و بهشت پر نعمتی بشارت می‌دهم که چه خوش آمدنی کردی! او می‌پرسد: تو کیستی؟ جواب می‌دهد: من عمل صالح توام که از دنیا به آخرت، کوچ کرده‌ام!

آدمی در آنروز، غسل خود را می‌شناسد و با کسانی که جنازه‌اش را برمی‌دارند، سخن می‌گوید و سوگندشان می‌دهد که عجله کنند! همینکه داخل قبر شد، دو فرشته نزدش می‌آیند که همان دو فتان قبرند! موی بدنشان آنقدر بلند است که بر روی زمین کشیده می‌شود و با نیشهای خود، زمین را می‌شکافند! صدایی چون رعد و قاصف دارند.

چشمانی چون برق خاطف و برقی که چشم را می زند! آنها از او می پرسند: خدایت کیست؟ پیرو کدام پیامبری؟ چه دینی داری؟

او جواب می دهد: خدایم، الله است! پیامبرم، محمد و دینم اسلام است! آنها می گویند: چون در سخن حق، پایدار مانده‌ای، خدایت بر آنچه دوست می داری و خوشنودی، ثابت بدارد!... در این موقع، قبر او را تا آنجا که چشمش کار می کند، گشاده می کنند و دری از بهشت بر رویش می گشایند و به وی می گویند: با دیده روشن و با خرسندی خاطر بخواب، آنطور که جوان نارس و آسوده خاطر می خوابد!...

ولی اگر دشمن پروردگارش باشد، فرشته‌اش بصورت زشت‌ترین صورت و لباس و بدترین چیز، نزدش می آید و به وی می گوید: بشارت باد تو را به ضیافتی از حمیم دوزخ! و جایگاهی از آتش!

او نیز غسل خود را می شناسد و تشییع کنندگان را قسم می دهد که: مرا بطرف قبر مبر! و چون او را داخل قبرش کنند، دو فرشته سؤال کننده نزد او می آیند و کفن او را از بدنش کنار زده، می پرسند: خدا و پیامبرت کیست؟ چه دینی داری؟

او می گوید: نمی دانم! می گویند: هرگز ندانی و هدایت نشوی! سپس او را با گرز، آنچنان می زنند که تمام جنبنده‌هایی که خدا آفریده، به غیر از انس و جن، از آن ضربت تکان می خورند! آنگاه دری از جهنم به رویش باز نموده، به او می گویند: با بدترین حال، بخواب! آنگاه قبرش، آنقدر تنگ می شود که براندامش می چسبد، آنطور که نوک نیزه به غلافش می چسبد، بطوری که مغز سرش از بین ناخن و گوشتش، بیرون می آید! خداوند

سبحان مار و عقرب زمین و حشرات را بر او مسلط می کند تا نیشش بزنند و او بدین حال خواهد بود تا خداوند سبحان او را از قبرش محشور کند!⁽¹⁾

دیدار مرده با خانواده اش!

از امام کاظم علیه السلام سؤال شد: آیا مؤمن، بعد از مردنش، خانواده خود را می بیند؟
فرمود: آری! سؤال شد: چقدر؟ فرمود: باندازه درجانش! شخصی هر روز می بیند و
شخصی هم است که دو روز یکبار و شخصی هم است که در هر سه روز یکبار می بیند!
سؤال شد: در چه ساعتی؟ فرمود: ظهر!

سؤال شد: به چه صورتی؟ جواب دادند: به اندازه گنجشک یا کوچکتر از آن!⁽²⁾

همسایه مرده ها!

1. از عالم پس از مرگ چه خبر - من لایحضره الفقیه 137/1

2. از عالم پس از مرگ چه خبر - الکافی 231/3

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرده ها را در وسط مردم صالح دفن کنید! زیرا مرده از همسایه بد در اذیت است! همانطور که آدم زنده از همسایه بد در اذیت است!

و فرمود: بدرستی که مؤمن، هرگاه بمیرد، قبرها برای مرگ او خود را زینت می کنند و هیچ قطعه ای نیست مگر اینکه آرزو می کند که او در آن دفن شود! و بدرستی که کافر،

هر گاه بمیرد، قبرها برای مرگ او خود را تاریک می نمایند و هیچ قطعه ای نیست مگر اینکه به خداوند سبحان پناه می برد از اینکه او در آن دفن شود!

و فرمود: بدرستی که از جمله چیزهایی که از اعمال و حسنات مؤمن بعد از مرگش، به او ملحق می شود، علمی است که تعلیم و نشر داده و یا فرزند صالحی است که بجا گذاشته و یا مسجدی است که ساخته و یا خانه ای است برای در راه ماندگان، ساخته و یا نهری است که برای مردم روان نموده و یا صدقه ای است که در زمان سلامتی، خود آن را داده است (1)!

شش صورت درقبر مؤمن!

امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه بنده مؤمنی می میرد، شش صورت به همراه او وارد قبرش می شود که دارای نورانیت و بوی خوش و پاکیزگی هستند! صورتی در سمت راست مرده و دیگری در سمت چپ و سومی در مقابل و چهارمی در پشت سر و پنجمی در کنار پایش و آنکه از همه زیباتر است در بالای سر او می ایستند!

آنکه از همه زیباتر است، از دیگران، می پرسد: شما کیستید؟ صورت سمت راستی، می گوید: من نمازم! سمت چپی می گوید: من زکاتم! روبرویی می گوید: من روزه ام! پشت سری می گوید: من حج و عمره ام! آنکه نزد پایش ایستاده است، می گوید: من کارهای خیر توام!

سپس آنها از او که دارای زیباترین صورت است، می پرسند: تو کیستی که از همه زیباتری؟

او جواب می‌دهد: من ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله هستم.⁽²⁾

1. میزان الحکمه - منیه المرید / 103

2. بحار الانوار، ج 235/6

سرنوشت آنها ئی که امامی نداشتند!

ضریس الکناسی می‌گوید: از امام پنجم علیه السلام پرسیدم که: فدایت کردم! کسانی که موخّند و به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله، معتقدند. ولی گناهکارند و امامی هم ندارند و ولایت شما را نمی‌شناسند، اینها چه وضعی دارند؟

فرمود: اینها در گورشان، باقی خواهند ماند! حال اگر عمل صالحی داشته باشند و از آنها عداوتی - نسبت به اهل بیت - آشکار نگشته باشد، برای آنها راهی به بهشتی که در مغرب است، گشوده خواهد شد و از آنجا برایشان نسیم فرحی، خواهد وزید، تا آنکه روز قیامت، خدای خویش را ملاقات کنند و خداوند، آنها را بخاطر اعمال خوب و بد، مورد سؤال، قرار دهد. اینان وضعشان، موقوف به امر خداست! مانند مستضعفین، ابلهان، اطفال و فرزندان مسلمانان که به حد بلوغ، نرسیده باشند.⁽¹⁾

همه شیعیان، بهشتی هستند!

عمرو بن زید می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شنیده‌ام که شما فرموده‌اید، همه شیعیان ما، بهشتی هستند! فرمود: آری بخدا سوگند! همه آنان، در بهشتند! گفتم: جانم بفدایت! بسیاری از گناهای که شیعیان، مرتکب می‌شوند، کبیره هستند! فرمود:

اما در قیامت، همه شما به شفاعت پیامبر یا وصی او در بهشت ساکن می‌شوید! ولکن بخدا سوگند! من بر شما از برزخ می‌ترسم! پرسیدم: برزخ چیست؟ فرمود وقتی شخصی بمیرد و او را در قبر گذارند، از آن وقت تا قیامت را برزخ گویند!⁽²⁾

سخن گفتن علی علیه السلام با مردگان!

بعد از جنگ جمل، امیر مؤمنان علیه السلام، سواره در بین صفوف حرکت می‌کرد تا به جنازه کعب بن سوره رسید! شخصی که از زمان عمر، قاضی بصره بود و در جنگ جمل، در

1. بحار الانوار، ج 286/6

2. بحار الانوار، ج 267/6

حالی که قرآن به گردن آویخته بود و خانواده و فرزندان، همراه او بودند، در جنگ با علی علیه السلام شرکت کردند و همگی کشته شدند! حضرت بالای جنازه او ایستاد و فرمود: او را بنشانید! و خودش در مقابل او نشست و فرمود: ای کعب بن سوره! من آنچه

را که خداوند سبحان بمن وعده فرموده بود، محقق یافتیم. آیا تو هم آنچه را که خدا وعده فرموده بود - از عذاب - محقق یافتی؟ سپس فرمود: او را بخوابانید!

امام علیه السلام بعد از آن مقدار کمی که رفت به جنازه طلحه رسید و همان سخنان را به او فرمود! شخصی عرض کرد: چه فایده دارد که با کسانی که نمی شنوند، سخن می گویند؟ فرمود: ای مرد! بخدا سوگند! سخن مرا شنیدند همانطور که کشتگان مشرکین در جنگ بدر، سخن پیامبر را شنیدند!

همچنین روایت شده است که در بازگشت از جنگ صفین، وقتی امیر مؤمنان به قبرستانی رسید، فرمود: سلام بر شما، ای ساکنان غریب!

سلام بر شما، ای ساکنان تنها! سلام بر شما، ای اهل وحشت! ما برای شما، این خبرها را داریم: اموال شما، تقسیم شد! زنان شما، ازدواج کردند!

خانه های شما را، افراد دیگری ساکن شدند! شما چه خبری برای ما دارید؟

سپس فرمود: اگر به آنها اجازه داده می شد که سخن بگویند، می گفتند: بهترین توشه برای سفر آخرت، تقوا است.⁽¹⁾

حوادث قبر

طبق آیات و روایات، شب اول قبر، دو فرشته الهی، به سراغ مردگان آمده و سئوالاتی از آنها می پرسند. اگر درست جواب دادند، که دری از باغهای بهشت، بر آنها، گشوده می گردد. و اگر خلاف جواب دادند، به انواع عذابها، گرفتار می شوند، تا روز قیامت، برپا، گردد.

سخن امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام فرمود: شب اول قبر، مأمورین الهی از توحید، نبوت، قرآن، امام، عمر

و

1 . بحار الانوار ، ج 72/75

مال و ثروت میّت سؤال می کنند! (1)

روح و ریحان یا حمیم!

امام کاظم علیه السلام از پدرش، نقل می کند که هر مؤمنی رحلت کند، هفتاد هزار فرشته، او را تا قبر، تشییع می کنند . وقتی او را وارد قبر می کنند، نکیر و منکر نزد او می آیند و او را می نشانند و به او می گویند: خدایت کیست؟ چه دینی داری؟ پیامبرت کیست؟ او جواب می دهد: الله پروردگارم و محمد، پیامبرم و اسلام، دینم است .

در این هنگام، قبر او را تا آنجا که چشم، کار می کند، وسیع می کنند و برای او غذای بهشتی می آورند و بر او روح و ریحان، وارد می کنند . همانطور که خداوند سبحان فرموده است: «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ» (2)

یعنی: اگر از مقربین باشد، روح و ریحان - در قبر - و بهشت پر از نعمت - در آخرت -

است .

ولی وقتی کافر می‌میرد، هفتاد هزار، مأمور جهنم او را تا قبر همراهی می‌کنند! او با فریادی که همه موجودات، غیر از انس و جن، می‌شنوند، می‌گوید: مرا برگردانید! شاید از مؤمنین کردم و عمل صالح، انجام دهم! آنان پاسخ می‌دهند: هرگز! تو فقط حرف می‌زنی! و مأموری می‌گوید: اگر او را برگردانید، باز هم به اعمال بدش ادامه می‌دهد!

وقتی او را وارد قبر می‌کنند و تشییع کنندگان و مردم، برمی‌گردند، نکیر و منکر، با بدترین شکل به سراغش می‌آیند و او را می‌نشانند و می‌گویند:

پروردگارت کیست؟ چه دینی داری؟ پیامبرت کیست؟ او نمی‌تواند جواب دهد و زبانش، به لکنت می‌افتد! در این موقع، مأمورین، ضربه‌ای بر او می‌زنند که همه موجودات بغیر از انس و جن، از آن به لرزش می‌افتند. باز از او سؤال می‌کنند:

خدایت کیست؟ چه دینی داری؟ پیامبرت کیست؟ جواب می‌دهد: نمی‌دانم! آنان می‌گویند: ندانستی و هدایت نیافتی و رستگار نشدی! سپس دری از درهای عذاب را بر او باز می‌کنند و از حمیم جهنم، بر او می‌ریزند، همانطور که خداوند سبحان می‌فرماید: «وَأَمَّا

1. میزان الحکمة 2479/3

2. سوره واقعه، آیه 87.

إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكذِبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزِّلْ مِنْ حَمِيمٍ»⁽¹⁾

یعنی: اگر از تکذیب کنندگان و گمراهان بود، پس حمیم بر او می‌باشد.

مؤمن خالص یا کافر خالص!

امام پنجم علیه السلام فرمود: فقط از دو دسته، در قبر سؤال می کنند: از مؤمن خالص و یا از کافر خالص! و بقیه را تا روز قیامت، بر حال خود باقی می گذارند.⁽²⁾

چه اعمالی باعث فشار و عذاب قبر می شود؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله: یکی از عوامل فشار قبر، ضایع کردن نعمتها است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام: عذاب قبر، یا بخاطر سخن چینی است، یا بخاطر اهمیت ندادن به بول و نجاست است، و یا بخاطر بداخلاقی با خانواده اش و یا بی اعتنائی به آنها می باشد.

امام صادق علیه السلام: مردی از خوبان، از دنیا رفت. شب اول دفن او، مأمورین نزدش آمدند و گفتند: می خواهیم صد تازیانه بر تو بزنیم! گفت: طاقت ندارم! آنها از او دست برداشتند و او هم می گفت: تحمل تازیانه شما را ندارم! تا اینکه گفتند: حداقل باید به تو یک تازیانه بزنیم! گفت: برای چه؟ گفتند: روزی بی وضوء نماز خواندی و به ضعیفی رسیدی و او را یاری نمودی! سپس یک تازیانه بر او زدند که از آن، قبرش پر از آتش شد.⁽³⁾

دوازده بلا!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که نماز جماعت را ترک کند، به دوازده بلا گرفتار شود: بی برکتی رزق، ظلمت قبر، دشمنی مردم با او، سختی مردن، گرسنه و تشنه جان کندن،

1 . سوره واقعه .

2 . بحار الانوار ، ج 235/6

3 . بحار الانوار ، ج 221/6

بسته بودن زبان در جواب نکیر و منکر، سختی قبر، عدم استجابت دعا، سختی حساب در قیامت، عقوبت شدید قیامت، جان کندن سخت، داشتن عذاب کافران!⁽¹⁾

علی علیه السلام : وقتی نکیر و منکر از کافر و دشمنان خدا، سؤال می کنند و آنها جواب نمی دهند، به او ضربه ای می زنند و می گویند: بخواب به بدترین حال ! در این موقع قبرش تنگ می شود و او را فشار می دهد، بطوری که مغز سرش از ناخن پایش بیرون آید و مارها و عقربها و حشرات زمین، بر او مسلط می شوند که او را نیش می زنند و او از شدت عذاب آرزوی فرا رسیدن قیامت را می کند!⁽²⁾

امام رضا علیه السلام بعد از مردن ابن ابی حمزه که امامت حضرت را قبول نداشت، فرمود: او را در قبر نشانند و از امامان، سؤال کردند و او هم نام آنها را تا امام کاظم علیه السلام گفت و نام مرا ذکر نکرد ! پس ضربه ای بر سرش زدند که قبرش پر از آتش شد!⁽³⁾

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی که به دار می کشند، آیا عذاب قبر دارد؟
فرمود: آری ! به هوا امر می شود که او را بفشارد !

روایت شده: کسی که با زنی یهودی یا نصرانی یا مجوس یا مسلمانی یا از مذهب دیگری، زنا کند خداوند سبحان در قبرش، سیصد هزار در از جهنم و آتش بر او باز می کند!⁽⁴⁾

چند داستان درباره فشار قبر!

1- عمر دستور داد که غلامی که ارباب خود را کشته بود، را بکشند .

علی علیه السلام خبردار شد . غلام را خواست و به او فرمود: چرا او را کشتی؟ گفت: بزور با من لواط کرد! علی علیه السلام از اولیاء مقتول پرسید: او را دفن کردید؟

گفتند: آری! الان او را دفن کردیم . امام فرمود: بروید و سه روز دیگر نزد من

بیایید! و به عمر فرمود: غلام را زندانی کن!

بعد از سه روز، علی علیه السلام باتفاق عمر بر سر قبر مقتول رفتند و قبر او را شکافتند .

ناگاه کفنش را بدون جسد یافتند! علی علیه السلام تکبیر گفت و فرمود: واللّه دروغ

نگفته ام! بخدا

1 . مجمع المعارف و مخزن العوارف .

2 . مجمع المعارف و مخزن العوارف .

3 . تسلیة الفؤاد - مسند امام رضاع / 439

4 . تسلیة الفؤاد - وسائل الشیعه 321/20

سو گند! از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر شخصی از امت من لواط کند و بدون توبه بمیرد، او را سه روز بعد از دفن مهلت می دهند و سپس زمین او را فرو می برد تا به قوم لوط رساند و با آنان محشور شود!⁽¹⁾

2- سعد بن معاذ، از فرماندهان سپاه اسلام، بشهادت رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله تشییع با شکوهی از او بعمل آورد و خود شخصا او را دفن نمود.

بعد از دفن، مادر سعد خطاب به قبر گفت: ای سعد! بهشت بر تو گوارا باد! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این را نگو! گفت: چرا؟ فرمود: او الان فشار قبر سختی دید! سؤال کردند: برای چه؟ فرمود: او با خانواده خود بد اخلاقی می کرده است!⁽²⁾

3- آورده اند که: حضرت عیسی علیه السلام از گورستانی عبور می کرد. قبری دید که آتش از آن بیرون می آمد. عصا بر آن قبر زده، بشکافت! شخصی را در میان آتش دید. فرمود: چه کرده ای که دچار عذاب شده ای؟ گفت: مردی بودم که بدنبال زنهای مردم می رفتم و کارهای ناشایست می کردم و زنا می نمودم! چون از دنیا رفتم، صدایی شنیدم که می گفت: او را بسوزانید! از آن روز مرا می سوزانند! عیسی علیه السلام نگاهش به ماری سیاه و عظیم افتاد! پرسید: ای مار! با این مسکین چه می کنی؟ گفت: از آن زمان که وی را دفن کرده اند، یک لحظه از او غافل نبوده ام و با زهری که اگر یک قطره از آنرا در رود نیل بریزند، همه آبهای آن زهر قاتل می گردد، بر او مشغول هستم!⁽³⁾

صدای بلند مرده از قبر

4- شیخ عباس قمی می گوید: روزی به قبرستان وادی السلام نجف اشرف رفتم . در بدو ورود، صدای نعره بلندی بگوشم رسید که گویا شتری را داغ می کردند! آنچنان این ناله بلند بود که قبرستان تکان می خورد! با سرعت به طرف صدا رفتم تا شاید بتوانم آن شتر را نجات بدهم . ولی دیدم صدا از جنازه ای می آید که عده ای داشتند او را تشییع می کردند و به قبرش نزدیک می نمودند! آن جنازه نعره و ناله می زد، ولی هیچیک از افرادی که او را

1 . مجمع المعارف و مخزن العوارف - میزان الحکمه 2807/4

2 . خوبی ها و بدی ها - دررالخبار/182

3 . خوبی ها و بدیها .

تشییع می کردند، متوجه نبودند!»⁽¹⁾

قصاب در عالم برزخ!

5- مرحوم نراقی از یکی از موثقین، نقل نموده است که: روز سه شنبه یکی از سالها، به خانه یکی از دوستان که نزدیک قبرستان بود، رفتم . سپس تصمیم گرفتیم که زیارت اهل قبور برویم . وقتی بر روی قبرها نشستیم بودیم، یکی از رفقا به شوخی، خطاب به یکی از قبرها که نزدیکمان بود، گفت: ای صاحب قبر! ایام عید است! آیا از ما پذیرائی نمی کنی؟ ناگاه صدائی از قبر بلند شد که گفت: هفته دیگر، سه شنبه، همه همینجا مهمان من هستید! همه ما وحشت کردیم! و گمان کردیم تا روز سه شنبه بیشتر، زنده نیستیم! مشغول وصیت و

توبه و اصلاح کارهایمان شدیم! اما از مرگ خبری نشد! روز سه‌شنبه، قسمتی از روز که گذشت، با هم جمع شدیم و گفتیم که بر سر همان قبر برویم. شاید منظور مردن نبوده است! وقتی که سر قبر رفتیم، یکی از ماها گفت: ای صاحب قبر! به وعده خود عمل کن! صدائی بلند شد که بفرمائید!

ناگاه باغی در جلو چشم ما ظاهر شد، در نهایت طراوت و صفا، با نهرها و درختهای میوه و مرغهای خوش الحان! به ساختمان زیبائی رسیدیم و دیدیم که شخصی خوش سیما با خدمتکاران خود، نشسته است! چون ما را دید، با انواع و اقسام شیرینی‌جات و میوه‌هایی که در عمرمان ندیده بودیم، از ما پذیرائی کرد! هرچه می‌خوردیم، چنان لذت داشت که سیر نمی‌شدیم!... از او سؤال کردیم از کجا به این مقام رسیدی؟ گفت: من قصاب بودم! دو خصلت را همیشه رعایت کردم: کم فروشی نکردم! نماز اول وقتم، ترک نشد!⁽²⁾

قصر آتش گرفت!

6- ملا علی کازرونی، شبی دید که: قصری با عظمت، در باغ وسیعی قرار دارد! سؤال کرد: این قصر کیست؟ گفتند: مال فلان نجار شیرازی است! ناگاه صاعقه‌ای آمد و قصر در

1. داستانهایی از زندگی علماء.

2. از عالم پس از مرگ چه خبر.

تشیع می‌کردند، متوجه نبودند!»⁽¹⁾

روح به دیدار جسم خود می آید!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون چند روز از مردن شخصی بگذرد، روح او گوید: خدایا! مرا مرخص نما تا بروم و جسد خود را ببینم! به او اجازه داده شده و او به طرف قبر خود می رود و مشاهده می کند که آب از بینی جسدش بیرون زده و از گوش و دهانش، سیلان می کند! با دیدن این منظره، به گریه می افتد و می گوید: ای بدن بیچاره من! این است محل غم و اندوه و پشیمانی سپس به آسمان بالا می رود. بعد از پنج روز دیگر اجازه می گیرد، تا سری به جسد خود بزند. وقتی که بر سر جسم خود حاضر می شود، می بیند که چرک و زرداب از بینی و دهان و گوشش بیرون زده است! به گریه می افتد و می گوید: ای بدن بیچاره من! در ایام زندگی دنیا، هیچ بفکر بودی که توشه ای پیش بفرستی؟ باز به آسمان بالا می رود و بعد از هفت روز باز می گردد. آنوقت مشاهده می کند، خون و چرک، از دهان و بینی و گوشهایش، بیرون زده است و کرم به بدنش افتاده است! با گریه و زاری می گوید: این مکان، جای کرمها و عقربهایی است که گوشت تو را می خورند و پوست و اعضای تو را از هم می درند! بیاد ایام زندگی باش که هرگاه مریض و گرفتار می شدی، دوستان و خانواده ات، برایت دعا و گریه می کردند!⁽³⁾

2. بحار الانوار ، ج 220/6

3. مجمع المعارف و مخزن العوارف .

چه اعمالی باعث رفع فشار و عذاب قبر می گردد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمنی که مابین ظهر روز پنجشنبه تا ظهر روز جمعه بمیرد، خداوند سبحان او را از فشار قبر، نجات می دهد . و در حدیث دیگری فرمود: مؤمنی که روز جمعه رحلت کند، بر او نوشته می شود که از عذاب قبر، آزاد است .⁽¹⁾

امام پنجم علیه السلام فرمود: کسی که رکوعش را کامل بجا آورد، دچار وحشت قبر نمی شود .⁽²⁾

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که مؤمن بدون لباسی را بپوشاند، او را از لباسهای سندس و استبرق بهشت، بپوشانند . و تا تاری از آن لباس باقی است، در حفظ و ضمان الهی است و بر خداوند سبحان لازم است که سختی مرگ را بر او آسان کند و قبرش را توسعه دهد و هنگامی که مبعوث شود، ملائکه با بشارت از او استقبال کنند .⁽³⁾

رسول خدا صلی الله علیه و آله از جمله آثار نماز شب را این گونه فرمود: نماز شب نزد عزرائیل از صاحبش شفاعت می کند . چراغی در قبر او می شود . فرش او در قبر است . جواب نکیر و منکر را می دهد . در قبر مونس و یاور صاحبش تا روز قیامت می شود .⁽⁴⁾

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که می خواهد در زیر زمین، نپوسد و تازه بماند، مسجد را فرش کند! و هر که چراغ مسجد را روشن نماید، خداوند سبحان قبر او را روشن کند. و تا آن چراغ روشن است، ملائکه برای او استغفار کنند.⁽⁵⁾

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: طالب علم تا از حوض کوثر ننوشد، از دنیا نرود و قبض روح نشود! و در قبر، جسد طالب علم را کرم نمی خورد! خوشا بحال طالب علم!⁽⁶⁾

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که برای نماز جماعت، بسوی مسجد برود، برای هر قدم، هفتاد هزار حسنه دارد. و اگر بر نماز جماعت، مداومت کند، خداوند، هفتاد هزار فرشته می فرستد تا در قبر از او عیادت کنند و در تنهایی قبر، مونس او باشند و تا روز قیامت،

1. بحار الانوار، ج 6/221 و 230

2. بحار الانوار، ج 82/107

3. مجمع المعارف و مخزن العوارف.

4. مجمع المعارف و مخزن العوارف - میزان الحکمه 703/1

5. مجمع المعارف و مخزن العوارف - ارشاد القلوب 191/1

6. مجمع المعارف و مخزن العوارف - جامع الاخبار 38

برایش استغفار کنند. (1)

امام صادق علیه السلام فرمود: هر که چهار حج بجا آورد، هرگز فشار قبر نبیند! و چون بمیرد، خداوند سبحان حجهای او را در قبر مجسم کند که تا روز قیامت، نماز می خوانند و ثواب آن نمازها برای او باشد. (2)

امام صادق علیه السلام: وقتی رقیه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، پیامبر بر سر قبر او رفت و دستها را بسوی آسمان بلند کرد و اشک از چشمانش سرازیر شد! بعدها اصحاب گفتند: ای رسول خدا! ما می دیدیم که شما دستها را به آسمان بلند کرده و می گریستید! فرمود: از خداوند سبحان خواستم تا عذاب قبر را از رقیه بردارد. (3)

وقت زیارت اهل قبور!

عبدالله بن سلیمان می گوید: از امام پنجم علیه السلام درباره زیارت اهل قبور سؤال کردم. فرمود: روز جمعه آنها را زیارت کن! زیرا هر کدام که در سختی و ضیق باشند، روز جمعه از طلوع فجر تا طلوع خورشید، راحت می شوند و کسانی را که به دیدارشان می آیند، می بینند و خوشحال می شوند و هنگامی که دیدار کنندگان برمی گردند، دچار وحشت و تنهایی می شوند. (4)

خلاصه مباحث عالم برزخ!

1 - بعد از مردن، انسانها نیست و نابود نمی شوند، بلکه روح از جسم دنیوی در آمده و به جسم مثالی که لطیف تر از بدن دنیوی است، داخل می گردد.

2 - عده‌ای در عالم برزخ، در راحتی و غرق لذات الهی می‌گردند و عده‌ای در سختی و عذاب و شکنجه‌ها بسر می‌برند .

1 . مجمع المعارف و مخزن العوارف - من لایحضره الفقیه 17/4

2 . مجمع المعارف و مخزن العوارف - خصال 215/1

3 . بحار الانوار ، ج 6/217

4 . بحار الانوار ، ج 6/256

خوبان در ناز و نعمت و بدان در آتش دوزخند!

اقا رسول الله دیدند شخص جوانی هنگام نماز صبح چرت می زند؟ فرمود در چه حالی هستی؟ عرض کرد شبها از صدای ضجه و ناله اهل جهنم خوابم نمی برد صدای انها را می شنوم. رسول خدا حرف او را تایید کردند.

اینکه من و شما چیزی نمی شنویم این نعمت الهی است چون اگر ما هم مثل اولیا ء خدا گوش برزخی داشتیم انوقت راحتی از ما گرفته می شد و دیگر خواب راحت نداشتیم. خدا به ما رحم کرده و ما چیزی از عالم دیگر نمی شنویم!

ایه الله سید جمال الدیم گلپایگانی می گوید وقتی ریاضت می کشیدم شبی در قبرستان بودم. دیدم جنازه ای آوردند. و قاری قران بر بالین او شروع به قرائت کرد. ناگاه مامورین عذاب الهی را دیدم که سراغش آمدند و او را عذاب می کردند در حالی که قاری قران هیچ چیزی نمی دید و قرائتش را می کرد!

اری بدانید یقیناً در قبرها خبرهای زیادی هست! و خود را برای قبر آماده کنیم! مواظب باشیم که حق الناسی به گردن نداشته باشیم. حق الهی به گردن نداشته باشیم.

شیخ رجبعلی خیاط می گوید جوانی را در برزخ دیدم که میگفت: شیخ نمی دانید که در اینجا چه خبر است؛ هنگامی که به برزخ بیاید خواهید فهمید هر نفسی که به غیر یاد خدا کشیده اید به ضرر شماست!

ناصرالدین شاه در برزخ

در رابطه با وضعیت ناصرالدین شاه قاجار در عالم برزخ ، یکی از شاگردان شیخ رجبعلی خیاط از ایشان نقل کرد: روح او را روز جمعه ای آزاد کرده بودند و شب شنبه او را با هل به جایگاه خود می بردند، او با گریه به ماموران التماس می کرد و می گفت: نبرید. هنگامی که مرا دید به من گفت: اگر می دانستم جایم اینجا است در دنیا خیال خوشی هم نمی کردم

نتیجه ستایش از پادشاه ستمکار

جناب شیخ رجبعلی خیاط ، دوستان و شاگردان خود را از همکاری با دولت حاکم (پهلوی) و به خصوص از تعریف و تمجید آنان بر حذر می داشت. یکی از شاگردان شیخ از وی نقل کرده است که فرمود

روح یکی از مقدسین را در برزخ دیدم که محاکمه می کنند و همه ی کارهای ناشایست سلطان جایر زمان او را در نامه عملش ثبت کرده و به او نسبت می دهند، شخص مذکور گفت: من این همه جنایت نکرده ام، به او گفته شد: مگر در مقام

تعریف از او نگفتی : عجب امنیتی به کشور داده است؟ گفت: چرا! به او گفته شد:
بنابراین تو راضی به فعل او بوده ای، او برای حفظ سلطنت خود به این جنایات
دست زد

در نهج البلاغه آمده است که امام علی(ع) فرمودند: هر که به کردار عده ای راضی
باشد مانند کسی است که همراه آنان، آن کار را انجام داده باشد و هر کس به
کردار باطلی دست زند او را دو گناه باشد: گناه انجام آن و گناه راضی بودن به آن

❓ داستان_ قابل_ تامل #

.گویند : صاحب دلی ، برای اقامه نماز به مسجدی رفت ❓

نماز گزاران ، همه او را شناختند ؛ پس ، از او خواستند که پس از نماز ، بر منبر رود و
....پند گوید

.پذیرفت ... نماز جماعت تمام شد

❓چشم ها همه به سوی او بود

.مرد صاحب دل برخاست و بر پله نخست منبر نشست

.بسم الله گفت و خدا و رسولش را ستود

آن گاه خطاب به جماعت گفت: مردم! هر کس از شما که می داند امروز تا شب
!خواهد زیست و نخواهد مرد ، برخیزد

کسی برنخواست

!گفت: حالا هر کس از شما که خود را آماده مرگ کرده است ، برخیزد

.باز کسی برنخواست

گفت : شگفتا از شما که به ماندن اطمینان ندارید ؛ و برای رفتن نیز آماده نیستید □ □

????

زندگانی سلمان فارسی سرتاسر شامل ماجراهایی شگرف و منحصر به فرد می باشد به
نحوی که حتی آخرین لحظات زندگی وی فارغ از آن نبود، چنانچه اصبع بن نباته
:یکی از یاران برجسته امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل می کند

سلمان از طرف علی (علیه السلام) استاندار مدائن بود و من پیوسته با او بودم. روزی
سلمان مریض شد و در بستر افتاده بود، من به عیادتش رفتم. آخرین روزهای عمرش
بود، به من فرمود: ای اصبع؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به من خبر داده
هرگاه مرگم فرا رسید مردگان با من سخن خواهند گفت. تو با چند نفر دیگر مرا در
تابوت نهاده و به قبرستان ببرید تا ببینم وقت مرگم رسیده یا نه؟! به دستور سلمان
عمل کردیم و او را به قبرستان بردیم و بر زمین رو به قبله نهادیم. پس او با صدای

بلند خطاب به مردگان گفت: سلام بر شما ای کسانی که در خانه خاک ساکنید و از دنیا چشم پوشیده اید. اما جوابی نیامد.

سلمان دوباره فریاد زد: سلام بر شما ای کسانی که لباس خاک به تن کرده اید و سلام بر شما ای کسانی که با اعمال دنیای خود ملاقات نموده اید و سلام بر شما ای منتظران روز قیامت. شما را به خدا و پیغمبر سوگند می دهم یکی از شما با من حرف بزند، من سلمان غلام رسول الله هستم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من وعده داده که هرگاه مرگم نزدیک شد، مرده ای با من سخن خواهد گفت.

سلمان پس از آن کمی ساکت شد. ناگاه از داخل قبری صدایی آمد و گفت: سلام بر شما ای صاحب خانه های فانی و سرگرم شدگان به امور دنیا. ما مردگان، سخن تو را شنیدیم و هم اکنون به جواب دادن به شما آماده ایم، هر چه می خواهی سؤال کن! خدا تو را رحمت کند

سلمان پرسید: ای صاحب صدا؛ آیا تو اهل بهشتی یا اهل جهنم؟

مرده پاسخ داد: من از کسانی هستم که مورد رحمت و کرم خدا قرار گرفته ام و اکنون در بهشت (برزخی) هستم.

سلمان پرسید: ای بنده خدا؛ مرگ را برایم تعریف کن و بگو مرحله مرگ را چگونه گذراندی و چه دیدی و با تو چه کردند؟

مرده پاسخ داد: ای سلمان؛ به خدا سوگند اگر مرا با قیچی ریز ریز می کردند از مشکلات مرگ برایم آسان تر بود، بدان که من در دنیا از لطف خدا اهل خیر و نیکی بودم، دستورات الهی را انجام می دادم، قرآن می خواندم، در خدمت پدر و مادر بودم، در راه خدا سعی و کوشش داشتم، از گناه دوری می کردم، به کسی ظلم نمی

کردم و شب و روز در کسب روزی حلال کوشا بودم تا به کسی محتاج نباشم، در بهترین زندگی غرق نعمتها بودم که ناگهان به بستر بیماری افتادم. چند روزی از بیماریم گذشت لحظات آخر عمر رسید، شخص تنومند و بد قیافه ای در برابرم حاضر شد. او اشاره ای به چشمم کرد نایبنا شدم و اشاره ای به گوشم کرد و کر شدم و به زبانم اشاره نمود لال شدم. خلاصه تمام اعضاء بدنم از کار افتاد. در این حال صدای بستگانم بلند شد و خبر مرگم منتشر گردید

در همین موقع دو شخص زیبا آمدند، یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ من نشستند و بر من سلام کردند و گفتند: ما نامه اعمالت را آورده ایم، بگیر و بخوان؛ ما دو فرشته ای هستیم که در همه جا همراه تو بودیم و اعمال تو را می نوشتیم. وقتی نامه کارهای نیکم را گرفتیم و خواندم خوشحال شدم اما با خواندن نامه گناهان اشکم جاری شد. ولی آن دو فرشته به من گفتند: تو را مژده باد! نگران نباش! آینده ات خوب است

سپس عزرائیل روحم را به طور کلی گرفت. صدای گریه اهل و عیالم بلند شد و عزرائیل به آنها نصیحت می کرد و دلداری می داد. آنگاه روح مرا همراه خودش برد و در پیشگاه خداوند قرار گرفتیم و از روح من راجع به اعمال کوچک و بزرگ سؤال شد. از نماز، روزه، حج، خواندن قرآن، زکات و صدقه، چگونه گذراندن عم، اطاعت از پدر و مادر، آدم کشی، خوردن مال یتیم، شب زنده داری و امثال این امور پرسیدند.

سپس فرشته ای روحم را به سوی زمین بازگرداند

مرا غسل دادند، در آن وقت روحم از غسل دهندگان تقاضای رحم و مدارا می کرد و فریاد می زد با این بدن ضعیف مدارا کنید به خدا همه اعضایم خرد است. ولی غسل دهنده ابدا گوش نمی داد. پس از غسل و کفن به سوی قبرستان حرکت دادند در حالی که روحم همراه جنازه ام بود... تا اینکه مرا به داخل قبر گذاشتند. در قبر وحشت و ترس زیادی مرا فرا گرفت، گویی مرا از آسمان به زمین پرت کردند... پس از آن به طرف خانه برگشتند، با خود گفتم: ای کاش من هم با اینها به خانه بر می گشتم. در همان حال از طرف قبر ندایی آمد: افسوس که این آرزویی باطل است، دیگر برگشتن ممکن نیست.

از آن جواب دهنده پرسیدم: تو کیستی؟

گفت: فرشته منبه (بیدارگر) هستم من از جانب خداوند مامورم اعمال همه انسانها را . پس از مرگ به آنها خبر دهم

! سپس مرا نشانید و گفت: اعمالت را بنویس

. گفتم: کاغذ ندارم

! گوشه کفتم را گرفت و گفت: این کاغذت، بنویس

. گفتم: قلم ندارم

. گفت: انگشت سبابه ات قلم توست

. گفتم: مرکب ندارم

. گفت: آب دهانت مرکب تو است

آنگاه او هر چه می گفت، من می نوشتم، همه اعمال کوچک و بزرگ را گفت و من ... نوشتم

سپس نامه معلم را مهر کرد و پیچید و به گردنم انداخت، آنقدر سنگین بود گویی که ! کوههای دنیا را به گردنم افکنده اند

آنگاه فرشته منبه رفت، فرشته نکیر و منکر آمده و از من سؤالاتی نمودند، من به لطف خدا همه سؤال های نکیر و منکر را درست جواب دادم، آن وقت مرا به سعادت و ! نعمتها بشارت داده و مرا در قبر خوابانیدند و گفتند: راحت بخواب

آنگاه از بالای سرم دریچه ای از بهشت برویم باز کردند و نسیم بهشتی در قبرم می وزید.

سلمان پس از شنیدن این سخنان به همراهیان خود گفت: مرا از تابوت بیرون آرید و تکیه دهید، آنها چنین کردند. پس نگاهی به سوی آسمان کرد و گفت: ای کسی که اختیار همه چیزها به دست توست، به تو ایمان دارم و از پیامبرت پیروی کردم و کتابت را نیز قبول دارم ... آنگاه لحظات مرگ سلمان فرا رسید و این مرد پاک چشم از جهان فرو بست^۱

خانه مهمانکُش

و نیز جناب آقای سبط نقل فرمودند که مرحوم آقا سید ابراهیم شوشتری که یکی از ائمه جماعت اهواز و بسیار محتاط و مقدس بود پس از ازدواج سخت پریشان و مبتلا به فقر و تهیدستی می گردد به طوری که از عهده مخارج خود و خانواده اش بر نمی آید ، ناچار مخفیانه به نجف اشرف می رود و نزد یکی از طلبه های شوشتر در مدرسه می ماند چند ماه که می گذرد کاروانی از شوشتر می آید و به او خبر می دهند که خانواده ات از رفتن تو به نجف باخبر شده اند و اینک همسر و پدر و مادر و . خواهرانت آمده اند .

نامبرده سخت پریشان می شود که در این موقعیت که نه جا دارد نه تمکن مالی ، چکند ؟ به هر طوری که بود سراغ خانه خالی را از این و آن می گیرد به او نشانه دکانداری را می دهند که کلید خانه خالی در دست او است به او مراجعه می کند می گوید بلی ولی این خانه بدقدم است و هر کس در آن نشسته مبتلا به پریشانی و . مرگ زودرس می شود .

سید می گوید چه مانعی دارد (اگر هم بمیرم چه بهتر از این زندگی فلاکت بار زودتر راحت می شوم) پس کلید خانه را می گیرد و داخل خانه می گردد می بیند تار عنکبوت همه جا را گرفته و خانه پر از کثافت و آشغال است و معلوم است که . مدتها مسکون نبوده است .

پس از نظافت ، خانواده اش را در آن جای می دهد شب که می خوابد ناگهان می بیند عربی با عقال لف (که از عقالهای معمولی عربی سنگین تر و محترمانه تر است) آمد و با تشدد بر روی سینه اش نشست و گفت سید چرا در خانه من آمدی ؟ الان تو . را خفه می کنم .

. سید در جواب گفت : من سید اولاد پیغمبر گناهی ندارم

عرب گفت : بلی چرا در خانه من نشستی ؟

. سید گفت : حالا هرچه بفرمایی انجام می دهم و از تو هم اکنون اجازه می گیرم

عرب گفت : خوب حالا یک چیزی . باید در سرداب بروی و آن را پاک و تمیز کنی و پرده گچی که بر آن کشیده شده برداری ، آنگاه قبر من پیدا می شود باید زباله های آن را بیرون ببری و هرشب یک زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام (ظاهراً زیارت امین الله گفته بود) بخوانی و روزانه فلان مقدار (که از خاطر ناقل . محو گردیده) قرآن بخوانی ، آن وقت مانعی ندارد در این خانه بمانی

سید گوید : به همان ترتیب سطح سرداب را که گچینه بود کندم به قبر رسیدم و سرداب را تمیز کردم و هرشب زیارت امین الله و هر روز به تلاوت قرآن مجید مشغول بودم ، ولی از جهت مخارج ، سخت در فشار بودم تا اینکه روزی در صحن مطهر نشسته بودم ، شخصی که بعد معلوم شد حاج رئیس التجار معروف به سردار اقدس وابسته شیخ خزعل بود ، مرا دید و احوالپرسی کرد و به عدد افراد خانواده ام یک لیره عثمانی داد و ماهیانه مبلغ معین مکفی حواله داد و خلاصه وضعیت معیشت ما (خوب شد و کاملاً در آسایش واقع شدیم .) داستانهای شگفت

مرحوم استاد احمد امین در همان کتاب التکامل فی الاسلام می نویسد : زنی شوهرش مُرد ، برای اینکه خدمتی به شوهرش کرده باشد ، شبهای جمعه غذایی تدارک می کرد و به وسیله فرزند یتیم خود به خانه فقرا می فرستاد ، طفل بیچاره با اینکه گرسنه بود غذا را از مادر می گرفت و به فقرا می رسانید و خود با شکم گرسنه

به خانه بر می گشت و می خوابید تا اینکه شبی کاسه صبرش لبریز شد و در راه غذا را خودش خورد و با شکم سیر به خانه برگشت و آسوده خوابید.

آن شب زن شوهر خود را در خواب دید که به او می گفت: ((تنها غذای امشب به من رسید)) زن از خواب بیدار شد و با کمال شگفتی از فرزندش پرسید شبهای جمعه گذشته و دیشب غذا را کجا می بردی و به کی می دادی؟ من دیشب پدرت را در خواب دیدم که می گفت تنها غذای دیشب به او رسیده است.

سگی بر روی جنازه

صاحب فضیلت تقوا و ایمان، مرحوم دکتر احمد احسان که سالها مقیم کربلا بود و چند سال آخر عمرش مجاور قم بود و در همانجا مرحوم و مدفون گردید تقریباً در 25 سال قبل در کربلا نقل فرمود که روزی جنازه ای را دیدم که جمعی او را به حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام به قصد تبرک و زیارت می برند، من هم همراه مشیعیان رفتم، ناگاه دیدم روی تابوت، سگی سیاه وحشت انگیز نشسته است، حیران شدم برای اینکه بدانم آیا دیگری هم می بیند یا تنها من این امر غریب را مشاهده می کنم، از شخصی که سمت راست من حرکت می کرد پرسیدم پارچه ای که روی جنازه است چیست؟ گفت شال کشمیری است. گفتم به روی پارچه چیز دیگری می بینی؟ گفت نه.

همین سؤال را از آنکه سمت چپ من بود کردم و همین پاسخ را شنیدم، دانستم که جز من کسی نمی بیند، تا درب صحن رسیدیم ناگاه آن سگ از جنازه جدا شد تا وقتی که جنازه را از حرم مطهر و صحن شریف برگرداندند، باز در خارج صحن آن

سگ را با جنازه دیدم همراهش به قبرستان رفتم بینم چه می شود ، در غسلخانه
وتمام حالات ، سگ را دیدم که به جنازه متصل است تا وقتی که میت را دفن کردند
آن سگ هم در همان قبر از نظرم محو گردید...

شیخ بهایی چگونه از زمان مرگ خود مطلع شد

روزی شیخ بهایی به همراه گروهی از شاگردانش برای خواندن فاتحه به قبرستان
رفت، بر سر قبرها می نشست و فاتحه ای نثار گذشتگان می کرد تا اینکه به قبر بابا
رکن الدین رسید، آوایی شنید که سخت او را تکان داد. از شاگردان پرسید: شنیدید
!چه گفت، گفتند: نه

شیخ بهایی پس از آن حال دیگری داشت و همواره در حال دعا و گریه و زاری بود.
مدتی بعد، شاگردانش از او پرسیدند آن روز چه شنیدی؟ گفت: به من گفتند آماده
مرگ باشم، شش ماه گذشت و دوازدهم شوال 1030 قمری (یا 1031 ق) فرا رسید و
روح ملکوتی آن عارف و عالم بزرگ به سوی معبود پر کشید، بیش از 50 هزار نفر در
تشییع جنازه او شرکت داشتند، علامه محمدتقی مجلسی بر وی نماز گزارد و سپس
پیکرش را به مشهد مقدس بردند و بنا به وصیتش در جوار مرقد امام رضا(ع) به خاک
سپردند

چرا من هر چه در شما نگاه میکنم مار و عقرب نمی بینم؟

علامه طباطبایی می فرمود:

عارفی در نجف مورد قبول همه علماء بود، ایشان عصر پنجشنبه ای برای زیارت اهل
قبر به قبرستان وادی السلام رفته بود، عده ای از علماء در برگشت به او گفتند: در
قبرستان چه دیدی؟ چه شنیدی؟

عارف گفت: درون قبری که فرو ریخته بود را نگاه کردم و در آنجا نه ماری و نه عقربی
دیدم، از آن قبر سوال کردم: علماء به ما می گویند درون قبر مار و عقرب است، اما
من هرچه در شما نگاه میکنم مار و عقرب نمی بینم.

آن قبر به من گفت: ما هیچ مار و عقربی نداریم، هر کس درون ما می آید مار و عقرب
را با خودش می آورد.

خانه برزخی شهید بهشتی

آیت الله جوادی آملی

بنده سالیان متمادی و از قدیم الایام با شهید بهشتی دوست و هم بحث بودیم.

در مباحث خصوصی علامه طباطبایی با ایشان شرکت می کردیم.

بعد از شهادت ایشان روزی مقدار زیاری قرآن خواندم و به روح شهید بهشتی هدیه
کردم وقتی خوابیدم در عالم خواب شهید بهشتی را دیدم با هم چند قدمی راه رفتیم
به یک باغ سرسبز و کاخ مجللی رسیدیم شهید بهشتی گفت اینجا خانه من است و من
اینجا زندگی میکنم از من جدا شد و به آن خانه مجلل برزخی رفت.

عذاب شمر از زبان علامه امینی

علامه امینی تعریف کرده است که: مدت‌ها فکرمی کردم که خداوند چگونه شمر □ ﷺ ملعون را عذاب می‌کند؟ و جزای آن تشنه لبی و جگر سوختگی حضرت سیدالشهدا علیه السلام را چگونه به او می‌دهد؟ تا اینکه شبی در عالم رویا دیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام در مکانی خوش آب و هوا، روی صندلی نشسته و من هم خدمت آن جناب ایستاده‌ام، در کنار ایشان دو کوزه بود، فرمودند:

این کوزه‌ها را بردار و برو از آنجا آب بیاور و اشاره به محلی فرمود که بسیار باصفا و با طراوت بود، استخری پر آب و درختانی بسیار شاداب در اطراف آن بود که صفا و شادابی محیط و گیاهان قابل بیان و وصف نیست.

کوزه‌ها را برداشته و رو به آن محل نهادم آنها را پر آب نموده حرکت کردم تا به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام باز کردم. ناگهان دیدم هوا رو به گرمی نهاده و هر لحظه گرمی هوا و سوزندگی صحرا بیشتر می‌شد، دیدم از دور کسی به طرف من می‌آید و هرچه او به من نزدیکتر می‌شد هوا گرمتر می‌شد گویی همه این حرارت از آتش اوست،

در خواب به من الهام شد که او شمر، قاتل حضرت سیدالشهدا علیه السلام است.

وقتی به من رسید دیدم هوا به قدری گرم و سوزان شده است که دیگر قابل تحمل نیست ، آن ملعون هم از شدت تشنگی به هلاکت نزدیک شده بود ، رو به من نمود که از من آب بگیرد ، من مانع شدم و گفتم : اگر هلاک هم شوم نمی گذارم از این آب قطره‌ای بنوشد . حمله شدیدی به من کرد و من ممانعت می نمودم ، دیدم اکنون کوزه‌ها را از دست من می‌گیرد لذا آنها را به هم کوبیدم ، کوزه‌ها شکسته و آب آنها به زمین ریخت چنان آب کوزه‌ها بخار شد که گویی قطره آبی در آنها نبوده است .

او که از من ناامید شد رو به استخر نهاد ، من بی‌اندازه ناراحت و مضطرب شدم که مبادا آن ملعون از آب استخر بیاشامد و سیراب گردد ، به مجرد رسیدن او به استخر ، آب استخر خشک شد چنان که گویی سالهاست یک قطره آب در آن نبوده است . درختان هم خشک شده بودند او از استخر مأیوس شد و از همان راه که آمده بود بازگشت . هرچه دورتر می‌شد ، هوا رو به صافی و شادابی و درختان و آب استخر به طراوت اول بازگشتند .

به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شدم ، فرمودند : خداوند متعال این چنین آن ملعون را جزا و عقاب می‌دهد ، اگر یک قطره آب آن استخر را می‌نوشید از هر زهری تلخ تر و هر عذابی برای او دردناک تر بود . بعد از این فرمایش از خواب بیدار شدم

لعن الله قاتلیک یا ابا عبدالله

مشاهده روح مثالی

آیت الله انصاری همدانی نقل می فرمود که:

من در یکی از خیابانهای همدان عبور می کردم، دیدم جنازه‌ای را به دوش گرفته « به سمت قبرستان می برند و جمعی او را تشییع می نمودند. ولی از جنبه ملکوتی او را به سمت یک تاریکی مبهم و عمیق می بردند و روح مثالی این مرد متوفی در بالای جنازه می رفت و پیوسته می خواست فریاد کند، ای خدا مرا نجات بده، مرا اینجا نبرند ولی زبانش به نام خدا جاری نمی شد آن وقت رو می کرد به مردم و می گفت ای مردم مرا نجات دهید نگذارید ببرند ولی صدایش به گوش کسی نمی رسید. آن مرحوم می فرمود

« من صاحب جنازه را می شناختم اهل همدان بود و او حاکم ستمگری بود »

بوی سیب سرخ

یکی از دوستان شیخ رجبعلی خیاط نقل می کند که: همراه ایشان به کاشان رفتیم. عادت شیخ این بود که هر جا وارد می شد به زیارت اهل قبور می رفت. هنگامی که وارد قبرستان کاشان شدیم، شیخ گفت

« (السلام علیک یا ابا عبدالله (علیه السلام) »

چند قدم جلوتر رفتیم فرمود

« بویی به مشامتان نمی‌رسد؟ »

گفتیم: نه! چه بویی؟

فرمود

« بوی سیب سرخ استشمام نمی‌کنید؟ »

گفتیم: نه

قدری جلوتر آمدیم به مسؤول قبرستان رسیدیم، جناب شیخ از او پرسید

« امروز کسی را اینجا دفن کرده‌اند؟ »

او پاسخ داد: پیش پای شما فردی را دفن کرده‌اند و ما را سر قبر تازه‌ای برد. در آن

جا همه ما بوی سیب سرخ را استشمام کردیم. پرسیدم این چه بویی است؟

شیخ فرمود

وقتی که این بنده خدا را در این جا دفن کردند، وجود مقدس سید الشهداء(ع) «

تشریف آوردند این جا و به واسطه ایشان عذاب از اهل قبرستان برداشته شد

معاویه در زنجیر

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: « با پدرم به مکه می‌رفتیم و هر کدام بر شتری سوار بودیم. وقتی به منطقه ضحنان رسیدیم، مردی به ما رسید که در گردنش زنجیر

بود و به پدرم گفت: «یا بن رسول الله! به من آب بده تا خدا هم تو را و پشت سر او مرد دیگری بود که سر زنجیر را به دست گرفته بود و می کشید و می گفت: «یا بن رسول الله! او را سیراب نکن که خدا او را سیراب نمی کند»

پدرم به من نگاهی کرد و فرمود: «جعفر شناختی این مرد که بود؟ معاویه لعنة الله بود

چگونگی رحلت عجیب حاج آخوند ملاعباس تربتی

خانواده «حاج آخوند ملاعباس تربتی» از عالمان عامل، درباره نورانی شدن پیکر مقدس وی پیش از فوتش چنین می گویند

بعد از نماز صبح رو به قبله خوابید و عبایش را روی چهره اش کشید. ناگهان مانند آفتابی که از روزنه ای بر جایی بتابد یا نورافکنی را متوجه جایی کنند، روی پیکرش از سر تا پا روشن شد و رنگ چهره اش که به سبب بیماری زرد گشته بود، شفاف گردید. چنان که زیر عبای نازک که بر رخ کشیده بود دیده می شد. آن گاه تکانی خورد و گفت:

سَلَامٌ عَلَیْكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، شما به دیدن این بنده بی مقدار آمدید. پس از آن بر حضرت امیرمؤمنان علی (ع) و هر یک از ائمه تا امام دوازدهم سلام کرد و از آمدن آنها اظهار تشکر کرد. پس بر حضرت فاطمه (علیها السلام) سلام کرد. سپس بر حضرت زینب سلام کرد و بسیار گریست و گفت: «بی بی من برای شما خیلی گریه کرده ام».

پس بر مادر خودش سلام کرد و گفت: «مادر از تو ممنونم، به من شیر پاکی دادی». این حالت تا دو ساعت طول کشید.^۲

سلمان فارسی از زائرینش پذیرایی می کند

آیت الله انصاری همدانی چنین فرموده است

من در قدیم، به زیارت قبر غیر معصوم و غیر امام نمی رفتم؛ چون تصوّر می کردم " که فقط از قبور ائمه علیهم السلام که به مقام طهارت مطلقه رسیده اند، بسط و گشایش حاصل می شود؛ ولی بر قبور غیر آنها، اثری مترتب نیست

تا اینکه در سفر اولی که به عتبات عالیات با جمعی از تلامذه روحانی خود به زیارت مشرف شدیم، یک روز در ایام اقامت در کاظمین علیهما السلام، برای تماشای بنای مدائن و ایوان شکسته کسری - که حقاً موجب عبرت بود - از بغداد به مدائن رهسپار شدیم و پس از تماشای مدائن و به جای آوردن دو رکعت نماز در آن ایوان - که مستحب است - به سمت قبر سلمان که در قُرب آن ایوان قرار دارد به راه افتادیم

ما در کنار قبر سلمان نه به دلیل زیارت بلکه به جهت رفع خستگی و استراحت با جمیع احباب و دوستان نشسته بودیم که ناگهان خود حضرت سلمان از ما پذیرایی کرد و خود را به صورت واقعی نشان داد و به حقیقت خود، تجلی کرد

چنان روح او لطیف و صاف و بدون ذره‌ای از کدورت و چنان واسع و زلال بود که ما را در یک عالم از لطف و محبت و سعه و صفا فرو برد و چنان در فضای وسیع و

(فضیلت‌های فراموش شده، جلال رفیع، صص ۱۴۹ و ۱۵۰^۲)

لطیف و بدون گره از عالم معنی ما را داخل کرد که حقا مانند فضای بهشت پر لطف و صفا و چون ضمیر منیر عارف بالله مانند آب صافی، زلال و مانند هوا لطیف بود.

من از اینکه به دلیل زیارت در کنار قبر او نیامده بودم؛ شرمنده شدم و سپس به زیارت پرداختیم و از آن پس نیز به زیارت قبور غیر ائمه طاهرین علیهم السلام هم، از علماء بالله و مقربان و اولیاء خدا می‌روم و مدد می‌گیرم و به زیارت قبور مؤمنین در قبرستان می‌روم و به شاگردان خود توصیه کرده‌ام که از این فیض الهی محروم نمانند."

حضرت خیر و حشناکی ذکر فرمود...

حضرت علی (علیه السلام) به چشم درد سختی مبتلا شدند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به عیادت ایشان آمده فرمود: «یا علی چه شده است حضرت عرض کرد هیچ وقت به این شدت دردی عارض من نشده بود.» حضرت خیر و حشناکی ذکر فرمود که امیر المؤمنین (علیه السلام) چشم درد را فراموش کرد: آن خبر این است: «یا علی! انَّ مَلَكَ الْمَوْتِ اِذَا نَزَلَ لِقَبْضِ رُوحِ الْكَافِرِ نَزَلَ مَعَهُ سَفُودٌ مِّنْ نَّارٍ فَنَزَعَ رُوحَهُ بِهٖ فَتَصِيحُ جَهَنَّمَ، فَاسْتَوَى عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَام) جَالِسًا فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) اَعِدْ عَلَيَّ حَدِيثَكَ فَقَدْ اِنْسَانِي وَجَعِي مَا قُلْتَ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام: هَلْ يُصِيبُ ذَلِكَ اَحَدًا مِّنْ اُمَّتِكَ قَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نَعَمْ حَاكِمٌ جَائِرٌ وَ اَكْلُ مَالِ الْيَتِيْمِ ظُلْمًا وَ شَاهِدُ زُورٍ» [۱۳] به درستی که عزرائیل وقتی که برای گرفتن جان کافری می‌آید، سیخ‌هایی از آتش همراه او است، پس با آنها جان او را می‌گیرد، پس جهنم صیحه می‌زند، امیر المؤمنین (علیه السلام) راست شد نشست و عرض کرد: یا رسول الله حدیثی را که فرمودید تکرار فرمائید که درد چشم را

فراموش کردم از ترس این خبر! آیا از امت شما هم کسی هست که به این کیفیت معذب شده و بمیرد؟ فرمود: آری، سه طایفه از مسلمانانند که این قسم جان می دهند، «حاکم ظلم کننده، خورنده مال یتیم به ناحق، شهادت دهنده به دروغ

پیرامون حدیث مذکور توضیحی بیان کنم: حاکم ظالم جزو کسانی که جناب عزرائیل با سیخ اتشین جان او را می گیرد. در کشور ما تا قبل از انقلاب، یک حاکم عادل وجود نداشته است. همه پادشاهان ایران، ظالم بوده اند. که کتابی را در این زمینه تالیف نموده ایم در این جا فایل آن را قرار می دهیم. نمونه ای از ظلم حاکم ظالم: کور کردن مردم کرمان

اغا محمدخان قاجار وقتی کرمان را تصرف کرد بدستور وی تمام مردان شهر کور شدند و بیست هزار جفت چشم بوسیله سپاه قاجار تقدیم خان شد. (سرپرسی سایکس این تعداد را هفتاد هزار جفت می خواند) همچنین آغا محمدخان سربازان خود را در تجاوز به زنان شهر آزاد گذاشت و جنایتی عظیم را رقم زد. اموال مردم به تاراج برده شد و حتی کودکان نیز به اسارت گرفته شدند

دومین دسته از کسانی که عزرائیل با سیخ اتشین، جان آنها را می گیرد مال یتیم خور .. است! که متأسفانه فراوان داریم! جوانی به ما مراجعه کرد و گفت پدرم که از دنیا رفت، خانه ای به من و مادرم به ارث رسید. اما دایی من، بزور من و مادرم را دفترخانه برد و خانه را بنام خود ثبت کرد و حالا می گوید یا اجاره بدهید یا تخلیه کنید!! سومین دسته هم، که فراوانند! پول می گیریند و شهادت دروغ می دهند نمونه ان: قطب راوندی روایت کرده است که: « معتمد عده ای از وزراء خود را خواست و گفت که علیه امام جواد علیه السلام شهادت دروغ داده و بگوئید که او قصد قیام دارد! سپس امام علیه السلام را خواست و گفت که: شما قصد قیام علیه من دارید!

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که من در این باره اقدامی نکرده‌ام! معتصم گفت: فلان اشخاص بر این کار شما شهادت می‌دهند و آنها را حاضر کرد و آنها گفتند که: آری! این نامه‌های تو است که در این باره نوشته‌ای و ما آن را از غلامان تو گرفته‌ایم. امام علیه السلام که در ایوان نشسته بود سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا اگر این‌ها بر من دروغ می‌بندند آنها را به عذاب خود مبتلا کن! ناگاه ایوان سخت به لرزه درآمد و می‌رفت و می‌آمد و هر کس که می‌خواست از جای خود برخیزد، می‌افتاد! معتصم گفت: یابن رسول الله! من از آنچه گفتم توبه کردم! دعا کن که خدا این لرزش را ساکن کند

امام علیه السلام فرمود: خدایا این جنبش را ساکن فرما! تو خود می‌دانی که این «عده دشمن تو و دشمنان من هستند! ایوان ساکن شد»

ماجراهای قاری قرآن در عالم برزخ

در تاریخ 1386/6/23 ش یکی از دوستان، ماجرای عجیبی را نقل کرد که برای یکی از قاریان قرآن به نام آقای محمدرضا خرمیان در حال سکتِه پیش آمده و لحظاتی را در عالم برزخ گذرانده بود. من مایل بودم شخصاً ایشان را ببینم و داستان را از زبان خودش بشنوم. چندی بعد به درخواست اینجانب ایشان به دفتر آستان حضرت عبدالعظیم(ع) تشریف آورد و آن ماجرا را همراه با چند خاطره جالب دیگر تعریف کرد. از ایشان خواهش کردم که خاطرات خود را به صورت مکتوب ارائه کند، ایشان به درخواست اینجانب پاسخ مثبت داد. خاطره زیر که مربوط به جریان سکتِه‌ای است که برایشان رخ داد، به این شرح است

در 1384/9/22 که روز شنبه بسیار سردی بود و فردای آن مصادف با شهادت امام جعفر صادق (ع) بود، مشغول کار در دفتر امور مجلس وزارت امور خارجه بودم. ساعت یازده صبح جهت انجام کاری و برای رفتن به طبقه پنجم داخل آسانسور شدم. من در آسانسور تنها بودم. در حین حرکت به طرف بالا احساس کردم گویا شخصی یک مشت محکم به شکمم زد. به اطاق خودم برگشتم و از دل درد به خود می پیچیدم. فکر کردم که شاید مسموم شده‌ام، لذا دو سه مرتبه آب خوردم، اما اثر نکرد. پس از نیم ساعتی متوجه شدم دست چپم از میچ تا آرنج درد شدیدی گرفته و انگار کسی دارد آن را با اره می بُرد. سپس چانه‌ام هم مثل سنگ شد و درد تقریباً همه بدنم را گرفت.

دوستان همکار، مرا به بیمارستان سینا بردند. پس از سؤال و جواب‌های پزشکی، دکتر گفت: باید از شما نوار قلب بگیریم، ظاهراً مشکل مهمی پیش آمده است. پس از اینکه نوار قلب را گرفتند و آن را دقیق بررسی کردند اعلام کردند که سکنه وسیعی کرده‌ام و حدود یک ساعت هم دیر به بیمارستان آمده‌ام.

مرا با برانکارده به اطاق دیگری بردند. تا وسایل پزشکی را بیاورند و آماده کنند، شاید به اندازه یک دقیقه اطاق خلوت شد و من توانستم در همین فرصت کوتاه، به حضرت فاطمه زهرا (س) توسل پیدا کنم. با چشمانی اشک آلود به آن حضرت سلام دادم و عرض کردم: یا فاطمه زهرا! من عمری است که از کودکی تا به امروز، قاری و تالی کتاب و قرآنی هستم که بر پدر بزرگوارت، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نازل شده، به بسیاری از شهرهای ایران و کشورهای جهان مسافرت کردم و با افتخار برای مردم دنیا این آیات الهی را تلاوت کردم، ضمن اینکه در انجمن خیریه‌ای به نام خودتان (موسسه خیریه حضرت زهرا (س) اطهر که توسط عده‌ای از بانوان متدینه به

ثبت رسیده) افتخار خادمی دارم؛ خودتان دست مرا بگیرید و عنایت ویژه‌ای بفرمائید. پس از این توسل کوتاه، به همکارم که کنارم ایستاده بود گفتم با موبایلش به خانواده‌ام خبر بدهد. ایشان به منزل ما تلفن زد و داستان مریضی مرا به همسرم اطلاع داد و گفت هر چه سریع‌تر خود را به بیمارستان برساند. بلافاصله همسرم به قصاب موسسه خیریه تلفن می‌زند و از او می‌خواهد که فوراً چهارده گوسفند به نیت چهارده معصوم ذبح کند و گوشت آنها را برای افراد بی‌بضاعتی که تحت پوشش موسسه خیریه هستند بفرستد.

بالاخره عملیات پزشکی شروع شد. طبق معمول رشته سیم‌هایی که به بدنم متصل شده بود را به صفحه مانیتور وصل کردند. پزشک معالجه‌ی که بالای سرم بود، آقای بود به نام دکتر مولائی که فرد متدینی به نظر می‌رسید و به سرعت مشغول تزریق و عملیات پزشکی بود. در یک لحظه با «ایست قلبی» مواجه شدم و قلبم از کار افتاد.

در این لحظه دیدم صحنه بیمارستان عوض شد، چنان که گویی در یک دنیای دیگری وارد شدم. دیدم که در مقابل من هزاران نفر نشسته‌اند و هر کسی حرفی می‌زند. در عین حالی که همگی به من نگاه می‌کردند و من با تعجب به خود می‌گفتم: من تا چند دقیقه قبل کجا بودم؟ الان کجا هستیم؟ این آدم‌ها کی هستند؟ چه می‌گویند؟ با که حرف می‌زنند؟ اصلاً چرا مرا به این جا آوردند؟

در همین اثنا متوجه شدم شخصی در کنارم ایستاده که انگار فکر مرا می‌خواند. آن شخص به من گفت: می‌خواهند شما را به طرف آسمان ببرند.

یک دفعه دیدم همین تختی که روی آن خوابیده بودم، مانند آسانسور، به طرف بالا حرکت کرد و از طبقات مختلفی گذشت. از هر طبقه‌ای که می‌گذشتم، آدم‌های

زیادی با لباس‌های سفید نشسته بودند و بعضی مانند کسانی که مشغول ذکر گفتن هستند و بدن خود را جلو و عقب می‌برند، خود را تکان می‌دادند.

در یک طبقه‌ای که چند لحظه‌ای در آنجا توقف کردم، آدم‌های بسیار بلند قد با لباس‌های سفید را دیدم که روی نوک انگشتان پایشان، مانند کسانی که رژه می‌روند، راه می‌رفتند و در همان حال مرا نگاه می‌کردند.

من خیلی از دیدن این منظره ترسیدم و فکر کردم که اینها از اجنه هستند. جیغ زدم. آن شخص که همراهم بود به من گفت: نترس، اینها انسان هستند، اما دلیلی دارد که باید روی نوک پاهایشان راه بروند.

همراهم کمی به من آرامش داد و گفت این طبقه که الآن می‌رویم آخرین طبقه آسمان است و تو در آنجا مشکل حل خواهد شد. خواستم از او سؤال کنم که این جا کجاست و برای چه مرا به این جا آورده‌اند، که با چشم و ابرو به من اشاره کرد که حرف نزن! وقتی به طبقه آخر رسیدیم، دیدم که صحرای بسیار بسیار عظیم و بزرگی است که شاید میلیون‌ها انسان به صورت کفن‌پوش در آن نشسته‌اند و تا آنجا که چشم کار می‌کند مملو از جمعیت است.

برخی از آنها چهره‌های بسیار شاد و خندان داشتند و برخی دیگر بسیار بسیار غبارآلود و غمناک و چهره در هم کشیده و ناراحت، گویی می‌خواهند گریه و زاری کنند. بسیاری از آنها زانوان غم در بغل گرفته بودند و به صورت انسان‌های متحیر و بهت زده نشسته بودند و همه آنها در حال نگاه کردن به من بودند و انگار که منتظر بودند که من برای آنها قرآن بخوانم. یک دفعه متوجه شدم که صدای تلاوت قرآن می‌آید، خوب که دقت کردم متوجه شدم صدای خودم است که با صدای بلند این آیه را تلاوت می‌کردم

وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا؛ و از «
قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می‌کنیم؛ و ستمگران را جز
(خسران (و زیان) نمی‌افزاید. (اسرا/82)

در همین اثنا که این آیات الهی پخش می‌شد، متوجه شدم که سید بزرگواری با
لباس روحانی و یک شال سبز دور کمر، بسیار بسیار زیبا و با جبروت، آهسته آهسته،
قدم‌زنان، به طرف من می‌آید. جلوتر که آمد دیدم در عمرم، انسانی به این زیبایی و
نورانیت و با این هیبت و جبروت ندیده بودم؛ پیشانی‌ای بلند، چشمانی درشت با
ابروانی پیوسته و مشکی و محاسنی سیاه و تقریباً بلند، با قد و قواره‌ای بسیار مناسب و
کمی سمین (چاق)

سید آمد و گوشهٔ تختی که من روی آن خوابیده بودم، ایستاد و همچنان به من نگاه
می‌کرد. خیز برداشتم که به جمال پرفروغ و نورانی اش سلام کنم، اما متوجه شدم
که زبانم قفل شده است. مجدداً خواستم عرض ارادت کنم، تا سه مرتبه، اما دیدم که
دهانم قفل شده و نمی‌توانم صحبت کنم. شاید که تصرف کرده بودند، نمی‌دانم، اما
هم چشمم می‌دید و هم گوشم صداها را می‌شنید

در همین اثنا که جمعیت همچنان مرا نگاه می‌کردند و آیات قرآن همچنان پخش
می‌شد و من و آن آقای بزرگوار، همزمان به همدیگر نگاه می‌کردیم، ایشان به آن
آقایی که از اول کنار بنده بود، با پشت دستشان اشاره فرمودند و به یک حالت تشر و
«فوق‌العاده پر جاذبه فرمودند: «این آقا را به دنیا برگردانید

پس از شنیدن این سخنان، صحنه عوض شد و من خودم را بر روی تخت بیمارستان
دیدم و یک دفعه بلند شدم روی تخت نشستم. دیدم کسانی که دور من جمع شده
بودند با صدای بلند گفتند: صلوات بفرستید، مرده زنده شد، مرده زنده شد

برخی بلند بلند صلوات می فرستادند و بعضی از نزدیکان _ از جمله همسر من که در این فاصله آمده بود _ مشغول گریه کردن بودند و مرتب خدا را شکر می کردند

در این فاصله که قلب من ایستاده بود، دکتری که بالای سرم بود، از آن دو نفر همراهی که مرا از اداره به بیمارستان برده بودند، پرسیده بود که این آقا کیست؟ آنها در جواب گفته بودند که ایشان همکار ما در وزارت امور خارجه است و ضمناً قاری قرآن هم هست. وقتی که پس از چند ثانیه من تازه متوجه شدم که قضیه چی بوده و فهمیدم که از این دنیا رفته بودم و به لطف و عنایت خداوند متعال و محبت اهل بیت عصمت و طهارت(ع) دوباره به این دنیا برگشتم، شروع کردم به گریه کردن و با صدای بلند چند مرتبه گفتم: یا فاطمه زهراء، یا فاطمه زهراء

سپس آن آقای دکتری که ظاهری آراسته داشت و به نظر متدین می رسید، به من گفت: برو خدای را شکر کن، زیرا خدا به احترام همین قرآنی که تلاوت می کنی، شما را مجدداً به دنیا بازگرداند.

گفتم: مگر چطور شده؟

گفت: وقتی انسان ایست قلبی پیدا می کند، حداکثر در پانزده تا بیست ثانیه می توان قلب را به وسیله شوک به کار انداخت، در حالی که قلب شما نزدیک به دو دقیقه از کار افتاد و هر چه تلاش کردیم، نتوانستیم کاری بکنیم تا احیا شود. آن دو خانم پرستاری هم که مشغول کارهای اولیه برای برگرداندن قلبتان بودند، مأیوس شدند و گفتند کار ایشان تمام شده و روی برگه بیمارستان نوشتند که او را به سردخانه منتقل کنید و خودشان هم رفتند. اما من وقتی شنیدم که شما قاری قرآن هستید، گویا شخصی در گوشم گفت که نرو، این آقا برمی گردد و من به احترام قرآن، این جا در کنار شما ایستادم تا اینکه شما مجدداً به این دنیا برگشتید. قدر و

منزلت خودت را بدان، چون زنده شدن شما به طور قطع و یقین، معجزه خداوند بوده است که شامل حالت شده. هر لحظه خدا را شکر کن و در نمازهایت مرا هم دعا کن.

بیمارستان قلب شهید رجائی منتقل شدم و حدود C.C.U پس از این قضایا، به بخش پانزده روز در آن بیمارستان بستری بودم. در این مدت برخی از بزرگان و علما و رؤسای هیئت‌های مذهبی، از جمله وزیر خارجه و معاونین و مدیران کل و دیگر همکاران وزارتخانه و اکثر طبقات قاریان قرآن به دیدنم آمدند. وقتی جناب شهیار پرهیزکار تشریف آوردند و ماجرا را برایش تعریف کردم، فرمودند: از شنیدن این اتفاقی که برای شما افتاده، ما به خودمان امیدوار شدیم که همین آیات قرآنی که همه روزه تلاوت می‌کنیم، یقیناً یک روزی دست ما را خواهد گرفت که تاکنون هم گرفته و ما را از خیلی خطرات نجات داده است.

پس از مرخص شدن از بیمارستان، حدود دو ماه در منزل استراحت کردم. یک روز به اتفاق سفرا و کارداران نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران که برای سمینار به تهران آمده بودند، خدمت رهبر معظم انقلاب رسیدم. پس از اتمام برنامه، در موقع صرف شام، جناب آقای دکتر خرازی داستان بیماری بنده را به حضرت آقا فرمودند و ایشان با تعجب به بنده فرمودند: خودت از زبان خودت داستان بیماری را شرح بده.

من هم داستان را از لحظه‌ای که از این دنیا رفتیم تا لحظه‌ای که برگشتم، به طور کامل برای حضرت آقا نقل کردم. ایشان خیلی تعجب کردند و فرمودند: اگر ممکن است یک بار دیگر از اوّل تا آخر برایم شرح بده.

مجدداً داستان را از اوّل تا آخر شرح دادم. در پایان رهبر معظم انقلاب فرمودند:

این داستان و قضیه عجیبی که برای شما اتفاق افتاده، اولاً شبیه به یک معجزه است که در این عصر و زمانه، خیلی کم برای کسی اتفاق می‌افتد. ثانیاً تمامی این حوادث، مطابق با روایات و اعتقادات ماست که از لحظه ورود به عالم برزخ نوعاً برای کسانی که در مسیر صراط مستقیم الهی و در مسیر اهل بیت (ع) هستند اتفاق می‌افتد و آن سید بزرگواری که قدرت تصرف داشته و توانسته شما را از آن نشئه به این نشئه دنیا برگرداند، مسلماً یکی از ذوات محترم اهل بیت (ع) بوده است و چون این قضیه در شب شهادت امام جعفر صادق (ع) اتفاق افتاده است و با آن نشانه‌هایی که بیان داشتید، احتمالاً یا حضرت امیر (ع) و یا امام جعفر صادق (ع) بوده است.

بعد فرمودند: شما قدر خودت را بدان و از این پس صدای هر اذانی را که می‌شنوی، همان لحظه خدا را شکر کن و بگو که خدایا سپاس می‌گویم تو را که به من عمر طولانی مرحمت فرمودی تا یک بار دیگر صدای اذان دین تو را بشنوم. سپس دستور فرمودند: به صدا و سیما بفرمائید که از این قضیه گزارش یا فیلمی تهیه شود تا مردم ببینند و در جریان قرار گیرند، شاید موجب عبرت مردم قرار گیرد^۳

آیا افراد خانواده در عالم برزخ و قیامت یکدیگر را می‌بینند؟

کتاب: خاطره‌های آموزنده، نوشته آیت‌الله محمدی ری‌شهری، انتشارات دار الحدیث قم^۳

من برادری داشتم که 6 ماه پیش فوت کرد. او 17 سال داشت. من و پدر و مادرم خیلی دوست داشتیم بدونیم که آیا میتونیم او رو دوباره در عالم برزخ و قیامت ببینیم یا خیر؟

زندگی در عالم برزخ و قیامت چگونه است؟ آیا افراد خانواده می توانند همدیگر را ببینند حتی اگر از لحاظ درجه و مقام با هم فرق داشته باشند؟

شنیدم که در قیامت ازدواج وجود دارد، آیا تولد هم هست؟

اگر کتاب جامعی در این باره هست لطفا معرفی کنید.

پاسخ:

: در خصوص این پرسش، پاسخ در چند محور بیان می شود

الف) باید گفت هم از نظر عقلی و هم با نظر در آیات و روایات این مطلب به دست می آید که هم امید دیدار عزیزان هست و هم نسبت های که در این دنیا بوده بر قرار است؛ لکن شرطی دارد که در آخر اشاره می کنیم

از نظر عقلی با توجه به این که انسان دارای دو بعد است، جسم و روح و انسانیت انسان به روح اوست نه به جسمش و روح یک امر جاویدان و خالد است و همین روح است که از دنیا به آخرت منتقل می شود

چون ارواح در آخرت همان روح های دنیائی است پس همان نسبت ها بر قرار است. قرآن کریم می فرماید: « یوم یفر المرء من اخیه و امه و ایبه و صاحبته و بنیه » (1) یعنی روزی که انسان (بخاطر هول و وحشت محشر و یا بخاطر حقوقی که نزدیکان ممکن

است بر گردن او داشته باشند) از برادر و مادر و پدر و دوست و فرزندان فرار می کند. که آیه شریفه دلالت دارد که این نسبت ها بر قرار است گرچه از آن ها فرار می کند که در این که چرا از آن ها فرار می کند مفسرین سه علت ذکر کرده اند، از هول و وحشت قیامت، از اقوام به خاطر بی تقوائی فرار می کند مبادا به سرنوشت آن ها دچار شود و یا این که مبادا آن ها حقوقی به گردنش داشته باشند. (2) در هر صورت ظاهر آیه این است که این خویشاوندی ها بر قرار است و امکان دیدن هم هست؛ اما روایات متعددی ذکر شده که دلالت دارد که مؤمنان در برزخ و قیامت یک دیگر را می بینند و می شناسند که به چند روایت اشاره می کنیم

شیخ مفید در کتاب امالی حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل فرموده که امام صادق فرمود: هنگامی که خدا روحی را قبض می کند، آن روح را به شکلی همانند آنچه در دنیا داشته به بهشت می فرستد. این ارواح در آنجا می خورند و می نوشند و هنگامی که شخصی بر آنان وارد می گردد، آن ها را به همان شکلی که در دنیا داشته اند می شناسند. (3)

آیت الله دستغیب در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که ارواح با صفات اجساد در بستانی از بهشت قرار دارند یک دیگر را می شناسند و از یک دیگر سؤال می کنند؛ هنگامی که روح تازه ای بر آن ها وارد می شود، می گویند او را رها کنید؛ زیرا از هول عظیمی به طرف ما می آید (یعنی از وحشت مرگ) سپس از وی می پرسند فلان کس چه شد؟ اگر بگوید زنده بود اظهار امیدواری می کنند (که نزد آن ها بیاید) ولی اگر بگوید از دنیا رفته بود، می گویند سقوط کرد (اشاره به این که به دوزخ رفته است). (4)

بر اساس روایات انسان ها، اعم از مومن و کافر بعد از مرگ بستگان خود را دیدار خواهند کرد. در این باره روایات متعددی نقل شده که به دو نمونه از آن اشاره می‌شود:

1- در حضور امام صادق (ع) سخن از ارواح مومنان به میان آمد، حضرت فرمود: «ارواح المومنین يلتقون؛ ارواح مومنان در برزخ با هم ملاقات و دیدار می‌کنند».

آنگاه شخصی با تعجب و شگفتی از حضرت پرسید: آیا ملاقات می‌کنند؟ فرمود: «نعم و يتسألون و يتعارفون حتی اذا رایته قلت: فلان؛ (5) بلی، و با یک دیگر گفتگو می‌نمایند و همدیگر را می‌شناسند. وقتی کسی را دیدی، می‌گویی فلانی است».

2- در روایت دیگر درباره دیدار همه انسان‌ها با هم مسلکانش سخن گفته است، راوی می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: ارواح مومنان کجاست؟ حضرت فرمود

ارواح المومنین فی حجرات فی الجنه، یا کلون من طعامها و یشربون من شرابها و يتزاورون فیها؛ ارواح مومنین در منازل بهشت‌اند. از طعام‌های آن می‌خورند. از نوشیدنی‌های آن می‌نوشند. همدیگر را می‌بینند و زیارت می‌نمایند». راوی بعد از ارواح کفار پرسید، فرمود: «فی النار یا کلون من طعامها و یشربون من شرابها و يتزاورون فیها؛ (6) ارواح کفار در آتش‌اند. از غذای و نوشیدنی آن استفاده می‌کنند». همدیگر را می‌بینند و با هم ملاقات و دیدار دارند

در این روایت غیر از دیدار مومنان، از دیدار ارواح کفار در برزخ با همدیگر نیز خبر داده شده، تصریح شده که مومنان در بهشت برزخی و کفار در آتش برزخی همدیگر را ملاقات می‌کنند.

در ارتباط با این گونه روایات، تحلیل دقیق برخی از علمای بزرگ معاصر شنیدنی است:

روح مومن با ارواح مومنان در عالم برزخ ملاقات و ارتباط و انس و الفت دارد، چه با آنان که در حیات دنیوی انس و ارتباط با آن ها داشته (نظیر بستگان) و چه با غیر آن ها از روح مومنان دیگر. همه این ارتباط ها و ملاقات ها و انس ها هم بر اساس سنخیت و انجذاب الهی است. در حقیقت ظهور برزخی همان انس ها و محبت ها است که در دنیا بر اساس سنخیت و انجذاب الهی وجود داشته است. هر فرد مومن به هر مومن دیگر به حساب ایمان وی انجذاب خاص داشته و در صورت امکان با او در ارتباط بوده، در صورت عدم امکان طشراره آن بر دلها (ی ناپاک پر از حرص دنیای کافران) شعله ور است. الب آن است.

در مقابل ملاقات ارواح کفار با یک دیگر در برزخ هم ظهور برزخی انس ها و ارتباط های ناپاک و آتشی و در جهت کفر و ضلال است، به همین جهت ملاقات های برزخی آنان ظهور برزخی انس ها و ارتباط های دنیوی بوده و باطن آن ها است که در برزخ به مقتضای آن نظام ظاهر می گردد. این ملاقات ها مایه رنجش و عذاب بیش (تر آنان می شود). (7)

(ب) در باره زندگی در برزخ باید گفت

طبق آنچه از قرآن و سنت استفاده می شود، انسان در فاصله میان مرگ و رستاخیز عمومی یک زندگانی محدود و موقتی دارد که برزخ و واسطه میان حیات دنیا و حیات آخرت است. انسان پس از مرگ از جهت اعتقاداتی که داشته و اعمال نیک و بدی که در این دنیا انجام داده، مورد بازپرسی خصوصی قرار می گیرد و پس از

محاسبه اجمالی طبق نتیجه‌ای که گرفته شد، به یک زندگی شیرین و گوارا یا تلخ و ناگوار محکوم گردیده، با همان زندگی در انتظار روز رستاخیز عمومی به سر می‌برد.

حال انسان در زندگی برزخی بسیار شبیه است به حال کسی که برای رسیدگی اعمالی که از وی سرزده، به یک سازمان قضایی احضار شود و مورد بازجویی و بازپرسی قرار گرفته، به تنظیم و تکمیل پرونده‌اش پردازند، آن گاه در انتظار محاکمه در بازداشت به سربرد.

روح انسان در برزخ به صورتی که در دنیا زندگی می‌کرد، به سر می‌برد. اگر از نیکان است، از سعادت و نعمت و جوار پاکان و مقربان درگاه خدا برخوردار می‌شود. اگر از بدان است، در نعمت و عذاب و مصاحبت شیاطین و پیشوایان گمراه می‌گذارند.

8))

خلاصه این که انسان بعد از مرگ در عالم برزخ بر سر سفره اعمال خود مهمان است و منتظر برپایی قیامت و رسیدگی به عمل خود به سر می‌برد و کار خاصی نمی‌توانند انجام دهد.

(ج) درباره زندگی در قیامت به اختصار باید گفت

انسان در قیامت با تمام اوصاف و کمالات وجودی خود حضور پیدا می‌کند.

بعد از حسابرسی و تمام شدن مرحله قیامت، افرادی که محکوم به جهنم می‌شوند، وقتی وارد آن جا شدند، آتش جهنم به گونه‌ای است که به گفته قرآن کریم نه تنها بدن و گوشت و استخوان بلکه قلب و دل و روح و تمام حقیقت و جود انسان را پیوسته می‌سوزاند.

قرآن در این باره تعبیر هشدار دهنده‌ای دارد و فرمود

وما أدراك ما الحُطمة نار الله الموقدة التي تطلع على الأفئدة؛ (9) قطعاً در آتش «
خرد کننده فرو افکنده خواهد شد و تو چه دانی که آن آتش خرد کننده چیست؟!
آتش افروخته خدایی است که شراره آن بر دلها (ی ناپاک پر از حرص دنیای
«کافران) شعله ور است

کسانی که اهل بهشتند ، وقتی وارد آن جا شدند ، نه تنها جایی برای گناه نیست؛ بلکه
جایی برای کارهای لغو و بیهوده هم نیست. قرآن کریم فرمود

لا يسمعون فيها لغواً ولا تأثيماً؛ (10) در آن جا نه بیهوده‌ای می‌شنوند و نه «
گناه‌آلود

اما در باره دیدارها در قیامت باید گفت

چنانکه اشاره شد ، قیامت به طور کلی دو مرحله دارد : یکی مرحله‌ای است که از آن
به روز قیامت یاد می‌شود، مرحله دوم مربوط به اسکان آدمیان در بهشت و جهنم
است.

در مرحله اول شرایط همان است که در قرآن کریم آمده و قبلاً اشاره شد که آن
روز هر کس از برادرش می‌گریزد و از مادر و پدرش، و از زن و فرزندانش هم می
«گریزد

پس در روز محشر واقعا محشری بر پاست. هر کس به گونه‌ای گرفتار اعمال و نگران
سرنوشت خود است که از همه بستگانش فرار می‌کند. می‌خواهد آن‌ها را نبیند و یا
نشناسد. در این مرحله عشق و علاقه‌های افراد نسبت به همدیگر فراموش خواهد شد
و اثری هم ندارد، فقط یک عشق اثر دارد و آن همان است که حافظ شیرین سخن
گفته است

در آن غوغا که کس، کس را نپرسد من از پیر مغان منت پذیرم

مراد از پیر مغان امام علی است که عشق و محبت او به داد عاشقانش می رسد. سایر عشق و پیوندها از هم گسسته خواهد شد. از این رو قرآن کریم فرمود

فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون؛ (11) پس آن گاه که در «

صور دمیده شود، دیگر میان شان نسبت خویشاوندی نماند، و از حال یکدیگر

نپرسیدند». در تفسیر این آیه گفته شده: مراد این است که در آن روز انساب خاصیتی

ندارد، چون روز قیامت ظرف پاداش عمل است. همه اسباب که یکی از آن ها انساب

(است، از کار می افتد و اثری ندارد، از این رو از حال همدیگر نمی پرسد. (12)

بنا بر این در روز محشر مرحله اول قیامت است. جایی برای آن گونه امور که در

پرسش اشاره شده نیست

اما در مرحله دوم حیات اخروی بعد از پایان حساب و کتاب و استقرار مومنان در

بهشت ممکن است جای اظهار و ظهور این گونه مبحث ها و دیدار ها باشد، چون در

قرآن کریم تصریح شده که در بهشت مومنان از حال همدیگر جويا می شود: «فاقبل

بعضهم علی بعض یتساءلون قال قایل منهم انی کان لی قرین؛ (13) پس بعضی به

بعضی دیگر روی آورده و از یک دیگر پرسش می کنند. یکی از آن میان می پرسد

«من رفیقی داشتم

در تفسیر این آیه گفته شده

این جمله گفتگویی را که بین اهل بهشت رخ می دهد، حکایت کرده و می فرماید:

بعضی از ایشان احوال بعضی دیگر را می پرسند. بعضی آنچه در دنیا بر سرش آمده،

برای دیگران حکایت می کند. یکی از اهل بهشت به دیگران می گوید: من در دنیا

رفیقی داشتم که از بین مردم تنها او را انتخاب کرده بودم و او مرا رفیق خود گرفته
(بود). (14)

بر اساس برخی آیات غیر از دوستان، فرزندان صالح نیز به والدین بهشتی خود ملحق
می شوند

کسانی که ایمان آوردند و فرزندان شان به پیروی از آن ها ایمان کردند ، "
فرزندان شان را در بهشت به آن ها ملحق می کنیم، بی آن که از عمل آن ها چیزی
بکاهیم ؛ " (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ
عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ) . (15)

این نیز خود یک نعمت بزرگ است که انسان، فرزندان با ایمان و مورد علاقه اش را
در بهشت در کنار خود ببیند، و از انس با آن ها لذت برد، بی آنکه از اعمال او چیزی
کاسته شود.

از تعبیرات آیه برمی آید که منظور، فرزندان بالغی است که در مسیر پدران گام
برمی دارند، در ایمان از آن ها پیروی می کنند، و از نظر مکتبی به آن ها ملحق
می شوند.

این گونه افراد اگر از نظر عمل کوتاهی و تقصیراتی داشته باشند، خداوند به احترام
پدران صالح، آن ها را می بخشد و ترفیع مقام می دهد، و این موهبتی است بزرگ
(برای پدران و فرزندان). (16)

(د) همچنین ازدواج به مفهوم همسر داشتن و لذت های جنسی نیز به صورت غیر قابل
توصیف در آن جا برای مومنان وجود دارد. در این باره در آیات متعدد قرآن کریم

فراوان بحث شده که تفصیل آن را در سوره واقعه و سوره الرحمن ملاحظه نمایید .
(تفصیل این بحث را در کتاب ذیل مطالعه نمایید . (17)

: گفتنی است که

نباید انتظار داشته باشیم که در عالم قیامت احکام، قوانین و سنن عالم مادی و دنیا جاری باشد . اگر گاهی در آیات و روایات از مواردی چون خوردن، آشامیدن، ازدواج با زنان جوان زیبا رو ، در کنار نهرها و زیر درختان بودن و ... یاد می شود، از باب تقریب ذهن ما به دریافت حقایق عالم قیامت است، نه آنکه آشامیدن آنجا مانند آشامیدن این جا باشد یا خوردن آنجا مانند خوردن اینجا و همین طور

:در نتیجه می توان گفت

بسیاری از امور ذکر شده مانند: ازدواج ، تحصیل و ... در عالم آخرت و در حقیقت برای بهشتیان وجود دارد؛ اما به تناسب ویژگی های آن دنیا مثلاً بر اساس برخی آیات قرآن برای آدمی، زنان پاک و باکره، خوش اندام و زیبا هست که از آن ها لذت می برد، ولی باید توجه داشت که این لذت لزوماً همانند لذت جنسی دنیا نیست؛ بلکه مراتب بسیار بالاتری از لذت است که برای ما در دنیا امکان درک آن وجود ندارد.

اصولاً نظام حاکم بر قیامت نظام دفعی است ، نه نظام تدریجی؛ یعنی، در قیامت خواستن مساوی است با شدن و تحقق، بر خلاف نظام این عالم که برای عملی شدن خواسته ها، باید زمینه، اسباب و شرایط آن فراهم شود تا آن آرزو محقق گردد. در دنیا کسی که فرزندی می خواهد باید ازدواج کرده و با جمع شرایط و به تدریج و در زمان معینی دارای فرزند شود. اما در نظام قیامت چنین نیست، بلکه بهشتیان هر

چه می خواهند، برایشان محقق می شود، و نیاز نیست که با جمع شرایط و پدید آمدن مقدماتی، به تدریج آن خواسته محقق شود. چگونگی تزویج با حورالعین، و این که آیا زاد و ولد در بهشت هست، یا نه در جایی از قرآن و سایر کتاب ها نیامده است. تزویج با حورالعین نتیجه اعمال خوب انسان است و ظاهراً توالد و تناسلی در بهشت (نباشد، به ویژه زاد و ولد و شبیه زاد و ولد در دنیا. (18)

پی نوشت ها

1. عبس (80) آیه 34 و 35.
2. ناصر مکارم تفسیر نمونه، ج 26، ص 157 و 851. نشر دار الکتب الاسلامیه تهران بی تا.
3. نقل علامه طباطبایی، حیات پس از مرگ، ص 44. نشر دار الکتب الاسلامیه تهران بی تا.
4. سید عبدالحسین دستغیب، معاد، ص 60، نشر ناس شیراز بی تا.
5. برقی، محاسن برقی، ص 178، نشر دار الاحیاء التراث العربی، بیروت، 1408 ق.
6. همان، ص 178.
7. محمد شجاعی، معاد یا بازگشت به خدا، ص 349 و 350. نشر شرکت سهامی انتشار، 1362 ش.
8. سید محمد حسین طباطبایی، شیعه در اسلام، ص 100 - 101، نشر دار الکتب الاسلامیه، تهران 1348 ش.

عبس (80) آیه 34 - 37. 9.

همزه (104) آیه 5 - 7. 10.

واقعه (56) آیه 25. 11.

داستان واقعی

چند سال قبل در یکی از شهرهای ایران مرد شریف و با ایمانی زندگی می کرد. فرزند اکبر و ارشد او همانند پدر بزرگوارش از پاکی و تقوا برخوردار بود. پدر و پسر از نظر مالی ضعیف بودند و هر دو در یک خانه متوسطی زندگی می کردند. برای آن که آبرو و احترامشان محفوظ باشد و به مردم اظهار احتیاج نکنند تا جائی که ممکن بود در مصارف مالی صرفه جویی می نمودند. از جمله موارد صرفه جویی آنها این بود که آب لوله کشی شهر را فقط برای نوشیدن و تهیه غذا مصرف می نمودند و برای شستشوی لباس، پر کردن حوض و مشروب ساختن چند درختی که در منزل داشتند از آب چاه استفاده می کردند.

روی چاه، اطاق کوچکی ساخته بودند که چاه را از فضولات خارج مصون دارد، به علاوه برای کسی که می خواهد از چاه آب بکشد سرپناه باشد تا در زمستان و تابستان

او را از سرما و گرما و برف و باران محافظت نماید. این پدر و پسر برای کشیدن آب از چاه کارگر نمی آوردند و خودشان به طور تناوب این وظیفه را انجام می دادند. روزی پدر و پسر با هم گفتگو کردند که کاهگل سقف اطاقک روی چاه تبله کرده و ممکن است ناگهان از سقف جدا شود یا در چاه بریزد یا بر سر کسی که از چاه آب می کشد فرود آید و باید آن را تعمیر کنیم و چون برای آوردن بنا و کارگر تمکن مالی نداشتند با هم قرار گذاشتند در یکی از روزهای تعطیل با کمک یکدیگر کاهگل تبله شده را از سقف جدا کنند، آنگاه گل ساخته سقف را تعمیر نمایند.

روز موعود فرا رسید، سر چاه را با تخته و گلیم پوشاندند، کاهگل ها را از سقف کردند و در صحن خانه گل ساختند، پدر به جای بنا داخل اطاقک ایستاد و پسر به جای کارگر به پدر گل می داد تا کار تعمیر سقف پایان پذیرفت. ساعت آخر روز، پدر متوجه شد که انگشترش در انگشت نیست، تصور کرد موقع نشستن دست کنار حوض جا گذاشته است، آمد با دقت گشت ولی آن را نیافت. دو روز هر نقطه ای را که احتمال می داد انگشتر آن جا باشد جستجو نمود و نیافت. از گم شدن انگشتر سخت متأثر شد و از این که آن را بیابد مأیوس گردید تا مدتی با اهل خانه از گم شدن انگشتر، سخن می گفت و افسوس می خورد. پس از گذشت چندین سال از تعمیر سقف و گم شدن انگشتر آن پدر بزرگوار بر اثر سکت قلبی از دنیا رفت.

پسر با ایمان گفت: مدتی از مرگ پدرم گذشته بود، شبی او را در خواب دیدم، می دانستم مرده، نزدیک من آمد، پس از سلام و علیک به من گفت:، فرزندم! من به

فلانی پانصد تومان بدهکارم، مرا نجات بده و از گرفتاری خلاصم کن. پسر بیدار شد، این خواب را با بی تفاوتی تلقی نمود و اقدامی نکرد. پس از چندی دوباره به خواب پسر آمد و خواسته خود را تکرار نمود و از پسر گله کرد که چرا به گفته ام ترتیب اثری ندادی. پسر که در عالم رؤیا می دانست پدرش مرده است به او گفت

برای آن که مطمئن شوم این تو هستی که با من سخن می گوئی، یک علامت برای من بگو. پدر گفت: یاد داری چند سال قبل سقف اتاقک روی چاه را کاهگل کردیم پس از آن انگشترم مفقود شد و هر قدر تفحص کردیم نیافتیم؟ گفت: آری، به یاد دارم، گفت: پس از آن که آدمی می میرد بسیاری از مسائل ناشناخته و مجهول برای او روشن می شود، من بعد از مرگ فهمیدم انگشترم لای کاهگل های سقف اتاقک مانده است، چون موقع کار ماله در دست چپم بود و کاهگل را به دست راست می گرفتم، در یکی از دفعات که به من گل دادی وقتی خواستم آن را با ماله از کف دستم جدا کنم و به سقف بزنم انگشترم با فشار لب ماله از انگشتم بیرون آمده و با گل ها، آن را به سقف زده ام و در آن موقع متوجه خارج شدن انگشتر نشده بودم، برای آن که مطمئن شوی این منم که با تو سخن می گویم هر چه زودتر کاهگل ها را از سقف جدا کن و آنها را نرم کن انگشترم را می یابی

پسر بدون این که خواب را برای کسی بگوید صبح همان شب در اولین فرصت اقدام نمود، می گوید: روی چاه را پوشانده، کاهگل ها را از سقف جدا کردم، در حیاط منزل روی هم انباشتم، سپس آنها را نرم کرده و انگشتر را یافتم

مبلغی که پدرم در خواب گفته بود آماده نمودم به بازار آمدم و نزد مردی که پدرم گفته بود رفتم، پس از سلام و احوال پرسی سؤال کردم، آیا شما از مرحوم پدرم طلبی دارید؟ صاحب مغازه گفت: برای چه می پرسی؟

گفتم: می خواهم بدانم، صاحب مغازه گفت: پانصد تومان طلب دارم، سؤال کردم: پدر من چگونه به شما مقروض شد؟ جواب داد: روزی به حجره من آمد و پانصد تومان از من قرض خواست، من مبلغ را به او دادم بدون آن که از وی سفته و یا لااقل یادداشتی بگیرم، رفت، طولی نکشید که بر اثر سکت قلبی از دنیا رفت! پسر گفت: چرا برای وصول طلبت مراجعه نکردی؟ جواب داد: سندی در دست نداشتم و شایسته ندیدم مراجعه کنم؛ زیرا ممکن بود گفته ام مورد قبول واقع نشود!

پسر متوفی مبلغ را به صاحب مغازه داد و جریان امر را برای او نقل کرد^۴

مکافات ابن ملجم در عالم برزخ

برگرفته از کتاب دیار عاشقان نوشته استاد حسین انصاریان^۴

روایان حدیث از «ابن رقا» نقل می کنند که گفت: در مکه کنار مسجدالحرام بودم، دیدم گروهی از مردم در کنار مقام ابراهیم (ع) اجتماع کرده اند، گفتم: چه خبر است؟

گفتند: یک نفر راهب (عالم و عابد مسیحی) مسلمان شده (و راز مسلمان شدنش را) تعریف می کند

میان جمعیت رفتیم و سر کشیدم، دیدم پیر مردی لباس پشمینه و کلاه پشمینه پوشیده و قد بلندی دارد در مقابل مقام ابراهیم نشسته است و سخن می گوید، شنیدم:

روزی در صومعه‌ی خود نشسته بودم، و به بیرون صومعه نگاه می کردم، ناگاه پرنده‌ی بزرگی مانند باز شکاری (لاشخور) دیدم، روی سنگی کنار دریا فرود آمد، چیزی را قی کرد، دیدم یک چهارم انسانی از دهانش بیرون آمد، سپس رفت و ناپدید شد، و باز برگشت و قی کرد، دیدم یک چهارم دیگر انسانی از دهانش خارج شد، باز رفت و ناپدید شد و بازگشت و یک چهارم دیگر انسانی را، قی کرد، و برای بار چهارم نیز پرید و رفت و سپس بازگشت، یک چهارم دیگر انسان را، قی کرد، و یک انسان به وجود آمد، سپس دیدم همان پرنده رفت و ناپدید شد و سپس بازگشت و بر آن انسان منقار زد و یک چهارم او را ربود و رفت، بار دیگر آمد و همین کار را کرد، بار سوم و سپس بار چهارم آمد و به ترتیب قبل بر آن منقار زد و همه‌ی او را ربود و رفت.

در تعجب فرو رفتیم که خدایا این شخص کیست که این گونه عذاب می شود و ناراحت شدم که چرا نرفتم از او بپرسم، طولی نکشید دیدم، همان پرنده آمد و در همان محل قبل، قی کرد و یک چهارم یک انسان از دهانش بیرون آمد، سپس رفت

بار دوم و سوم و چهارم آمد و در هر بار، یک چهارم او را، قی کرد، وقتی که آن چیز «قی شد، انسان کامل شد. با شتاب نزدش رفتیم و گفتیم: «تو کیستی و چه کرده‌ای؟

گفت: من ابن ملجم هستم، علی بن ابیطالب (ع) را کشته‌ام خداوند این پرنده را مأمور من ساخته که هر روز این گونه مرا می کشد و زنده می کند

گفتیم: علی بن ابیطالب کیست؟ گفت: پسر عموی رسول خدا، پیامبر اسلام (ص) همین [حادثه‌ی عجیب باعث شد (که به حقایقیت اسلام پی ببرم و) مسلمان شوم. ۲]

پای صحبت حاج آقا بزرگ تهرانی

نویسنده‌ی کتاب معادشناسی، علامه حسینی طهرانی نقل می کند: در آن هنگام که در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم، عصر پنجشنبه‌ای برای زیارت اهل قبور، به وادی السلام نجف رفتیم، در آنجا آیت الله حاج آقا بزرگ تهرانی (صاحب کتاب الذریعه) را دیدم، به خدمتش رفتیم و سلام کردم و با همدیگر فاتحه می خواندیم و راه می رفتیم ... هنگام بازگشت، همراه ایشان بودم، در راه فرمود

هنگامی که کودک بودم، منزل ما در تهران، محله پامنار بود. چند روز بود که مادر بزرگم (مادر پدرم) از دنیا رفته بود، روزی مادرم در خانه، آلبالوپلو پخته بود، در آشپزخانه صدای سائلی را شنید، تصمیم گرفت نثار روح مادر بزرگم (که تازه از دنیا رفته بود) مقداری از آن آلبالوپلو به آن فقیر سائل بدهد، ولی ظرف تمیز در دسترس نبود، با شتاب برای این که سائل از در خانه رد نشود، مقداری از آن آلبالوپلو را در

میان طاس حمام که در دسترس بود، ریخت و به سائل داد و هیچ کسی از این موضوع، آگاه نشد.

نیمه شب پدرم از خواب بیدار شد و مادرم را بیدار کرد و گفت: «امروز چه کار کردی؟»

«مادرم گفت: «نمی دانم»

پدرم گفت: هم اکنون مادرم را در خواب دیدم و به من گله کرد و گفت: من از عروس خود گله دارم، امروز آبروی مرا نزد مردگان برد، غذای مرا با طاس حمام فرستاد.

مادرم هر چه فکر کرد چیزی یادش نیامد، ناگهان متوجه شد که مقداری آلبالو پلو در ظرف طاس، به سائل داده است و در عالم برزخ غذای آن مرحومه شده است.

آنگاه آیت الله حاج آقا بزرگ فرمود: «هر احسانی که انسان انجام می دهد، باید با [کمال احترام و تجلیل نسبت به مستمند باشد.» [۶]

وحشت حیوانات از عذاب قبر کافر

جابر می گوید، پیامبر (ص) فرمود: قبل از آن که به مقام پیامبری برسیم، شتر و گوسفند می چراندم (هیچ پیامبری نیست مگر این که چوپانی کرده است) گاهی می دیدم شتر و گوسفند در جای خود مستقر هستند و هیچ چیزی در اطراف آنها نیست که آنها را بترساند و ناگهان می دیدم آنها یک باره، هراسان از جای خود حرکت می کردند

و به هوا می جستند، با خود می گفتیم: «راز هراس و جست و خیز ناگهانی این حیوانات چیست؟» هنگامی که به مقام پیامبری رسیدم جبرئیل برای من چنین گفت

وقتی که کافر بمیرد، چنان ضربه‌ای به او می‌زنند که تمام مخلوقات که خدا «آفریده است، از آن ضربه وحشت زده می‌شوند، مگر «طایفه‌ی جنّ و انس»، گفتیم: پس این اضطراب ناگهانی حیوانات، به خاطر ضربت خوردن کافر است.

«فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ»

[پس پناه می‌بریم به خدا از عذاب قبر.] «۷»

خواب عجیب پدر جابر و دیدن مقام یکی از شهیدان

مبشر بن عبدالمنذر، از سربازان رشید اسلام بود و در جنگ بدر به شهادت رسید، چند روز قبل از جنگ احد، عبدالله پدر جابر انصاری، او را در عالم خواب دید که در بهشت است، عبدالله به فضای باصفای بهشت می‌نگریست و گویی دلش می‌خواست او نیز در آنجا باشد.

مبشر به او گفت: چند روز دیگر تو نیز نزد ما می‌آیی.

«عبدالله پرسید: «تو در کجا هستی؟»

مبشر گفت: «در بهشت هستم، هر جا بخواهم به سیر و سیاحت می‌پردازم و از نعمت‌های بهشت، بهره‌مند می‌شوم»

عبدالله پرسید: مگر تو در جنگ بدر، کشته نشدی؟

مبشر گفت: آری من در آن جنگ کشته شدم، ولی دوباره زنده شدم

وقتی که عبدالله از خواب بیدار شد، هیجان زده به محضر رسول خدا (ص) آمد و ماجرای خواب خود را تعریف کرد

:پیامبر (ص) فرمود

«هَذِهِ الشَّهَادَةُ يَا أَبَا جَابِرٍ»

«ای پدر جابر، این خواب از شهادت تو خبر می دهد»

بعد از چند روز، جنگ احد رخ داد، عبدالله به میدان رفت و قهرمانانه جنگید تا به [شهادت رسید]. ۸

این واقعه نیز نشانگر چگونگی جهان باصفای برزخ، برای شهیدان راه خداست

المخرائج و المجرائح قطب راوندی، ص ۱۸ و ۱۹ - بحار ج ۴۲، ص ۳۰۷. [۲]

والذی نفس محمد بیده لقد سمعت فاطمه، تصفیق یمینی عن شمالی. [۳]

بصائر الدرجات، چ جدید، ص ۲۸۷ - بحار، ج ۳۵، ص ۷۰ و ۷۱. [۴]

معادشناسی علامه حسینی تهرانی ج ۱ ص ۱۳۷. [۵]

اقتباس از همان مدرک، ص ۱۸۸. [۶]

فروع کافی، ج ۳، ص ۲۳۳. [۷]

اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۲۲ - كحل البصر، ص ۹۱. [۸]

داستان عجیب از كیفر مخالف ولایت علی (علیه السلام) در عالم برزخ

علامه طباطبائی (صاحب تفسیر المیزان) نقل کرد: استاد ما عارف برجسته حاج میرزا

علی آقا قاضی می گفت: در نجف اشرف، در نزدیکی منزل ما، مادر یکی از

دخترهای افندی‌ها (سنی‌های دولت عثمانی) فوت کرد

این دختر در مرگ مادر، بسیار ضجه و ناله می کرد و عمیقا ناراحت بود، و با تشییع

کنندگان تا کنار قبر مادرش آمد و آنقدر گریه و ناله کرد که همه حاضران به گریه

افتادند. هنگامی که جنازه مادر را در میان قبر گذاشتند، دختر فریاد می زد: من از

مادرم جدا نمی شوم

هر چه خواستند او را آرام کنند، مفید واقع نشد، دیدند، اگر بخواهند با اجبار، دختر

را از مادر جدا کنند ممکن است جانش به خطر بیفتد، سرانجام بنا شد دختر را در قبر مادرش بخوابانند، و دختر هم در کنار پیکر مادر در قبر بماند، ولی روی قبر را با خاک نپوشانند، بلکه با تخته بپوشانند، و دریچه‌ای بگذارند تا دختر نمیرد، و هر وقت خواست از آن دریچه بیرون آید.

دختر در شب اول قبر، کنار مادر خوابید، فردای آن شب آمدند و سرپوش را برداشتند، تا ببینند بر سر دختر چه آمده است؟ دیدند تمام موهای سر او، سفید شده است. پرسیدند: چرا این طور شده‌ای؟

در پاسخ گفت: شب کنار جنازه مادرم در قبر خوابیدم، ناگهان دیدم دو نفر از فرشتگان آمدند، و در دو طرف ایستادند و یک شخص محترمی هم آمد و در وسط ایستاد، آن دو فرشته مشغول سؤال از عقائد مادرم شدند، و او جواب می‌داد، سؤال از توحید نمودند جواب درست داد، سؤال از نبوت نمودند، جواب درست داد که پیامبر من: محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) است، تا این که پرسیدند امام تو کیست؟

آن مرد محترم که وسط ایستاده بود، گفت: نست لها با امام من امام او نیستم (آن مرد محترم امام علی (علیه السلام) بود).

در این هنگام، آن دو فرشته، چنان گرز بر سر مادرم زدند که آتش به سوی آسمان زبانه کشید، من بر اثر ترس و وحشت زیاد به این وضع که می‌بینید (که موهای سرم سفید شده) در آمدم.

مرحوم قاضی می‌فرمود: چون تمام افراد طایفه آن دختر در مذهب اهل تسنن بودند، تحت تاثیر این واقعه قرار گرفته و شیعه شدند (زیرا این واقعه با مذهب تشیع،

(تطبیق می کرد) و خود آن دختر، جلوتر از آنها به مذهب تشیع گروید. (190)

ارواح مومنان در وادی السلام

از احمد بن عمر نقل شده که یکی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) گفت: به آن حضرت عرض کردم: برادرم در بغداد است و نگرانم که او در آن جا بمیرد آن حضرت فرمود: باکی نداشته باش، هر جا که خواهد بمیرد، زیرا هیچ مومن در شرق زمین و یا در غرب زمین باقی نمی ماند، مگر آنکه خداوند روح او را در وادی السلام با روح مومنان دیگر قرار دهد
عرض کردم: وادی السلام کجاست؟

فرمود: در پشت کوفه، سپس فرمود: آگاه باش مثل اینکه من اجتماع ارواح را می بینم که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر گفتگو دارند

عذاب شرکت کنندگان در قتل امام حسین (علیه السلام) در عالم برزخ

عبدالله بن کثیر می گوید: همراه امام صادق (علیه السلام)، از مدینه به سوی مکه می رفتیم، در مسیر راه به منزلگاه عسفان رسیدیم، سپس در آنجا از کنار کوه سیاه رنگ زمختی که وحشتنا بود عبور نمودیم، به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: ای فرزند پیامبر! این کوه چقدر وحشت آور است، من در راه کوهها کوهی
مانند این کوه وحشت آور ندیده ام

امام صادق (علیه السلام) فرمود: آیا می دانی، این کوه چه کوهی است؟ به این

کوه کوه کمد گفته می‌شود، که بر دره‌ای از دره‌های دوزخ قرار دارد، که شرکت کنندگان در قتل امام حسین (علیه السلام) در آن دره، عذاب می‌شوند و در زیر آن آبهای دوزخ از غسلین (چرک و خون) و صدید (بد بو و گندیده) و حمیم (بسیار سوزان) جریان دارد، آنها افرادی از منافقان که قبلاً باعث چنان ظلمها شدند، در آن عذاب می‌گردند و فریادشان بلند است، و من اکنون شرکت کنندگان در قتل پدرم ((امام حسین) را که در این دره عذاب می‌شوند، می‌نگرم

ماری به نام شجاع ، در قبر

امام کاظم (علیه السلام) فرمود: هرگاه مومنی نزد برادر مومن خود بیاید و از او حاجتی بخواهد، این موضوع در حقیقت، رحمتی، از جانب خداست که به سوی او آمده، اگر حاجت او را روا کند به ولایت ما که متصل به ولایت الهی است، نائل شده است، و اگر با این اینکه توانائی دارد، حاجت او را برنیاورد، سلط الله علیه شجاعا من نار ینهشه فی قبره الی یوم القیامه

(خداوند ماری از آتش بر او مسلط کند که تا روز قیامت او را بگزد

ارواح کافران در برهوت

عصر خلافت ابوبکر بود، جوانی یهودی نزد او آمد و گفت: سلام بر تو ای ابوبکر بعضی از اطرافیان به گردن او ضربه‌ای زدند، و به او اعتراض شد که چرا، ابوبکر را به عنوان خلیفه، سلام نکرده است؟

سپس ابوبکر گفت: حاجت چیست؟

یهودی: پدرم فوت کرده و گنجها و اموالی را باقی گذاشته، ولی جای آنها معلوم نیست، اگر تو جای آنها را آشکار کنی و در اختیارم بگذاری، در حضور تو مسلمان می‌شوم و غلام تو می‌گردم و یک سوم آن اموال را به تو می‌دهم، و یکسوم آن را به مسلمانان مهاجر و انصار می‌دهم و یکسوم آن را خودم برمی‌دارم.

ابوبکر: ای خبیث، آیا غیر از خدا کسی دارای علم غیب است؟

یهودی نزد عمر آمد و بر او سلام کرد، و ماجرا را گفت، عمر نیز! گفت: آیا غیر از خدا کسی علم غیب می‌داند؟

آن یهودی به حضور امیرمومنان علی (علیه السلام) آمد، آن حضرت در مسجد بود، یهودی بر او سلام کرد، پس از گفتگوئی، ماجرای خود را بیان کرد و قول داد که اگر اموال و گنجهای پدرش پیدا شود، مسلمان شده و یک سوم آن را در اختیار علی (علیه السلام) و یک سومش را در اختیار مهاجر و انصار و یکسومش را خودش بردارد.

امام علی (علیه السلام) نامه‌ای به او داد و فرمود: صفحه‌هائی را که بر رویش می‌نویسد بردار و بر سرزمین یمن برو، و در آنجا به بیابان برهوت که در حضر موت قرار گرفته برو، هنگام غروب خورشید، در آنجا بنشین، کلاغهایی که منقارشان سیاه است و به طرف تو می‌آیند و قارقار می‌کنند، در این هنگام پدرت را با نام صدا بزن و بگو: ای فلانی من فرستاده وصی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم با من

سخن بگو، همانا پدرت جواب تو را می دهد، هر چه جواب داد در صفحاتی که همراه داری بنویس، و سپس به سرزمین خیبر برو و مطابق آنچه نوشته ای عمل کن آن یهودی به یمن رفت و در آنجا به بیابان برهوت رفت و هنگام غروب، کلاغهائی را که منقارشان سیاه بود دید، پدرش را با ذکر نام صدا زد، پدرش جواب داد: وای بر تو، برای چه در این وقت به این مکان که مکان دوزخیان است آمده ای او گفت: آمده ام از تو پرسم، اموال و گنجهایت در کجا هستند پدر جواب داد: در فلان باغ، در میان فلان دیوار قرار دارند

یهودی، پاسخ پدرش را نوشت، پدرش به او گفت: وای بر تو، از دین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیروی کن آنگاه آن کلاغها رفتند، یهودی به سرزمین خیبر رفت و محل اموال و گنجها را پیدا کرد که مقداری ظروف طلا و نقره در میان آنها بود، آنها را به درهم و دینار مبدل نمود و سپس به مدینه مراجعت کرد و به حضور امام علی (علیه السلام) رسید و گفت: گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست، و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و تو براستی وصی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و برادر او، و امیر مومنان (علیه السلام) هستی، اینها درهمها و دینارها است که در اختیار شما می گذارم اینها را در هر موردی که خدا و رسولش خواسته مصرف کن مسلمانان اجتماع کردند، و به علی (علیه السلام) عرض نمودند که چگونه شما به این امور مخفی، آگاه شدی؟

امام علی (علیه السلام) فرمود: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم، و (اگر بخواهم به پیچیده تر از این خبر دهم

ارواح مومنان در وادی السلام نجف

اصبغ بن نباته می گوید: روزی امام علی (علیه السلام) از کوفه به سوی صحرای نجف یک فرسخی کوفه بیرون رفت، در آنجا در زمینی بی آنکه فرشی بگستراند، دراز کشید، ما نیز به او پیوستیم، قنبر غلام علی (علیه السلام) گفت: ای امیر مومنان! آیا اجازه می دهید فرشی بیاورم و بگسترانم، تا روی فرش قرار بگیرد؟ فرمود: نه اینجا تربت مومن و مزاحمت با محل نشستن مومنان است اصبغ عرض کرد: تربت مومن را شناختم (که همان خاک قبر او است) ولی منظور از مزاحمت در محل نشستن مومنان چیست؟ امام علی (علیه السلام) فرمود: اگر پرده‌ها برداشته شود، ارواح مومنان را می‌نگرید، در این پشت (نجف به نام وادی السلام) ارواح مومنان، حلقه حلقه به گرد هم نشسته‌اند و با همدیگر ملاقات و گفتگو می‌کنند، در این پشت، روح هر مومنی هست، (ولی در وادی برهوت، روح هر کافری وجود دارد)

ارسال غذا به مردگان

در شهر سمرقند، یکی از مسلمانان، بیمار شد، نذر کرد که اگر سلامتی خود را باز یابد، مزد کار روز جمعه‌اش را به نیت پدر و مادرش که از دنیا رفته بودند، صدقه بدهد او پس از مدتی، سلامتی خود را باز یافت، به نذر خود وفا کرد، و مزد کار روز جمعه‌اش را به نیت پدر و مادرش، صدقه می‌داد، تا این که در یکی از روزهای جمعه، هر چه به دنبال کار رفت، کاری پیدا نکرد، در نتیجه آن روز مزدی بدست

نیآورد تا به نیت پدر و مادرش صدقه بدهد.

از یکی از علمای عصر خود پرسید: این جمعه کاری برایم پیدا نشد تا مزدش را به

نیت پدر و مادرم صدقه بدهم، اکنون چه کنم؟

آن عالم به او گفت: از خانه بیرون برو، پوست خربزه یا... را پیدا کن و آن را بشوی

و بر سر راه دهقانان که از صحرا باز می‌گردند بایست و آن پوست را پیش الاغ آنها

بینداز و ثوابش را به روح پدر و مادرت، نثار کن،

او به این دستور، عمل کرد، شب شبیه پدر و مادرش را در عالم خواب دید که با

شادمانی بسیار، او را در آغوش محبت خود گرفتند و به او گفتند

ای فرزند! برای ما آنچه لازم بود، پاداش فرستادی، تا اینکه ما به خربزه میل وافر

(داشتیم، آن را نیز برای ما فرستادی، تو ما را خوشنود ساختی، خدا تو را خوشنود کند

باطن ولایت و محبت علی (علیه السلام) در عالم برزخ

مرجع بزرگ محقق اردبیلی، ملا احمد، معروف به مقدس اردبیلی (رحمة الله علیه) از

علمای بسیار برجسته، و از پارسیان بسیار پاک و بافضیلت بود که به سال 939ه. ق در

نجف اشرف از دنیا رفت.

درباره کمالات اخلاقی، و فضائل معنوی این مرد بزرگ، مطالب بسیار نقل شده، از

جمله اینکه: برای زیارت به کربلا رفته بود، یکی از زائران که او را نمی‌شناخت، از

لباس و قیافه ساده او، خیال کرد که یک خدمتکار عادی است، لباسهای چرک شده

خود را به او داد و گفت:

این‌ها را برای من بشوی

محقق اردبیلی، لباسهای او را گرفت و شست و سپس به او تحویل داد، در آن هنگام، آن مرد زائر او را شناخت و چند نفر نیز که در آنجا بودند از جریان آگاه شدند و آن مرد زائر را سرزنش نمودند که چرا به عالم بزرگ، مقدس اردبیلی توهین کردی؟

محقق اردبیلی (رحمة الله عليه) آنها را از سرزنش کردن باز داشت و گفت: حقوق برادران دینی نسبت به یکدیگر، خیلی زیادتر از اینها است، کاری نکردم که شما این چنین جوش و خروش می کنید

این مرد بزرگ از دنیا رفت، پس از مدتی، یکی از مجتهدین وارسته او را در عالم خواب دید که با لباس زیبایی که در تن دارد، با سیمای جذاب از حرم امیر مومنان علی (علیه السلام) بیرون می آمد، از او پرسید: چه عملی باعث شد که شما دارای آن همه مقام شدید که از سیمایتان پیداست؟

محقق اردبیلی (رحمة الله عليه) در پاسخ گفت: بازار اعمال کساد است، و نفع (نبخشید ما را غیر از ولایت و محبت صاحب این قبر طبق این حکایت، محبت و ولایت امام علی (علیه السلام)، یکی از موجبات مهم نجات در عالم برزخ است، چنانکه این معنی، در روایات بسیار آمده است

(ملاقات وصی عیسی (علیه السلام) با امام علی (علیه السلام))

در ماجرای جنگ صفین، که در عصر خلافت امام علی (علیه السلام)، بین آن حضرت و سپاه معاویه در گرفت، یکی از یاران امام علی (علیه السلام) به نام قیس می گوید: روزی در جبهه صفین، حضرت امام علی (علیه السلام) هنگام مغرب، برای انجام نماز،

کنار کوهی رفت، من در محضرش بودم، آن حضرت اذان گفت، بعد از اذان مردی به حضور آن حضرت آمد که موهای سر و صورتش سفید بود، و چهرای روشن داشت، و گفت

سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای امیر مومنان! آفرین بر وصی خاتم
... پیامبران، و پیشوای پیشتازان سفید رو

امیر مومنان جواب سلام او را داد، و احوال او را پرسید

او گفت: حالم خوب است و در انتظار روح القدس هستیم، و به خاطر ندارم که امتحان هیچکس در راه رضای خدا از امتحان تو بزرگتر، و ثوابش از تو نیکوتر، و
مقامش از مقام تو ارجمندتر باشد، آنگاه گفت

ای برادر من! بر این مشکلات و رنجها، صبر کن تا حبیب من (محمد - ص) را ملاقات نمائی، من اصحاب و یاران خود از بنی اسرائیل را در گذشته دیدم که از ناحیه دشمن چه سختی ها به آنها رسید، بدن آنها را با اره می بریدند، و روی تخته های چوب میخ کوب کرده و حمل می نمودند

سپس آن مرد سفید موی و روگشاده، با دستش به اهل شام (سپاه معاویه) اشاره کرد است و گفت: اگر این بیچارگان رو سیاه می دانستند که چه عذاب سختی در انتظار آنهاست دست از جنگ می کشیدند

و پس از آن، با دست اشاره به سپاه علی (علیه السلام) کرد و گفت: اگر این چهره های روشن می دانستند که چه پاداش عظیمی برای آنها فراهم شده، دوست داشتند که بدن آنها را با قیچی آهنی پاره پاره کنند و در عین حال در راه یاری تو، استقامت نمایند

سپس آن مرد با گفتن: والسلام علیک و رحمه الله و برکاته با امام وداع کرد، و از نظرها پنهان گردید

جمعی از یاران امام علی (علیه السلام) مانند عمار یاسر، ابویوب و... که ملاقات و ناپدید شدن آن مرد را دیدند، و گفتار او را شنیده بودند، از امام علی (علیه السلام) پرسیدند: این، مرد که بود؟

امام علی (علیه السلام) فرمود: این مرد شمعون بن صفا وصی حضرت عیسی (علیه السلام) بود، که خداوند او را فرستاده بود تا مرا در این جنگ، تأیید و تقویت کند همه آن یاران گفتند: پدران و مادرانمان بفدایت، سوگند به خدا همان گونه که در رکاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با دشمنان می جنگیدیم و از او یاری می کردیم، در رکاب تو با دشمن می جنگیم و از تو یاری می کنیم، و هیچ یک از مهاجران و انصار از فرمان تو سرباز نزنند مگر آنکه شقی و تیره بخت باشد (امیر مومنان (علیه السلام) درباره آنان دعا کرد و کردار آنان را ستود)

حادثه‌ای عجیب از نقل جنازه در عالم برزخ

سالهای آغاز قرن سیزدهم بود، مرجع بزرگ تقلید آیت الله العظمی وحید بهبهانی (رحمة الله علیه) در کربلا سکونت داشت، و دارای حوزه درسی بود و شاگردان بسیاری داشت.

از شنیدنی‌ها در این عصر اینکه، یکی از شاگردان برجسته او به نام مولا محمد کاظم هزار جریبی نقل می کند

من در مجلس درس آیت الله وحید بهبهانی در مجلس پائین صحن مقدس کربلا حضور داشتم، ناگاه مردی که از زوار غریب بود، نزد آیت الله بهبهانی آمد و نشست

و دست ایشان را بوسید، و یک دستمال بسته که در میان آن طلاهای زنانه بود نزد آیت الله بهبهانی نهاد و عرض کرد، این طلاها را در هر جا که صلاح دیدید، به مصرف برسانید.

آیت الله: این طلاها از کجا به دست آمده، ماجرایش چیست؟
- زائر غریب: این طلاها، داستان عجیبی دارد: اگر اجازه بفرمائید بیان کنم.
- آیت الله: بیان کن.

زائر غریب: من از اهالی شیروان (یا دربند) هستم، به یکی از بلاد روسیه مسافرت کردم، و در آنجا تجارت و بازرگانی می نمودم، و ثروت کلانی به دست آوردم، در آنجا چشمم به دختری زیبا افتاد، شیفته جمال او شدم و سرانجام از او خواستگاری کردم.

او گفت: من مسیحی هستم، و تو مسلمان، اگر تو مسیحی شوی، حاضرم با تو ازدواج کنم.

بسیار غمگین شدم، حیران بودم که چه کنم، کارم به جایی رسید که تجارت و شغلم را رها ساختم و آن چنان پریشان بودم که نزدیک بود هلاک گردم، سرانجام تصمیم گرفتم به آن دختر اعلام کنم که مسیحی شده ام، نزد خانواده آن دختر رفتم و رسماً مسیحی شدم، و از اسلام برائت جستیم، و آنها پذیرفتند و سرانجام با آن دختر ازدواج نمودم.

مدتی از این ماجرا گذشت، ناگاه از عمل زشت خود، پشیمان شدم، و خود را سرزنش می کردم که این چه کاری بود که نموده ام، نه می توانستم به وطن باز گردم، و نه برایم ممکن بود که به دستورهای آئین مسیحیت عمل کنم.

در این بحران، به یاد مصائب امام حسین (علیه السلام) می افتادم و گریه می کردم و از اسلام چیزی جز حسین (علیه السلام) و رنجهای او در راه اسلام، در قلبم جایی

نداشت، زار زار می گریستم، همسرم با تعجب زیاد از من می پرسید که چرا گریه می کنی؟

من با توکل به خدا، حقیقت را به او گفتم: که در مذهب اسلام باقی هستم، و گریه ام به خاطر مصائب آقا امام حسین (علیه السلام) است

همسرم همین که نام شریف امام حسین (علیه السلام) را شنید، نور اسلام در قلبش پرتو افکند و هماندم مسلمان شد، و با من در مورد مصائب آن حضرت می گریست

روزی به او گفتم: بیا مخفیانه با هم به کربلا کنار قبر امام حسین (علیه السلام) برویم، تا در حرم آن حضرت، آشکارا اظهار اسلام کنی، او موافقت کرد، و با هم به فراهم

کردن لوازم سفر، پرداختیم، در این میان او بیمار شد و در همان بیماری از دنیا رفت، بستگان او جمع شدند و او را مطابق آئین مسیحیت همراه همه طلاها و

زیورهای که داشت در قبرستان مسیحیان روسیه به خاک سپردند

از فراق آن زن، بسیار محزون گشتم، تصمیم گرفتم که جسد او را از قبر بیرون آورده به شهری ببرم و در قبرستان مسلمین دفن کنم، وقتی مخفیانه در دل شب، قبر را

شکافتم، دیدم مردی با ریش تراشیده و سیل کلفت، در آنجا مدفون است بسیار پریشان شده و تعجب کردم، در همان حال، خواب مرا فرا گرفت، در عالم خواب

:دیدم، شخصی به من می گوید

شادمان باش که فرشتگان (نقاله) جسد همسرت را به کربلا بردند و در آنجا در میان

صحن، طرف پائین پا، نزدیک منازه کاشی، دفن کردند، و این جسد را که در این قبر می بینی جسد فلان رباخوار است که امروز او را در آنجا دفن کردند، و فرشتگان آن

جسد را به اینجا آورده اند، و زحمت حمل و نقل جنازه عیالت، از تو برداشته شد

بسیار خوشحال شدم و بی درنگ بار سفر بستم و به کربلا آمدم، و به توفیق الهی برای زیارت قبر شریف امام حسین (علیه السلام)، وارد حرم شدم، در آنجا از دربان صحن،

پرسیدم، آیا فلان روز (نام همان روز دفن همسرم را به زبان آوردم در پای مناره
کاشی چه کسی را دفن کردید؟

گفتند: فلان ربا خوار را

من قصه خودم را برای آنها باز گو کردم، آنها همان قبر را شکافتند، من وارد قبر
شدم، دیدم عیالم در میان لحد خوابیده است، همان دم زیورهای او را که طبق
مذهب نصاری، با او دفن شده بود، بیرون آوردم، و به حضور شما رسیدم و تقدیم
!! می کنم، تا در آنچه صلاح دانستید به مصرف برسانید

آیت الله بهبهانی (رحمة الله علیه) آنها را گرفت و در راه تامین زندگی فقرای کربلا،
به مصرف رسانید

طبق نور، و بهره‌مندی مردگان از اعمال نیک فرزندان

یکی از وارستگان به نام ابوقلابه می گوید: همسایه‌ای داشتم مدتی بود از دنیا رفته
بود، و تنها یک پسر از او باقی مانده بود و او هم ناصالح بود
شبی از شبها در عالم خواب دیدم، به قبرستان رفتم، مشاهده کردم قبرها شکافته شده،
و مردگان از قبرها بیرون آمده‌اند و در پیش روی هر کدام طبقی از نور گذاشته
شده، و آنها به خاطر آن طبق نور، شادمان هستند، در این میان ناگهان چشمم به
همسایه‌ام افتاد، دیدم طبق نور در پیش روی او نیست، علت آن را پرسیدم، در
جواب گفت

این مردگان هر یک پسر صالح و دوستان و آشنایان صالح دارند، که نثار آنها، صدقه
می دهند یا دعای خیر می کنند، ولی من یک پسر دارم و او نیز ناصالح است و در فکر

من نیست، از این رو از طبق نور، محروم شده‌ام، و به همین جهت در نزد این
مردگان که همسایه من هستند، خجالت می‌کشم،

ابوقلابه می‌گوید: هنگامی که از خواب بیدار شدم، و نزد پسر همسایه رفتم، و
ماجرای خوابم را برای او تعریف کردم، آن پسر، تحت تاثیر قرار گرفت، و نزد من
توبه کرد، و همواره به عبادت خدا مشغول گردید، و به یاد پدر، صدقه می‌داد و برای
او طلب آمرزش و دعا می‌کرد

پس از مدتی، باز همان خواب را دیدم که مردگان از قبرها بیرون آمده و در پیش
روی هر کدام، طبق نوری قرار دارد، این بار همسایه‌ام را نیز دیدم که در پیش
:رویش طبقی از نور که روشنتر از همه طبق‌ها بود قرار دارد، به من رو کرد و گفت
ای ابوقلابه! خدا به تو جزای خیر عنایت کند، که پسر مرا هدایت کردی و مرا از
آتش و خجالت همسایگان، نجات دادی.

به این ترتیب، مردگان از اعمال نیک و صدقاتی که در دنیا نثار روحشان می‌شود،
بهرمند می‌گردند

آثار شادی بخش قرائت قرآن و دعا، برای مردگان

بانوئی به نام باهیه از زنان وارسته و باکمال بود، او هنگام مرگش سر به آسمان بلند
کرد و گفت: ای خدای من! ای ذخیره من، ای مورد اعتماد من در زندگی و بعد از
مرگ، هنگام مرگ تنها نگذار، وحشت قبر را از من دور ساز

او از دنیا رفت، پسرش هر شب و روز جمعه، کنار قبرش، می‌رفت، قدری قرآن
می‌خواند و سپس برای او دعا و طلب آمرزش می‌کرد، و همچنین برای اهل آن

قبرستانی که مادرش در آن، دفن بود، دعا و استغفار می نمود.
آن پسر، شبی مادرش را در خواب دید و احوال او را پرسید، مادر گفت: پسر جان!
مرگ، دارای سختی ها و دشواریهای جانکاه است، ولی من هم اکنون بحمدالله در
برزخی هستم که فرش شده، و با ریحان بهشتی خوشبو گشته و متکاهای بهشتی در آن
نهاده شده است.

پسر گفت: مادر جان! چه حاجتی داری؟

مادر گفت: پسر! هرگز در شب و روز جمعه، از زیارت ما و دیدار در کنار قبر ما،
دریغ نکن، هنگامی که تو کنار قبرم می آئی و قرآن و دعا می خوانی، بسیار شاد
می شوم، آن هنگام که به سوی قبر من می آئی، مردگان مرا مژده می دهند و
می گویند: ای باهیه! پسرت به سوی تو می آید، من از مژده آنها شاد می گردم،
مردگانی که در اطراف من هستند، نیز شاد می شوند.

آن جوان (پسر باهیه) هر شب و روز جمعه کنار قبر مادرش می رفت، و پس از تلاوت،
چند آیه از قرآن، و دعا کردن، می گفت

انس الله وحشتکم، و رحم غربتکم، و تجاوز عن سیئاتکم و تقبل حسناتکم: خدا وحشت
شما را با اونس خود، برطرف سازد، و به غریبی شما رحم کند، و از گناهانتان بگذرد،
و نیکی های شما را بپذیرد.

آن جوان گفت: شبی در خواب دیدم، جمعی نزد من آمدند و گفتند ما اهل
قبرستان هستیم، آمده ایم از شما تشکر کنیم، و تقاضا کنیم که قرائت قرآن و دعا کنار
قبر ما ادامه دهی و قطع نکنی.

خدایا! سختی های هنگام جان دادن را بر ما آسان و گوارا گردان

! امام (علیه السلام) و اولیاء خدا در این لحظه خطیر به فریادمان برسان

پروردگارا! عذاب قبر، و دشواریها و فشارهای عالم برزخ را از ما دور کن! و ما را

!برای فراهم نمودن بهشت برزخی، آماده و موفق ساز

نقش استغفار دوستان، در نجات گرفتاران در عالم برزخ

علامه حاج میرزا حسین نوری (رحمة الله علیه) صاحب مستدرک از یکی از علمای

:وارسته عصر خود، ملا ابوالحسن چنین نقل می کند که او گفت

دوستی از علمای ربانی و وارسته به نام آخوند ملا جعفر داشتیم، در زمان او، بیماری

واگیر طاعون آمد، و افراد بسیاری بر اثر آن مردند، گروه بسیاری که در معرض

مرگ بودند، آخوند ملا جعفر را وصی خود قرار دادند، و از دنیا رفتند، آخوند ملا

جعفر اموال آنان را جمع نمود تا به مصرف شایسته برساند، ولی هنوز آن اموال را به

مصرف نرسانده بود، خودش نیز دار فانی را وداع کرد و آن اموال حیف و میل شد

(گویا او در مصرف آن اموال، کوتاهی کرده بود، از این رو با بار سنگین مسئولیت،

.)اجل فرا رسید و در کام مرگ افتاد

ملا ابوالحسن می گوید: مدتی بعد از رحلت دوستم آخوند ملا جعفر، به کربلا مسافرت

کردم، شبی در نزدیک حرم امام حسین (علیه السلام) خوابیدم و در عالم خواب

مردی را دیدم که زنجیری به گردنش بسته اند، و دو طرف زنجیر به دست دو نفر

است، و زبان او بلند گشته و از دهان تا سینه اش آویخته شده است (در تعجب و

هراس فرو رفتیم، خدایا این بیچاره کیست که این گونه در عذاب سخت است) او تا

!!مرا دید به طرف من آمد، نگاه کردم دیدم دوستم مرحوم آخوند ملا جعفر است

بر تعجب و هراسم افزود، او خواست با من سخن بگوید، آن دو نفر را زنجیر را

کشیدند، و از سخن گفتن، او جلوگیری کردند، از مشاهده حال او، آنچنان وحشت

نمودم که سه بار نعره زدم، و از خواب بیدار شدم، از من پرسید، چه شده چرا فریاد می‌کشی؟

ماجرایی که در خواب دیده بودم برای او تعریف کردم، سپس به حرم شریف امام حسین (علیه السلام) رفتم و در کنار مرقد منور آن حضرت برای نجات دوستم ملا جعفر، دعا کردم و استغفار و زاری نمودم، و سپس در همان سال برای انجام حج به مکه مشرف شدم، و بعد به مدینه رفتم و به زیارت قبر مقدس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیه السلام) و اولیاء خدا پرداختم، ولی طولی نکشید که در مدینه، بیمار شدم، به گونه‌ای که نمی‌توانستم حرکت کنم، از دوستانم درخواست کردم که مرا به حمام ببرند و شست شو بدهند و لباسم را عوض کنند و آنگاه مرا به روضه مطهر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حمل نمایند، تا در آنجا به راز و نیاز پردازم و شفایم را بگیرم.

دوستانم درخواستم را انجام دادند، هنگامی که وارد حرم مطهر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شدم، بی‌هوش افتادم، وقتی که به هوش آمدم مرا نزدیک ضریح مقدس آن حضرت بردند، پس از زیارت، شفای خود را از درگاه خداوند طلبیدم، و شفاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در مورد آخوند ملا جعفر درخواست نمودم، و همچنان به راز و نیاز و گریه و استغفار مشغول بودم که ناگهان احساس کردم که بیماریم سبک شده و حالم رو به بهبودی است، به طوری که خودم برخاستم و با پای خود به خانه‌ام باز گشتم.

پس از چند روز با دوستان کنار مرقد شریف شهدای احد رفتیم، در آنجا پس از زیارت، خواب مرا ربود، در عالم خواب مرحوم ملا جعفر را دیدم که با قیافه‌ای شادان در حالی که لباسهای سفید و زیبا در تن داشت، و عصائی در دستش بود، نزد من آمد و گفت

...مرحبا بالاخوه و الصدقه

آفرین بر این برادری و صداقت و صمیمیت، که در من روا داشتی، من در این مدت (در عالم برزخ) با عذابها و بلاهای سخت درگیر بودم و تو از روضه مطهر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بیرون نیامدی، مگر اینکه با دعاها و راز و نیازهای خود، مرا مشمول شفاعت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمودی، و خلاص کردی دو سه روز قبل مرا به حمام فرستادند و پاکیزه نمودند و این لباسهای پاکیزه را رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به من اهداء نمود، و حضرت زهرا (سلام الله علیه) این عبا را به من مرحمت فرمود، و اینک نزد تو آمده‌ام، تا نجات خودم را به تو مؤدبه بدهم، خوشحال باش که با سلامتی به وطن باز می‌گردی، و همه افراد خانواده‌ات به سلامت هستند

آری این است یک نمونه از هدیه‌های مومنین، به مومنانی که از دنیا رفته‌اند، بنابراین برای رهائی و نجات بستگان و دوستان خود در عالم برزخ، غافل نباشیم، که قطعاً راز و نیاز و اعمال نیک ما، برای خلاصی گرفتاران، در عالم برزخ، مفید و موثر خواهد بود.

هفت نمود از جلوه‌های عالم برزخ

به هفت نمود جالب از جلوه‌های عالم برزخ، دست یافتیم، درینغم آمد که این کتاب، خالی از آنها باشد، نظر شما را در اینجا به آن جلب می‌کنم

(آرزوی حضرت مریم (سلام الله علیها))

هنگامی که حضرت مریم (سلام الله علیه) از دنیا رفت فرزندش حضرت عیسی (علیه السلام) جنازه او را پس از غسل و کفن به خاک سپرد، دل نورانش در غم فراق مادر بسیار سوخت، بسیار مشتاق دیدارش بود، تا اینکه در فرصتی روح مادرش در عالم

برزخ را دید، پس از احوالپرسی از او پرسید: مادر! آیا هیچ آرزویی داری؟
پاسخ داد: آری آرزویم این است که در دنیا بودم و شبهای (مریم) سلام الله علیه
سرد زمستانی را به مناجات و به عبادت در درگاه خدا به بامداد می‌رساندم، و
روزهای گرم تابستانی را روزه می‌گرفتم.

به این ترتیب حضرت مریم پیام داد که قبل از مرگ، عبودیت و بندگی خدا، و راز و
نیاز در نیمه‌های شب با خدا، در عالم برزخ بسیار کار ساز بوده، و موجب نشاط و
رحمت خاص الهی خواهد گردید.

مقام شکوهمند دوست علی (علیه السلام) در عالم برزخ
او غلام سیاه به نام رباح، مسلمان تیزهوش و روشن بین بود، همواره در کنار پیامبر
(صلی الله علیه و آله و سلم) می‌زیست، و درسهای بزرگ اسلام را از محضر آن
حضرت می‌آموخت، رباح در میان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به
حضرت علی (علیه السلام) علاقه فراوان داشت، چرا که اسلام ناب را به معنی صحیح و
وسیع کلمه در سیمای علی (علیه السلام) مشاهده می‌کرد، عاشق و شیفته علی (علیه
السلام) بود، و همواره محبت خود را به آن بزرگوار آشکار می‌ساخت
رباح غلام یکی از اربابان سنگدل و خدانشناس بود، ارباب و اطرافیان او، رباح را به
خاطر پذیرش اسلام، رنج می‌دادند و به جهت دوستی با علی (علیه السلام)
می‌آزردند، سختگیری آنها نسبت نسبت به این غلام باصفا به جایی رسید که او را
تحت فشار سخت قرار داده تا جایی که با لب تشنه جان سپرد
یک روز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه کنار اصحاب حضور داشتند،
ناگهان چشمشان به جنازه‌ای افتاد، که چند نفر آن را بر دوش گرفته و به سوی
قبرستان برای دفن می‌بردند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از صاحب جنازه اطلاع یافت، صدا زد، جنازه را به

طرف من بیاورید: تشیع کنندگان جنازه را به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند، حضرت علی (علیه السلام) به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد:

هذا رباح عبد بنی النجار، ما رنی قط الا قال: یا علی انی احبک

این جنازه رباح غلام طایفه بنی نجار است، همیشه هر گاه مرا می دید می گفت: ای علی! من تو را دوست دارم

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد، پیکر آن غلام را غسل دادند و با پیراهنی از پیراهن های خودش (پیراهن مخصوص پیامبر) او را کفن کردند، سپس جنازه را تشیع کردند، صیحه مرموز و اسرار آمیزی از آسمان شنیدند، علت آن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند، آن حضرت در پاسخ فرمود: این صیحه صدای فرشتگان تشیع کننده است، که آنها هفتاد هزار دسته اند، و هر دسته آنها را هفتاد هزار نفر تشکیل می دهد همه آنها آمده اند و جنازه را تشیع می کنند.

جنازه را آوردند تا اینکه در کنار قبر نهادند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به درون قبر رفت، در میان لحد قبر خوابید، سپس از میان قبر بیرون آمد و جنازه را در میان قبر نهاد، و سپس قبر را با خشتها پوشانید

در آن هنگام که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، رباح را در میان قبر نهاد، به ناحیه

سرباح رفت و اندکی توقف کرد، و سپس به ناحیه پا آمد و پشت به قبر نمود

حاضران از علت آن همه احترام و بزرگداشت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

نسبت به رباح پرسیدند، و آن حضرت به همه سوالها جواب داد، از جمله

پرسیدند: چرا شما که در کنار سرش بودی، به کنار پایش آمدی و پشت به قبر

کردی؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در کنار سرش حوریان بهشتی، همسران آن

غلام را دیدم که با ظرف‌های پر از آب، نزد رباح آمدند، چون او تشنه از دنیا رفت، آنها آب آوردند تا به او بنوشانند، و من دیدم او مرد غیور بود، و ناموسهای او نزدش آمدند، پشت به آنها کردم، که به ناموسهای او نگاه نکرده باشم.

از همه جالب تر این که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت علی (علیه السلام) رو کرد و فرمود: و الله مانال ذلک الا بحبک یا علی: سوگند به خدا، این غلام به این همه مقامات نرسید، مگر به خاطر دوستی و محبتی که به تو داشت ای علی! سزای دوستی با دشمنان خدا، و پاداش دوستی با دوستان خدا یکی از شیعیان نزد امام باقر (علیه السلام) آمد و گفت: پدرم ناصبی و فاسق بود برای اینکه اموالش به من نرسد، هنگام مرگش، مال خود را مخفی کرد و سپس از دنیا رفت.

امام باقر: آیا دوست داری او را ببینی و مکان اموالش را که مخفی کرده از او پرسی؟

مرد شیعی: آری، من فقیر و نیازمندم، بسیار به آن اموال محتاج هستم.

امام باقر (علیه السلام) در یک برگه سفید، نامه‌ای نوشت و پای آن نامه را با مهر خود مهر زد و آن را به آن مرد شیعی داد و فرمود: امشب به گورستان بقیع برو، وقتی به وسطهای آن رسیدی صدا بزن و بگو: یا درجان او می آید و نامه را به او بده.

مرد شیعی طبق دستور امام رفتار کرد، ناگاه دید شخصی آمد، او نامه امام را به آن شخص داد وقتی که او نامه را خواند گفت: آیا می خواهی پدرت را ببینی؟

مرد شیعی: آری، آن شخص گفت: همین جا باش، اکنون برمی گردم پدرت.

در ضجنان()، است

آن شخص رفت و طولی نکشید که همراه یک مرد سیاه چهره‌ای بازگشت، که در گردنش ریسمان سیاه بود، و زبانش را بر اثر شدت تشنگی و عذاب، از دهانش بیرون

آورده بود. و شلوار سیاه در تن داشت، آن شخص به من گفت: این مرد (سیاه چهره) پدر تو است که بر اثر آتش دوزخ و دود آن و آب حمیم آن، این گونه دگرگون شده است. گفتیم: پدر! حالت چطور است؟

گفت: من با بنی امیه رابطه دوستی داشتم، ولی تو با خاندان رسالت دوستی می کردی، به همین دلیل نسبت به تو خشمگین شدم و نخواستیم اموال من به تو برسد، آن را در جایی دفن کردم، اکنون پشیمان هستیم، به فلان باغ من برو و زیر فلان درخت زیتون را حفر کن، اموال من که 150 هزار درهم (یادینار) است در آنجا است، آن را بردار و پنجاه هزار آن را به امام باقر (علیه السلام) بده و بقیه اش مال خودت باشد.

مردم شیعی، به آن باغ رفت و آن پول را پیدا کرد، و پنجاه هزار درهم آن را به امام باقر (علیه السلام) داد، امام باقر (علیه السلام) آن را گرفت، و به قسمتی از آن قرض خود را ادا کرد و با قسمتی، زمینی را خرید: آنگاه امام باقر (علیه السلام) فرمود: به زودی به آن مرده (پدرت) به خاطر اظهار پشیمانی اش نسبت به عداوت با ما، و به خاطر اینکه با فرستادن این مقدار (50 هزار) پول برای ما، ما را مسرور نمود، سود و بهره ای خواهد رسید.

مژده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) در آغاز عالم برزخ جمعی در محضر امام صادق (علیه السلام) بودند، سخن از شیعیان و پیروان امامان خاندان رسالت (علیه السلام) به میان آمد، امام صادق (علیه السلام) به یکی از حاضران به نام عقبه فرمود: وقتی که نفس به گلو رسید (لحظه مرگ فرا رسید)!! (آنگاه امام سکوت کرد) معلی بن خنیس در آنجا حاضر بود، به عقبه اشاره کرد که از امام صادق (علیه السلام) سؤال کن (تا بقیه سخنش را بفرماید).

عقبه از امام پرسید: انسان در آن لحظه مرگ چه چیز می بیند؟

!امام صادق (علیه السلام) فرمود: می بیند! عقبه تا ده بار پرسید: چه می بیند؟

!امام صادق (علیه السلام) در پاسخ به طور مکرر می فرمود: می بیند

عقبه به سؤال خود ادامه داد و اصرار کرد که چه می بیند؟

!امام صادق: اصرار داری که بدانی چه می بیند؟

عقبه: آری ای پسر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)!. من شیعه و در دین شما

هستم، اگر بر اثر جهل، دینم را از دست بدهم چه کنم؟ هر ساعت که دستم به دامن

...شما نمی رسد

عقبه در حالی که گریه می کرد، به گفتار خود ادامه می داد. دل امام صادق (علیه

السلام) به حال او سوخت و فرمود: ای عقبه! هیچ شیعه با ایمانی نمی میرد، مگر اینکه

سوگند به خدا در هنگام مرگ آن دو نفر را می بیند

عقبه: آن دو نفر کیستند؟

امام صادق: آن دو نفر، رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) (صلی الله علیه و آله و

سلم) و علی (علیه السلام) هستند

عقبه: اگر مومن در لحظه مرگ (در آغاز عالم برزخ) آن دو نفر را می بیند، آیا دلش

می خواهد به دنیا باز گردد؟

امام صادق: مومنی که از دنیا رفت تا آن دو نفر را ندیده، نمی خواهد از دنیا دل

بردارد، ولی وقتی که آنها را دید دل از دنیا می کند

عقبه: آیا آن دو نفر با او سخن می گویند؟

امام صادق: آری هر دو به بالین مومن می آیند، نخست پیامبر (صلی الله علیه و آله و

سلم) با توجه مخصوص و کامل به او می نگرد و به او می فرماید: مژده باد به تو ای

دوست خدا، من برای تو بهتر هستم از آنچه را که در دنیا واگذاشتی

سپس آن حضرت برمی خیزد، آنگاه علی (علیه السلام) به پیش می آید و با توجه مخصوص و کامل به مومن می نگرد، و به او می فرماید: مژده باد به تو ای دوست خدا، من علی پسر ابو طالب هستم، که در دنیا مرا دوست داشتی، اکنون از نتیجه دوستیت بهره مند می گردی آنگاه امام صادق (علیه السلام) فرمود: خداوند این مطلب را در قرآن بیان کرده است

عقبه: فدایت کردم، در کجای قرآن بیان کرده؟

امام صادق: در سوره یونس (آیه 63 و 64) که می فرماید: الذین امنوا و کانوا یتقون - لهم البشری فی الحیاه الدنیا و فی الاخره لا تبدل لکلمات اللّٰه ذلک هو الفوز العظیم ؛ همانها که ایمان آورده اند و پرهیزکار بودند، در زندگی دنیا و آخرت شاد و مسرورند، و وعده های خدا تخلف ناپذیر است، این است آن رستگاری بزرگ.

به این ترتیب حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) در بالین مومن در لحظه مرگ (آخر دنیا) و آغاز برزخ (آغاز آخرت) مایه سرور و شادی شیعیان با ایمان خواهد شد

تجسم اعمال در عالم برزخ

یکی از علمای برجسته که به حق عالم ربانی بود، مرحوم آیت الله علامه حاج میرزا علی آقا شیرازی (رحمة الله علیه) است که سالها در حوزه علمیه اصفهان تدریس می کرد. استاد علامه شهید مطهری که بهره فراوانی از درسهای او، به خصوص درس عرفان و نهج البلاغه او برده، در شان ایشان می نویسد: مرحوم میرزا علی آقا (اعلی الله مقامه) ارتباط قوی و بسیار شدیدی با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندان پاکش (علیه السلام) داشت

این مرد در عین اینکه فقیه (در حد اجتهاد) و حکیم و عارف و طبیب و ادیب بود، در بعضی از قسمت‌ها مثلاً طب قدیم و ادبیات، طراز اول بود، قانون بوعلی سینا را تدریس می‌کرد... حضرت آیت الله العظمی بروجردی (رحمة الله علیه) در دهه عاشورا ایشان را برای منبر به منزلشان دعوت می‌کرد، او منبر خاصی داشت، در مجلس سوگواری در بیت آقای بروجردی، که غالباً علما و طلاب بودند، حاضران را با سخنرانی خود سخت منقلب می‌کرد، به طوری که از آغاز تا پایان منبر ایشان، جز ریزش اشکها و حرکت شانها چیزی مشهود نبود. من به خود جرات می‌دهم و می‌گویم او به حقیقت یک عالم ربانی بود... یادم هست که در برخورد با او همواره این شعر سعدی در ذهنم جان می‌گرفت

عابد و زاهد و صوفی همه طفلان رهند

مرد اگر هست به جز عالم ربانی نیست

او نهج البلاغه مجسم بود، مواضع نهج البلاغه در اعماق جانش فرو رفته بود، برای من محسوس بود که روح این مرد با روح امیر مومنان علی (علیه السلام) پیوند خورده است.

آنگاه استاد شهید مطهری می‌نویسد: من از این مرد بزرگ (حاج میرزا علی آقا شیرازی) داستانها دارم از جمله اینکه ایشان یک روز در ضمن درس، در حالی که :دانه‌های اشکشان بر روی محاسن سفیدش می‌چکید، این خواب را نقل کرده فرمود در خواب دیدم مرگم فرا رسیده است، چگونگی مردن را همان گونه که برای من توصیف شده است، در خواب یافتیم، خود را جدا از بدنم می‌دیدم، ملاحظه می‌کردم که بدنم را برای دفن به گورستان می‌برند، بدنم را در قبری دفن کردند و رفتند، تنها ماندم نگران بودم که چه بر سرم می‌آید ناگاه سگی سفید را دیدم که وارد قبر شد، در همان حال حس کردم که این سگ، تند خویی من است که (در عالم برزخ)

تجسم یافته، و به سراغ من (برای کیفر من) آمده است، مضطرب شدم، در این حال ناگاه حضرت سید الشهداء (علیه السلام) آمدند و به من فرمودند: غصه نخور، من آن سگ را از تو جدا می‌کنم

سگ را از من جدا کرد و راحت شدم () آری صفات ناپسندی مانند تند خویی، در عالم برزخ به صورت سگ برای آزار صاحبش می‌آید، ولی صفات نیک مانند رابطه معنوی و صحیح با اولیای خدای همچون امام حسین (علیه السلام)، آن حضرت را برای نجات انسان در عالم برزخ می‌آورد
به همین ترتیب می‌بینیم عالم برزخ یک قیامت صغری است که در چند قدمی ما قرار گرفته است

پیامی از عالم برزخ در معنی شعر حافظ

آیت الله سید ضیال‌الدین دری استاد علوم منقول و معقول، یکی از وعاظ وارسته و برجسته تهران بود، در شبهای دهه آخر محرم در یکی از مساجد تهران منبر می‌رفت، جوانی از او پرسید: منظور و مراد حافظ در این شعر معروفش چیست که می‌گوید
غلام پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ

چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد

مرحوم دری پاسخ داد: حضرت آدم (علیه السلام) از خوردن گندم در بهشت منع شد، وعده داد از آن نخورد، ولی به وعده خود وفا نکرد و از آن خورد و از بهشت رانده شد، ولی حضرت علی (علیه السلام) در تمام عمر از گندم غذایی تهیه نمود، با این که خداوند او را منع کرده بود، و نه عهد با خدا نموده بود که از آن نخورد پیر مغان در شعر مذکور، حضرت علی (علیه السلام) است، به منظور از شیخ آدم (علیه السلام) است

یعنی: غلام علی (علیه السلام) هستم، ای آدم از من مرنج، زیرا تو وعده نخوردن

گندم به خدا دادی، ولی علی (علیه السلام) به آن وعده وفا کرد.

مرحوم سید ضیاء الدین در آخر همان سال از دنیا رفت، درست در سال بعد در همان شب از شبهای دهه آخر محرم همان جوان سؤال کننده، در عالم خواب مرحوم سید ضیاء الدین را دید، که نزد آن جوان آمد و گفت، تو در سال گذشته از من در مورد شعر معروف حافظ پرسیدی، و من آن گونه پاسخ دادم، که منظور از پیرمغان، علی (علیه السلام) است و منظور از شیخ آدم (علیه السلام) است، ولی وقتی که به عالم برزخ آمدم شرح آن به معنی دیگر برایم کشف گردید و آن اینکه: مراد از شیخ، حضرت ابراهیم (علیه السلام) است، و مراد از پیر مغان امام حسین (علیه السلام) است، و منظور از وعده، ذبح اسماعیل (علیه السلام) فرزند ابراهیم (علیه السلام) است، که حضرت ابراهیم (علیه السلام) وعده وفای قربان کردن اسماعیل (علیه السلام) را به خدا داد، ولی حقیقت وفا را امام حسین (علیه السلام) در کربلا با شهادت فرزندش حضرت علی اکبر (علیه السلام) متحقق نمود بنابراین معنی شعر چنین است: غلام امام حسین (علیه السلام) ای ابراهیم (علیه السلام) از من نرنج، زیرا تو وعده قربان دادی اما امام حسین (علیه السلام) به آن وعده تحقق بخشید. آن جوان فردای آن شب، به مجلس سوگواری امام حسین (علیه السلام) آمد و خواب خود را برای مردم بیان کرد، شور و هیجان شدیدی در آن مجلس پدیدار شد.

(کشف گوشه‌ای از عالم برزخ در شب معراج برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شیخ صدوق (رحمة الله علیه) روایت می‌کند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در شب معراج، در مسیر خود (از مکه به بیت المقدس) به وادی بلقا رسید، به جبرئیل فرمود: تشنه‌ام، جبرئیل ظرفی پر از آب را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داد، آن حضرت از آن آب نوشید، سپس از آنجا عبور کردند ناگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دید:

گروهی به وسیله قلاب آهن سرخ شده از آتش که بر رگهای گردنشان زده شده،
آویخته شده‌اند، از جبرئیل پرسید: اینها کیستند؟

جبرئیل گفت: اینها کسانی هستند که خداوند با مال حلال آنها را بی نیاز نمود، ولی
به تحصیل مال حرام می‌پردازند

سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آنجا عبور نمود، در مسیر راه، گروهی را
دید که پوست آنها را با پوستکن آتشین جدا می‌کنند، از جبرئیل پرسید، اینها
کیستند؟ جبرئیل گفت: اینها کسانی هستند که با دوشیزگان زنا نمودند و بکارت آنها
را از روی حرام نابود کردند

سپس با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آنجا عبور کرد و ناگاه مردی را دید که
بار هیزمی را می‌خواهد بلند کند، و هر وقت توان بلند کردن ندارد، بر بار او هیزم
دیگری نهاده می‌شود که سنگین‌تر گردد، از جبرئیل پرسید، این شخص کیست؟
جبرئیل گفت، این شخص، قرض دار است، می‌خواهد قرض خود را ادا کند، وقتی
که قدرت ادای آن را ندارد، بر قرض گرفتن خود می‌افزاید. (و باز زیر بار سنگین
قرض می‌رود)

سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آنجا عبور نمود، تا اینکه به کوه شرقی
بیت المقدس رسید، در آنجا باد سوزان و صدای وحشتناکی را شنید، از جبرئیل
پرسید: این باد و صدا چیست؟ جبرئیل گفت: این باد از دوزخ است، و آن صدا از
برخورد سنگی بزرگ به ته چاه دوزخ بود، که هفتاد سال قبل، آن سنگ به آن چاه
افکنده شد، و در آن شب معراج، به ته چاه رسید

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اعوذ بالله من جهنم، پناه می‌برم به خدا از
عذاب دوزخ

سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از جانب راست خود نسیم خوشبویی را

استشمام نمود، و صدایی شنید، از جبرئیل پرسید، این بوی خوش و صدا چیست؟
جبرئیل گفت: این بهشت است پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اسأل الله
...الجنة: از درگاه خدا بهشت را می طلبم

به این ترتیب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر اثر بالا رفتن گوشه‌ای از پرده
عالم برزخ در پیش رویش، چند نمونه از عذاب شدگان عالم برزخ را مشاهده کرد
در اینجا همنوا و هم صدا با امام صادق (علیه السلام) در یکی از دعاهاى خود، عرض
:می کنیم

اللهم بارک لی فی الموت، اللهم اعنی علی سكرات الموت، اللهم اعنی علی غم القبر،
اللهم اعنی علی ضیق القبر، اللهم اعنی علی ظلمه القبر، اللهم اعنی علی وحشته القبر،
اللهم زوجنی من الحور العین

خدایا، مرگ را برایم مبارک گردان

خدایا! مرا در سختی‌های مرگ کمک کن

خدایا! مرا در غم و اندوه، عالم قبر، یاری فرما

خدایا! مرا در تنگنای قبر، حمایت فرما

خدایا! مرا در تاریکی قبر، یاور باش

خدایا! مرا در وحشت قبر یاری فرما

خدایا! حوریان بهشتی را همسر من گردان..

وقایع اتفاقیه شب اول

بر اساس نصوص برخی روایات می‌توان وقوع برخی رویدادها در شب اول قبر را
قطعی دانست

- حضور ملائکه

بررسی مجموع روایات نشان می‌دهد پس از آنکه فرد در قبر گذاشته می‌شود دو
فرشته به نام‌های نکیر و منکر بر وی وارد شده و از اعمال کلی او س‌ؤال می‌شود و
کیفیت ایمان وی مشخص می‌گردد. در روایت زیر چنین آمده است

أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «إِذَا وَضِعَ الرَّجُلُ فِي قَبْرِهِ أَتَاهُ مَلَكَانِ مَلَكٌ عَنْ يَمِينِهِ وَ
[مَلَكٌ عَنْ شِمَالِهِ وَ أَقِيمَ الشَّيْطَانُ بَيْنَ يَدَيْهِ عَيْنَاهُ مِثْلُ النَّحَاسِ ...]» [1]

امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «زمانی که فردی را در قبرش قرار می‌دهند دو
ملک بر او وارد می‌شوند. فرشته‌ای از سمت راست او و فرشته‌ای از سمت چپش در
کنارش قرار گرفته و شیطان در مقابلش می‌ایستد در حالی که چشمانش هم‌چون شعله
... بدون دود می‌ماند».

- س‌ؤال 2

بر اساس آنچه در روایات آمده است س‌ؤال از چهار چیز در قبر حتمی

- پروردگار و رب

- دین

- پیامبر

- امام

عواملی چون بد خلقی با افراد خانواده، سخن چینی و ضایع کردن نعمات الهی فشار قبر را افزایش می دهند و انجام برخی امور چون به جا آوردن نماز شب، خواندن سوره هایی از قرآن، روزه گرفتن در ماه هایی از سال آن را کاهش می دهند پاسخ فرد به هر یک از این سؤالات بسته به عملکرد او در دنیا خواهد داشت و: سرنوشت او را در برزخ مشخص می سازد. در روایت چنین آمده است

أَبِي الْحَسَنِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: «يُقَالُ لِلْمُؤْمِنِ فِي قَبْرِهِ مَنْ رَبُّكَ قَالَ فَيَقُولُ اللَّهُ فَيُقَالُ لَهُ مَا دِينُكَ فَيَقُولُ الْإِسْلَامُ فَيُقَالُ لَهُ مَنْ نَبِيُّكَ فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ فَيُقَالُ مَنْ إِمَامُكَ فَيَقُولُ فَلَانَ فَيُقَالُ كَيْفَ عَلِمْتَ بِذَلِكَ فَيَقُولُ أَمْرٌ هَدَانِي اللَّهُ لَهُ وَ ثَبَّتَنِي عَلَيْهِ فَيُقَالُ لَهُ نَمَّ نَوْمَةٌ [لَا حُلْمَ فِيهَا نَوْمَةَ الْعُرُوسِ ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ ...]». [2]

امام رضا (علیه السلام) می فرمایند: «به مؤمن در قبرش گفته می شود: پروردگار تو کیست؟ پاسخ می دهد الله. سپس به او گویند: دین تو چیست؟ جواب دهد اسلام. بعد از او می پرسند: پیامبر تو کیست؟ در جواب گوید محمد (صلی الله علیه و آله). از او سؤال می شود: امام تو که بود؟ پس گوید فلان کس. در نهایت از او سؤال می شود: چگونه بر این راه قرار گرفتی؟ پاسخ می دهد: امری است که خداوند مرا بر آن رهنمون ساخت و ثابت قدم گردانید. پس به او می گویند هم چون عروسان [با]». «... آرامش [بخواب. سپس دری به سوی بهشت بر او گشوده خواهد شد

- فشار قبر

از امور مسجل دیگری که در قبر اتفاق خواهد افتاد فشار قبر است که در روایت با عنوان «ضَغَطَةُ الْقَبْرِ» مذکور است. اصحاب ائمه (علیهم السلام) همواره در این زمینه از ایشان پرسش کرده و فراگیر بودن آن بین تمامی افراد را جویا می شدند

کلینی روایت می کند أبو بصیر گوید: من به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا کسی از فشار قبر رهایی پیدا می کند؟ حضرت فرمودند: پناه به خدا از فشار قبر؛ چه قدر افرادی که از فشار قبر رهایی پیدا کنند کم هستند. و سپس فرمودند: چون عثمان، رقیه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را کشت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر کنار قبر او ایستادند و در حالی که سر خود را به آسمان بلند نموده و اشک از چشمانشان جاری بود به مردم فرمودند: من رقیه دخترم را به یاد آوردم و نیز به یاد آوردم آنچه را که به او رسیده بود پس دلم شکست و خواستم که خدا او را

از فشار قبر برهاند و عرض کردم: بار پروردگارا به خاطر من رقیه را از فشار قبر
[برهان. پس خداوند او را به خاطر پیامبر رهانید].3

قبر

کسانی که در دریا می‌میرند یا خاکستر می‌شوند و ... نیز شب اول قبر دارند؟

بر اساس آیات و روایات، روح انسان پس از مرگ و انقطاع از بدن مادی، خود را با بدن برزخی و قالب مثالی می‌یابد. بدن مثالی شباهت بسیار زیادی به بدن دنیوی انسان دارد؛ ولی در عین حال بدنی است که با نظام و قوانین عالم برزخ سازگار است و با بدن دنیوی، تفاوت‌هایی دارد. عذاب قبر و فشار آن و شادی‌ها و فراخی‌هایش، مرتبط با عالم برزخ بوده و با قالب بدن برزخی، صورت می‌گیرد. از این رو اگر مرده‌ای را بسوزانند یا به دریا بیندازند و یا آن را مومیایی کرده و در محفظه‌های خاصی نگه دارند؛ باز هم مسائل شب اول قبر برای آنان خواهد بود و شب اول قبر آن‌ها همان شبی است که این بدن‌ها به دریا انداخته شد، یا طعمه حریق گشته یا خوراک حیوانی قرار گرفته است. شب اول قبر شهیدانی که پس از مدت مدیدی، [اجساد مقدس و مطهرشان یافت می‌شود؛ همان شبی است که در بیابان مانده‌اند].4

کلینی روایت می‌کند یونس می‌گوید: «من از حضرت راجع به شخصی را که به دار آویخته‌اند سؤال کردم که آیا او را هم عذاب قبر میدهند؟ حضرت فرمود: آری [خداوند عزّ و جلّ به هوا امر می‌کند که او را در فشار خود بگیرد].5

کلیدهایی برای رهایی از فشار قبر

برای رهایی از فشار شب اول قبر، راه‌هایی ذکر گردیده که در این مجال به برخی از آنها اشاره می‌گردد

:- ترک برخی گناهان مانند

- سخن چینی، دوری مرد از زن: أميرالمؤمنين (عليه السلام) قال: «عَذَابُ الْقَبْرِ يَكُونُ مِنَ النَّمِيمَةِ وَالْبَوْلِ وَعَزْبِ الرَّجُلِ عَنْ أَهْلِهِ» [6]؛ «عذاب قبر از سخن چینی و پرهیز نکردن از بول و دوری مرد از زنش پیدا میشود که رختخواب خود را جدا نموده و «در غذا و خواب از او دوری کند».

- ضایع کردن نعمت‌ها: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): «ضَغَطَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ كَفَّارَةٌ لِمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْيِيعِ النِّعَمِ» [7]؛ رسول خدا (صلى الله عليه و آله) فرمودند: «فشار قبر برای مؤمن کفاره تضييع نعمت‌هایی است که نموده است».

- بدخلقی با خانواده: بر اساس گزارشات روایی فشار قبر سعد - یکی از یاران خوب [رسول خدا - به علت سوء خلقی بود که با اهل خانه خود داشت]. [8]

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «زمانی که فردی را در قبرش قرار می دهند دو ملک بر او وارد می شوند. فرشته‌ای از سمت راست او و فرشته‌ای از سمت چپش در کنارش قرار گرفته و شیطان در مقابلش می ایستد در حالی که چشمانش هم چون شعله ... بدون دود می ماند»

- به جا آوردن رکوع نماز به صورت تام و کامل

- مداومت بر خواندن سوره زخرف

- قرائت سوره نساء در هر جمعه

- به جا آوردن نماز شب

- خواندن سوره تکاثر هنگام خواب

- گذاشتن دو چوب تر با میت در قبر

روزه گرفتن چهار روز از ماه رجب و دوازده روز از ماه شعبان

نتیجه گیری

روایات فراوانی از معصومین (علیهم السلام) گزارش شده است که در آن‌ها به برخی رخدادهای شب اول قبر اشاره گردیده است. از جمله این موارد حضور نکیر و منکر، س‌وال و فشار قبر می‌باشد. فشار قبر به جسم مثالی مربوط است به همین دلیل نحوه مرگ و مدفن فرد در آن مدخلیتی ندارد. عواملی چون بدخلقی با افراد خانواده، سخن چینی و ضایع کردن نعمات الهی فشار قبر را افزایش می‌دهند و انجام برخی امور چون به جا آوردن نماز شب، خواندن سوره‌هایی از قرآن، روزه گرفتن در ماه‌هایی از سال آن را کاهش می‌دهند.

: پی نوشت ها

1. الزهد، ص 86

2. الکافی (ط - الإسلامية)، ج 3، ص 238

3. معاد شناسی، ج 3، ص 189

4. مقاله «عذاب قبر»، محمدرضا کاشفی

5. معاد شناسی، ج 3، ص 191

6. علل الشرائع، ص 309

7. همان

8. الکافی، ج 3، ص 235

9. مقاله «عذاب قبر»، محمدرضا کاشفی

یکی از منازل هولناک سفر آخرت، قبر است که در هر روز می گوید: انا بیت الغربة، انا بیت الوحشه، انا بیت الدود (یعنی) منم خانه غربت و تنهایی، منم خانه وحشت، منم خانه کرم .

عقبه اول وحشت قبر است

در کتاب "من لا يحضره الفقيه" آمده است که چون میت را به نزدیک قبر آورند فوراً او را داخل قبر نکنند زیرا برای قبر هول های بزرگی است، و زمینی که قبر را در بر می گیرد از هول آنچه اتفاق خواهد افتاد به خداوند پناه برد؛ بنابراین خوب

است که پیکر مرده را نزدیک قبر بگذارند و اندکی صبر کنند تا آماده ورود به منزلگاه ابدی و سختی‌های قبر شود، پس اندکی او را بیشتر برند و اندکی صبر کنند. آنگاه او را به کنار قبر برند.

علامه محمد تقی مجلسی (اول) در حوادث قبر گفته است: هر چند روح از بدن مفارقت کرده است و روح حیوانی مرده است اما نفس ناطقه زنده است و تعلق او از بدن کاملاً زایل نشده و از بین نرفته است، و خوف ضغظه (۱) قبر و سؤال منکر و نکیر و رومان فتان قبور (۲)، و عذاب برزخ هست تا آنکه برای دیگران عبرت باشد و تا... همه ببیندیشند که چنین حادثه‌ای در پیش دارند

و در حدیثی که گویا از حسن بصری، از یونس آمده، منقول است که گفت حدیثی از حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: چون مرده را به کنار قبر می‌برید، ساعتی او را مهلت دهید تا استعداد و آمادگی پرسش منکر و نکیر بیابد.

شیخ بهائی نقل کرده که بعضی از حکما را دیدند که در وقت مرگ خود دریغ و حسرت می‌خورد. به او گفتند که این چه حالی است که از تو مشاهده می‌شود؟ گفت چه گمان می‌برید به کسی که به سفری طولانی می‌رود و بدون مونس به قبر وحشتناکی وارد می‌شود و به حضور حاکم عادل می‌رود که برای کردار خود در نزد وی حجتی ندارد؟

و روایت شده از جناب "براء بن عازب" که یکی از معروفین صحابه پیامبر است که ما در خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) بودیم که نظرش به جماعتی افتاد که در محلی جمع گشته بودند. پرسیدند: برای چه مردم اجتماع کرده‌اند؟ گفتند برای کردن قبر جمع شده‌اند. براء بن عازب گفت: چون حضرت اسم قبر را شنید در رفتن به سوی آن شتاب کرد تا خود را به قبر رسانید پس کنار قبر به زانو نشست و من

از طرف دیگر مقابل آن حضرت رفتیم تا ببینیم چه کار می کنند، دیدم به شدت گریستند و آنگاه رو به ما کردند و فرمودند: "اخوانی لمثل هذا فاعدوا" یعنی ای برادران من، برای چنین حادثه ای خود را آماده کنید

شیخ بهائی نقل کرده که بعضی از حکما را دیدند که در وقت مرگ خود دریغ و حسرت می خورد. به او گفتند که این چه حالی است که از تو مشاهده می شود؟ گفت چه گمان می برید به کسی که به سفری طولانی می رود و بدون مونس به قبر وحشتناکی وارد می شود و به حضور حاکم عادل می رود که برای کردار خود در نزد وی حجتی ندارد؟

و قطب راوندی روایت کرده که حضرت عیسی (علیه السلام) پس از مرگ مادر خود مریم، او را صدا زد و گفت: ای مادر! با من سخن بگو؛ آیا می خواهی که به دنیا برگردی؟ گفت: بلی برای آنکه در شب بسیار سرد، برای خدا نماز گزارم و در روز بسیار گرم، و روزه بگیرم. ای پسر جان! این راه بسیار خطرناک است

و روایت شده که حضرت فاطمه (صلوات الله علیها) در وصیت خود به امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) گفت: چون من وفات کردم خودت مرا غسل بده و تجهیز کن و نماز گزار و مرا داخل قبر کن و در لحد (قبر) بسپار و خاک بر روی من بریز و نزد سر من مقابل صورتم بنشین، و قرآن و دعا برای من بسیار بخوان؛ زیرا که "آن سعادت" وقتی است که مرده محتاج به انس گرفتن با زنده است (و زنده با قرآن و ذکر با او نجوا می کند)

و سید بن طاووس (رحمة الله علیه) از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده که فرمود: ساعتی سخت تر از شب اول قبر بر میت نمی گذرد پس با صدقه دادن، به مرده خود رحم کنید و اگر چیزی نیافتید که صدقه دهید، پس دو

رکعت نماز گزارید و در رکعت اول آن نماز سوره "فاتحة الكتاب" (حمد) را یک مرتبه بخوانید و سوره توحید را دو مرتبه بخوانید و در رکعت دوم "فاتحه" را یک مرتبه و سوره تکاثر را ده مرتبه بخوانید و سلام دهید و بگویید: "اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر ذلک المیت فلان بن فلان" یعنی: خداوندا درود فرست بر محمد و خاندان او و ثواب این نماز را به قبر این مرده جاری ساز و به جای فلان بن فلان، نام مرده را بگوید؛ پس حق تعالی همان ساعت هزار ملک به سوی قبر آن میت می فرستد و با هر ملکی جامه ای و حله ای (زیور آلات)، و تنگی قبر او را وسعت می دهد تا روزی که اسرافیل بر صور بدمد و قیامت کبرا آغاز شود و به نماز گزار به عدد آنچه در آفتاب بر آن می تابد حسنات می دهد و چهل درجه مقامش را بالا می برد.

نماز دیگر برای راحتی کوچیدن مردگان به سوی قبر •

برای برطرف کردن وحشت قبر از مرده مستحب است نماز گزار دو رکعت نماز گزارد و در رکعت اول سوره حمد و "آیه الكرسي" (۴) و در رکعت دوم سوره حمد و ده مرتبه سوره قدر را بخواند و چون سلام دهد بگوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان به جان فلان، یعنی: خداوندا درود فرست بر محمد و خاندان او و ثواب این نماز را به قبر این مرده جاری ساز و به جای فلان بن فلان، نام مرده را بگوید.

از کارهایی که برای وحشت قبر سودمند است کامل نمودن رکوع نماز است، چنانکه از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده که کسی که رکوع نماز خود را تمام کند گرفتار وحشت قبر نمی شود.

حکایت

حاجی نوری که خداوند قبر او را نورانی کند در کتاب "دارالسلام" از استاد خود ملا فتحعلی سلطان آبادی که خدای بزرگ، قبر او را عطر آگین کند؛ نقل کرده که فرمود: عادت و روش من بر آن بود که هر کس از دوستان اهل بیت (علیهم السلام) که خبر فوتش را می شنیدم در شب دفن او برایش دو رکعت نماز می خواندم، چه میت را بشناسم یا نشناسم و هیچ کس بر این کار من مطلع نبود تا آنکه روزی یکی از دوستان، مرا در راهی ملاقات کرد و گفت: دیشب خواب دیدم فلان شخص را که در این ایام وفات کرده و از حال او و آنچه بعد از مرگ بر او گذشته پرسیدم گفت: من در سختی و بلا بودم تا آنکه "مرحوم سلطان آبادی" برایم دو رکعت نماز خواند و اسم شما را برد و آن دو رکعت نماز، مرا از عذاب نجات داد؛ به خاطر این احسانی که به من کرد خدا پدرش را رحمت کند. مرحوم حاج ملا فتحعلی فرمود آن شخص از من پرسید که آن نماز چه نمازی بود؟ پس من، او را از کار دائمی خود برای اموات خبر دادم.

و نیز از کارهایی که برای وحشت قبر سودمند است کامل نمودن رکوع نماز است، چنانکه از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده که کسی که رکوع نماز خود را تمام کند گرفتار وحشت قبر نمی شود.

و نیز آنکه در هر روز صد مرتبه بگوید: "لا اله الا الله الملك الحق المبين" همواره برای اوست امان از فقر و از وحشت قبر و او به سوی خود توانگری مالی را بکشد و گشوده شود درهای بهشت بسوی او چنانکه در احادیث و اخبار وارد شده است.

و نیز آنکه بخواند سوره یس را هر شب پیش از آنکه بخوابد، و آنکه بخواند نماز لیلۃ الرغائب (۵) را. و هر که عیادت کند مریضی را حق تعالی بر او فرشته ای می گمارد که او را در قبر تا روز ورودش به محشر عیادت کند.

در کتاب "من لا يحضره الفقيه" آمده است که چون میت را به نزدیک قبر آورند فوراً او را داخل قبر نکنند زیرا برای قبر هول‌های بزرگی است، و زمینی که قبر را در بر می‌گیرد از هول آنچه اتفاق خواهد افتاد به خداوند پناه برد؛ بنابراین خوب است که پیکر مرده را نزدیک قبر بگذارند و اندکی صبر کنند تا آماده ورود به منزلگاه ابدی و سختی‌های قبر شود، پس اندکی او را بیشتر برند و اندکی صبر کنند. آنگاه او را به کنار قبر برند.

و از ابوسعید خدری منقول است که گفت: شنیدم که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به مولای متقیان علی (علیه السلام) می‌فرمود: یا علی شاد شو و مزده بده که برای شیعه تو وقت مردن نه حسرتی است و نه وحشت قبر و نه اندوهی در روز قیامت.

● حکایت

حضرت آیه الله العظمی شبیری زنجانی "دام ظلّه العالی" نقل می‌فرمودند در سال‌های میانی حیات مرحوم والد آقا احمد زنجانی "رحمه الله"، بانوی محترمی بود به نام "احتجاب السلطنه" که از آشنایان بوده و مورد احترام همه بود، پس از فوت او والد ارجمندم هر شب جمعه برای او سوره یس قرائت می‌فرمود و این عمل نیکو تا سالها ادامه داشت، یکی از شب‌های جمعه غفلت عارض شده و پدر فراموش می‌کنند که برای آن مرحومه سوره یس بخوانند. شب که می‌خوابند در عالم رویا آن مرحومه را می‌بینند که در منزلشان نان می‌پزند و آن مرحومه به اطرافیانش می‌گوید این دو نان را بگیرید و به منزل آقای زنجانی ببرید. چرا که ایشان نیز برای ما نان می‌فرستند گرچه این بار یادشان رفته است.

برگرفته از کتاب منازل الاخره

بخش دین و اندیشه تبیان - آقامیری

: پی نوشتها

ضغظه قبر به ضم ضاد و سکون غین به معنای فشار قبر است (۱)

رومان فتان القبور یعنی فرشته‌ای که آزمایش کننده (اهل) قبرها می‌باشد. نقل (۲) شده که: «رومان نام فرشته‌ای است که پیش از نکیر و منکر در قبر می‌آید و آدمی را «می‌آزماید».

. لوامع صاحبقرانی: ج ۲، صفحه ۴۰۰ (۳)

آیه الكرسي " مطابق قول مشهور آیه‌های ۲۵۵، ۲۵۶ و ۲۵۷ سوره بقره است و آن (۴) آیات چنینند (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.... لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ....اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) یعنی: هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر، قائم به او هستند؛ هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فراموشی گیرد؛ [و لحظه‌ای از تدبیر جهان هستی، غافل نمی‌ماند؛] آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست؛ کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! [بنابراین، شفاعت شفاعت کنندگان، برای آنها که شایسته شفاعتند، از مالکیت مطلقه او نمی‌کاهد.] آنچه

را در پیش روی آنها [بندگان] و پشت سرشان است می‌داند؛ [و گذشته و آینده، در پیشگاه علم او، یکسان است] و کسی از علم او آگاه نمی‌گردد؛ جز به مقداری که او بخواهد. [اوست که به همه چیز آگاه است؛ و علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی‌پایان و نامحدود اوست] تخت [حکومت] او، آسمانها و زمین را دربر گرفته؛ و نگاهداری آن دو [آسمان و زمین] او را خسته نمیکند. بلندی مقام و عظمت، مخصوص اوست.... در قبول دین، اکراهی نیست. [زیرا] راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابر این، کسی که به طاغوت [بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست.... خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور بیرون می‌برد. [اما] کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها (سرکشان) هستند؛ که آنها را از نور، به سوی تاریکی‌ها بیرون می‌برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.

مرد زناکار با صدقه یک نان از جهنم نجات یافت!

گویند عابدی زناکرد بعد پشیمان شد بعد سگته کرد و زبانش بند آمد. در این حین فقیری به عیادتش آمد. عابد به او نان داد. فقیر تشکر کرد و رفت. ساعتی بعد عابد از دنیا رفت. در عالم برزخ به او گفتند بخاطر اون زنا، همه عبادت‌های باطل شد! ولی بخاطر صدقه ای که دادی ما تو را بخشیدیم.

تو سیر و همسایه گرسنه؟

یکی از شاگردان شیخ رجبعلی خیاط می گوید: از ایشان شنیدم که فرمود
شبی در عالم رؤیا دیدم مجرم شناخته شدم و مأمورانی آمدند تا مرا به زندان ببرند، صبح
آن روز ناراحت بودم که سبب این رؤیا چیست؟ با عنایت خداوند متعال متوجه شدم که
موضوع رؤیا به همسایه ام ارتباط دارد. از خانواده خواستم که جستجو کنند و خبری
بیاورند. همسایه ام شغلش بنایی بود، معلوم شد که چند روز کار پیدا نکرده و شب گذشته
او و همسرش گرسنه خوابیده اند؛ به من فرمودند: وای بر تو! تو شب سیر باشی و همسایه
ات گرسنه؟! در آن هنگام من سه عباسی پول نقد ذخیره داشتم! فوراً از بقال سر محل،
یک عباسی قرض کردم و با عذرخواهی به همسایه دادم و تقاضا کردم هر وقت بیکار بودی
و پول نداشتی مرا مطلع کن

ادم زرنگ با صدقه دادن و انفاق می تواند از عذابهای عالم برزخ خود را نجات بدهد ولی
کسانی که خساست بخرج بدهند و حاضر نشوند در راه خدا انفاق کنند احتمال دارد در
عالم برزخ کتک های زیادی بخورند و شکنجه های زیادی بینند!

کسی که با محبت اهل بیت بمیرد...

رسول خدا (ص) فرمود: الا وَمَنْ مات على 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات شهيداً. الا وَمَنْ مات على 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات مغفوراً له. الا وَمَنْ مات على 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات تائباً. الا وَمَنْ مات على 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات مؤمناً مستكمل الايمان. الا وَمَنْ مات على 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات بشراً ملك الموت بالجنة. الا وَمَنْ مات على 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات فتح له من قبره بابان الى الجنة. الا وَمَنْ مات على 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات جعل الله قبره مزار الملائكة الرحمة.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، شهید مرده است.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، آمرزیده مرده است.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، توبه کننده بمیرد.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، عزرائیل به او بشارت بهشت می دهد.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، از قبرش دو در به بهشت باز می شود.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، خداوند قبرش را زیارتگاه ملائکه

رحمت قرار می دهد.

محبت پیامبر و اهل بیت در هفت جا بداد ادم می رسد!

رسول خدا صلی الله علیه وآله:

«حبی و حب اهل بیتی نافع فی سبعة مواطن احوالهن عظيمة: عند الوفاة و فی القبر و عند النشور و عند الكتاب و عند الحساب و عند المیزان و عند الصراط».

حب من و محبت اهل بیت من در هفت جا سود می بخشد، هفت جایی که هول و هراس آنها عظیم است: هنگام مرگ، در قبر، هنگام برخاستن از قبر، هنگام تحویل نامه اعمال، هنگام حساب و بررسی اعمال، هنگام سنجش عملها و هنگام عبور از صراط.

امام صادق علیه السلام می فرماید: دم مرگ، وقتی که جانتان به گلوگاه می رسد، بیشترین نیاز را به محبت ما دارید. اگر حب ما در دلتان بود، فرشته مژده رسان می آید و می گوید: هراسی نداشته باش، که ایمن شدی.

امام رضا علیه السلام شب اول قبر به داد ایه الله حائری رسید!

آیت ا... مرعشی نجفی (ره) می فرمایند که شب اول قبر آیت الله شیخ مرتضی حائری (قدس سره)، "برایش نماز "لیلۃ الدفن" خواندم، بعد نماز هم سوره یاسین قرائت کردم و ثوابش را به روح آن عالم هدیه کردم.

چند شب بعد او را در عالم خواب دیدم.

حواسم بود که از دنیا رفته است.

کنجکاو شدم که بدانم در آن طرف چه خبر است؟

پرسیدم:

آقای حائری! اوضاع تان چطور است؟

آقای حائری که راضی و خوشحال به نظر می آمد، رفت توی فکر و پس از چند لحظه، انگار... که از گذشته ای دور صحبت کند شروع کرد به تعریف کردن

وقتی از خیلی مراحل گذشتیم، همین که بدن مرا در درون قبر گذاشتند، روحم به -
آهستگی و سبکی از بدنم خارج شد و از آن فاصله گرفت

درست مثل اینکه لباسی را از تنت درآوری

کم کم دیگر بدن خودم را از بیرون و به طور کامل می دیدم. خودم هم مات و مبهوت شده
بودم؛

این بود که رفتم و یک گوشه ای نشستم و زانوی غم و تنهایی در بغل گرفتم

ناگهان متوجه شدم که از پایین پاهایم، صداهایی می آید

صداهایی رعب آور و وحشت افزا

صداهایی نامأنوس که موهایم را بر بدنم راست می کرد. به زیر پاهایم نگاهی انداختم

از مردمی که مرا تشیع و تدفین کرده بودند خبری نبود

بیابانی بود برهوت با افقی بی انتها و فضایی سرد و سنگین و دو نفر داشتند از دور دست به
من نزدیک می شدند

تمام وجودشان از آتش بود

آتشی که زبانه می کشید و مانع از آن می شد که بتوانم چشمانشان را تشخیص دهم

انگار داشتند با هم حرف می زدند و مرا به یکدیگر نشان می دادند

ترس تمام وجودم را فرا گرفت و بدنم شروع کرد به لرزیدن؛

خواستم جیغ بزنم ولی صدایم در نمی آمد

تنها دهانم باز و بسته می شد و داشت نفسم بند می آمد

بدجوری احساس بی کسی و غربت کردم

با همه وجود از درون ناله سر دادم

!...خدایا به فریادم برس! خدایا نجاتم بده! در اینجا جز تو کسی را ندارم

همین که این افکار را از ذهنم گذرانیدم متوجه صدایی از پشت سرم شدم

!صدایی دلنواز، آرامش بخش و روح افزا و زیباتر از هر موسیقی دلنشین

سرم را که بالا کردم و به پشت سرم نگریستم، نوری را دیدم که از آن بالا بالاهاهی دور

دست به سوی من می آمد

هر چقدر آن نور به من نزدیکتر می شد آن دو نفر آتشین عقب تر و عقب تر می رفتند تا

اینکه بالاخره ناپدید گشتند

نفس راحتی کشیدم و نگاه دیگری به بالای سرم انداختم

آقایی را دیدم از جنس نور

نوری چشم نواز و آرامش بخش

ابهت و عظمت آقا مرا گرفته بود و نمی توانستم حرفی بزنم و تشکری کنم؛

اما خود آقا که گل لبخند بر لبان زیبایش شکوفا بود سر حرف را باز کرد و پرسید

آقای حائری! ترسیدی؟

: من هم به حرف آمدم گفتم

بله آقا ترسیدم، آن هم چه ترسی

هرگز در تمام عمرم تا به این حد نترسیده بودم. اگر یک لحظه دیرتر تشریف آورده

بودید حتماً زهره ترک می شدم

. و خدا می داند چه بلایی بر سر من می آوردند

:بعد به خودم جرأت بیشتر دادم و پرسیدم

راستی، نفرمودید که شما چه کسی هستید؟

و آقا که لبخند بر لب داشت و با نگاهی سرشار از عطوفت، مهربانی و قدرشناسی به من

:می نگریستند فرمودند

.من علی بن موسی الرضا(ع) هستم

آقای حائری! شما 38 مرتبه به زیارت من آمدید من هم 38 مرتبه به بازدیدت خواهم

آمد،

این اولین مرتبه‌اش بود.

37 بار دیگر خواهم آمد...

(السلام علیک ایها الامام الرئوف)

جایگاه شیعیان در قیامت

از امام صادق (علیه‌السلام) روایت شده که حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به امام علی (علیه‌السلام) فرمودند: یا علی تو و شیعیان تو از قبرها بیرون خواهید آمد و صورت‌های شما مانند ماه شب چهارده خواهد بود و جمیع شدت‌ها و غم‌ها از شما برطرف خواهد شد و در سایه عرش الهی خواهید بود، مردم خواهند ترسید و شما نخواهید ترسید و مردم اندوهناک خواهند بود و شما مسرور خواهید بود و برای شما خوان نعمت‌های الهی می‌آورند و مردم مشغول به حساب و کتاب خواهند بود.

اما وای به کسانی که نه تنها ولایت ندارند بلکه با ولایت دشمنی می‌کنند!

علی بن ابی حمزه بطائنی وکیل امام کاظم (ع) بود. وقتی امام به شهادت رسید برای اینکه پولهای خمس که نزدش بود را به امام رضا علیه‌السلام تحویل ندهد به دروغ اعلام کرد

امام هفتم همان امام زمان است و دیگر امام دیگری نخواهد آمد! و چون بر امام هفتم توقف کردند به واقفیه معروف شدند! پول پرستی باعث شد همچو خیانتی بکند

وقتی که علی بن حمزه واقفی مُرد امام رضا علیه السلام فرمود نکیر و منکر بر بالین علی بن حمزه آمدند و از امامان پرسیدند. او تا امام هفتم را گفت ولی دیگر ساکت ماند چون عقیده به امام هشتم نداشت. مامورین الهی گریزی بر سرش زدند که قبرش پراز آتش شد!

بهشت مشتاق شیعیان است...

عتیبه نی فروش، از امام محمد باقر علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود:

براستی که بهشت برای دوستان علی علیه السلام بسیار مشتاق دیدار است و درخشش نور آن برای دوستان علی علیه السلام پیش از آنکه رهسپار بهشت شوند افزون می گردد، و همانا شعله های خشمگین آتش دوزخ برای دشمنان علی علیه السلام در همین دنیا و پیش از آنکه راهی دوزخ گردند، آن سهمگین تر و هولناک تر می شود

ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

هر کدام از دشمنان ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام هر اندازه هم که در عبادت بکوشد، سرانجام و فرجام کار او مفاد همان آیه شریفه است که خداوند در قرآن مجید

فرموده است در سوره غاشیه، آیه 4

"«در دوزخ، همه در رنج و مشقتند و همواره در آتش برافروخته، معذب

خواهند بود.

روز قیامت و منبرهای پیامبران و اوصیاء

جابر بن عبدالله انصاری از امام باقر (ع) نقل می کند که رسول خدا (ص) فرمود:

روز قیامت، منبرهائی از نور برای پیامبران نصب می کنند. منبری که برای

من می گذارند، از همه با عظمت تر است. آنگاه خداوند عزّ وجلّ می فرماید:

ای محمّد! خطبه بخوان! من سخنرانی می کنم که هیچ یک از پیامبران نشنیده باشند.

سپس برای جانشینان پیامبران هم منبرهائی نصب می نمایند. منبر جانشین من

علی (ع) از همه بلندتر است. آنگاه خداوند عزّ وجلّ می فرماید:

ای علی! خطبه بخوان! علی (ع) خطبه ای بخواند که هیچ یک از اوصیاء نشنیده باشند.

آنگاه برای فرزندان پیامبران و فرزندان من، حسن و حسین هم منبرهائی

قرار می دهند.

در این موقع، جبرئیل ندا می کند:

فاطمه کجاست؟ خدیجه و آسیه و مریم کجاستند؟

آنها بلند می شوند. پس خداوند می فرماید:

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟ امروز پادشاهی مال کیست؟

محمّد و علی و حسن و حسین می فرمایند: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ. پادشاهی برای خداوند یگانه

و پر قدرت است.

خداوند می فرماید:

امروز! من محمّد و علی و حسن و حسین و فاطمه را بزرگواری دادم.

هان! ای اهل محشر! سرها به گریبان کشید و چشمهای خود را ببندید که فاطمه می خواهد بطرف بهشت برود.

در این هنگام، جبرئیل، ناقه‌ای از بهشت که مهار آن از مروارید

وزین آن از مرجان است در مقابل فاطمه می خواباند و آن حضرت بر آن سوار می شود. آنگاه صد هزار فرشته از طرف راست و صد هزار از طرف چپ، حضرت را بر بالهای خود حمل می کنند و در بهشت فرود می آورند.

فاطمه داخل بهشت نمی شود. و بطرف اهل محشر نگاه می کند.

خطاب می رسد که: ای دختر حبیب من! این نگرانی تو از چیست؟ در حالیکه تورا فرمان بهشت دادم؟

فاطمه می فرماید: ای پروردگرم! دوست دارم که مقامم در پیشگاه تو معلوم گردد.

خطاب رسد: ای فاطمه! بنگر و در دل هر که چیزی از محبت خود و فرزندان یافتی، دست او را بگیر و در بهشت جای بده!

امام باقر (ع) فرمود: ای جابر! بخدا سوگند! در آن روز، فاطمه، شیعیان خود را جدا می کند، همانطور که مرغ دانه‌های خوب را از دانه‌های بد جدا می نماید. «فاطمه سرور زنان عالم ص 11»

تقسیم کننده بهشت و جهنم یک روز علی (ع) بر فراز منبر فرمود:

من از طرف خدا، تقسیم کننده بهشت و جهنم هستم. هیچ کسی جز پیامبر اسلام بر من برتری ندارد. «اصول کافی ج 1»

سرنوشت دشمنان اهل بیت علیهم السلام

در محضر امام صادق(ع) سخن از قاتل امام حسین(ع) به میان آمد، یکی از اصحاب او گفت: دوست داشتم خداوند در همین دنیا از او انتقام می گرفت، آن حضرت(ع) فرمود: گویا عذاب خدا (در آخرت) را کم می دانی، در حالی که عذاب خدا بسیار بدتر و سخت تر است .

امام باقر(ع) نقل می کند که رسول خدا(ص) فرمود: همانا جایی در جهنم هست که کسی - (سزاوار آن نمی شود، جز با کشتن امام حسین(ع) یا حضرت یحیی(ع).

امام صادق(ع) نقل می کند که رسول خدا(ص) فرمود: هنگامی که روز قیامت فرا رسد، - گنبدی از نور برای فاطمه(س) می سازند، در این هنگام در حالی که امام حسین(ع) سرش را در دست گرفته به سوی گنبد می آید، همین که حضرت فاطمه(س) او را می بیند، چنان می گرید که در صحرای محشر همه فرشتگان مقرب، پیامبران مرسل و بندگان مؤمن به گریه می افتند، آنگاه خداوند مردی را به صورت مثال، بدون سر و به بهترین شکل می آفریند تا با قاتلان حسین(ع) بستیزد و مبارزه کند.

سپس خداوند قاتلان و تمام کسانی که در قتل او شرکت داشتند را جمع کرده و آن مثال همه آن ها را می کشد، دوباره زنده می شوند و امیرالمؤمنین(ع) آن ها را می کشد، دوباره زنده می شوند و امام حسن(ع) آن ها را می کشد، دوباره زنده می شوند و امام حسین(ع) آن ها را می کشد و در این هنگام خشمها فروکش کرده و غمها فراموش می شود.

آن گاه امام صادق(ع) فرمود: خدا شیعیان ما را رحمت کند، به خدا سوگند شیعیان ما مؤمنین حقیقی هستند، به خدا سوگند که در این مصیبت با غم و اندوه طولانی با ما شریک شدند.

امام صادق(ع) فرمود: به خدا سوگند قائم آل محمد(عج) دودمان قاتلان امام حسین(ع) را - (به خاطر کار پدرانشان می کشد). ظاهراً به خاطر رضایت آنان به کار پدرانشان

دادخواهی حضرت فاطمه(س) در روز قیامت از قاتلان امام حسین(ع)

رسول خدا(ص) فرمود: در روز قیامت حضرت فاطمه(س) همراه با زنان همدم خود - می آید، به او می گویند به بهشت برو، می گوید: تا زمانی که ندانم پس از من با فرزندم چه کردند، نمی روم، به او می گویند به وسط عرصه قیامت بنگر، او نیز می نگرد و امام حسین(ع) را بدون سر و ایستاده می بیند، فریادی کشیده و من نیز از فریاد او فریاد می کشم، فرشتگان نیز از فریاد ما فریاد می زنند، در این هنگام خداوند عزوجل خشمگین شده و به آتشی که به آن «ههب» می گویند و هزار سال افروخته شده تا سیاه شده است و هیچ گونه شادی در آن وجود نداشته و غمی از آن بیرون نمی رود(یعنی سراسر رنج و مصیبت است)، دستور می فرماید: قاتلان حسین و حاملین قرآن را پیدا کن(یعنی گرچه قاتلان حامل قرآن باشند)، او آنها را پیدا می کند و می خورد و شیهه می کشد، آنان نیز شیهه می کشند، می گرید، آنان نیز می گریند و می غرد، آنان نیز می غرند

آن گاه با زبانی گویا و فصیح می گویند: خدایا! ما را قبل از بت پرستان را به آتش کشیدی؟ از خداوند جواب می رسد که: کسی که می داند مانند کسی که نمی داند نیست(شما با آگاهی جنایت کردید)

!کوهی که رفیق جهنمیان است*

عبدالله بن بکر ارجانی می گوید: با امام صادق(ع) در مسافرت از مدینه به مکه همراه بودم، - به توقفگاهی به نام «عسفان» رسیده و آنجا توقف کردیم، آن گاه حرکت کرده و در راه کوه سیاه وحشتناکی دیدیم، عرض کردم: ای پسر رسول خدا! چقدر این کوه وحشتناک است! اولین بار است که در راه به چنین کوهی بر می خوریم

آن حضرت(ع) فرمودند

می دانی این چه کوهی است؟ این کوه «کمد» نام دارد و بر دره‌ای از دره‌های جهنم که خداوند قاتلان امام حسین(ع) را در آن جای داده است، قرار دارد و زیر آن آب‌های جهنم جاری است؛ یعنی چرک و خون جهنمیان و آلودگی‌های آنان، آب جوش سوزان، چرک‌هایی که از فرج زناکاران خارج می‌شود و آبهایی که از جهنم، لظی، حطمه، سقر، جحیم و هاویه و سعیر بیرون می‌آید.

هر گاه که از اینجا عبور می‌کنم و این کوه را می‌بینم، می‌ایستم و آن دو نفر را می‌بینم که گریه و کمک می‌خواهند، به قاتلان پدرم نگریسته و به آن دو می‌گویم: بدون شک شما این کار آنان را پی‌ریزی کردید، هنگامی که قدرت را به دست گرفتید، به ما رحم نکردید، ما را کشتید، محروم کردید، حق ما را پایمال کرده و بدون در نظر گرفتن ما هر کاری خواستید انجام دادید، خدا رحم نکند به کسی که به شما رحم کند! مجازات کار خود را بچشید که خدا به بندگان خود هیچ ظلمی نمی‌کند

سرنوشت عجیب یکی از قاتلان آل‌الله*

یعقوب بن سلیمان می‌گوید: شبی با عده‌ای نشسته و درباره شهادت امام حسین(ع) - صحبت می‌کردیم، یکی از اهل مجلس گفت: همه کسانی که در قتل امام حسین(ع) شرکت کردند، دچار بلای جانی یا مالی شده یا خانواده اش گرفتار بلایی شده است، پیرمردی که

در آنجا حضور داشت، گفت: من نیز در قتل او شرکت داشتم، ولی تاکنون هیچ حادثه ناگواری ندیده‌ام، اهل مجلس سخت بر او خشم گرفتند

ناگهان چراغ نفتی خراب شد، برخاست که درستش کند، انگشتانش آتش گرفت، انگشتانش را فوت کرد، ریشش هم آتش گرفت، بیرون رفت که آتش را با آب خاموش کند، خود را در رودخانه انداخت، ولی باز هم آتش بالای سرش می‌چرخید و همین که سرش را از آب بیرون می‌آورد، با آتش می‌سوخت و به این ترتیب مرد، خدا لعنتش کند

قاسم بن اصبع بن نباته می‌گوید: شخص زیبا و بسیار سفیدی از قبیله بنی‌دارم که شاهد - قتل امام حسین(ع) بود را دیدم که سیاه‌رو شده بود، به او گفتم: به خاطر تغییر رنگ صورتت به زحمت تو را شناختم و گفتم: مرد سفیدرویی از یاران حسین را که بر پیشانی‌اش اثر سجده بود، کشته و سر او را به همراه بردم

قاسم بن اصبع بن نباته می‌گوید: در روزی که او را کشته بود، او را خوشحال و سوار بر اسب دیدم که سر او را به سینه اسب آویزان کرده بود و این سر مرتب به دستان اسب می‌خورد، به پدرم گفتم: کاش کمی آن سر را بالا می‌برد، بین دستان اسب با آن سر چه می‌کند. پدرم گفت: فرزندم! بلایی که بر سر او آورده‌اند، دردناکتر از این بوده است

همان شخص خودش به من گفت: از وقتی که او را کشته‌ام، هر شب در خواب به سراغم می‌آید، شانهم را گرفته و می‌گوید: راه بیفت، مرا به جهنم برده و در آن می‌اندازد تا صبح شود، یکی از همسران او که صدایش را هنگام خواب شنیده بود، می‌گوید: شب تا صبح از فریاد او خوابمان نمی‌برد

قاسم بن اصبع بن نباته می‌گوید: با عده‌ای از جوانان قبیله پیش همسرش رفتیم و از همسرش حالات او را پرسیدیم، او گفت: خودش همه چیز را گفته و راست گفته است

عمار بن عمیر تمیمی می گوید: هنگامی که سر عبیدالله بن زیاد ملعون و یاران او را - آوردند، در حالی رسیدم که مردم می گفتند: آمدند، هنگامی که سرها را آوردند، دیدم ماری در میان سرها رفت و در بینی عبیدالله بن زیاد ملعون وارد شد، آنگاه بیرون آمده و وارد بینی دیگری شد.

چگونه حکومت آل سفیان سقوط کرد*

امیرالمؤمنین(ع) نقل می کند که رسول خدا(ص) فرمود: سر آغشته به خون حسین(ع) - برای فاطمه(س) نمایان می شود و او فریاد می زند فرزندم! میوه دلم! فرشتگان از فریاد فاطمه(س) بیهوش شده و اهل قیامت ندا می دهند: خداوند قاتل فرزندت را بکشد، ای فاطمه! آن گاه خداوند عزوجل می فرماید: این کار را در مورد او قاتل امام حسین(ع)، دنباله روها، دوستداران و پیروان او انجام می دهم و همانا فاطمه در این روز بر شتری بهشتی سوار است که پیشانیش زیبا، رویش سفید، چشمانش میشی، سرش از طلای خالص، گردنش از مشک و عنبر، افسارش زبرجد سبز و زین آن دُری است که با سنگ های گرانبها پوشیده شده است، بر آن شتر هودجی است که پوشش آن نور خدا و درون آن رحمت اوست افسار آن یک فرسخ از فرسخ های دنیاست، اطراف آن هودج 70 هزار فرشته مشغول تسبیح، تحمید، تهلیل، تکبیر و ثنای خداوند هستند، آن گاه منادی از درون عرش ندا می دهد: ای اهل قیامت! دیدگان خود را پایین بیندازید، این فاطمه دختر محمد رسول خدا(ص) است که از پل صراط عبور می کند و دشمنان او و دشمنان دودمان او را به جهنم می ریزند.

امام صادق(ع) فرمود: همانا آل ابی سفیان، امام حسین(ع) را کشتند و خداوند حکومتشان - را برانداخت، هشام، زید بن علی(ع) را کشت و خداوند حکومتش را برانداخت، ولید،

یحیی بن زید را کشت و خداوند به خاطر کشتن دودمان رسول خدا(ص) حکومتش را برانداخت.

یک تذکر: کسانی که در زمان غیبت کبری با ولی فقیه دشمنی می کنند همانند دشمنی با امام زمان علیه السلام خواهد بود. حتی اگر اهل عبادت و نماز شب باشند اگر با ولی فقیه دشمنی کنند هیچیک از اعمال آنها قبول نخواهد شد.

امام زمان علیه السلام خود فرمود الراد علیهم کالراد علینا هر که ولی فقیه را رد کند مانند این است که ما را رد کرده است.

یکی از عوامل عذاب قبر بد اخلاقی می باشد.

سعد بن معاذ مرد بسیار خوبی بود که در جنگ خیبر زخمی و سپس شهید شد و پیامبر (ص) شخصا او را دفن نمود و در مراسم تشییع به احترامش با پای پیاده آمد و احترام زیادی به وی نمود تا جایی که مادر سعد بن معاذ گفت: گوارا باد بر تو بهشت. که پیامبر (ص) در پاسخ وی گفت: چه حرفی بود که زدی همین الان قبر او را فشار داد چون در منزل با زن و بچه اش بد اخلاق بوده است.

وی ادامه داد: با اینکه سعد بن معاذ شهید بود و در تشییع جنازه اش فرشتگان هم آمده بودند و پیامبر (ص) هم چنین احترامی به وی نمود اما چون یک اخلاق ناپسند داشت و با زن و بچه اش بد اخلاق بود دچار فشار قبر شد. این یک قانون است که اگر کسی با زن و

بچه اش بد اخلاق باشد ، فشار قبر می کشد و اگر توبه کند و خوش اخلاق شود این قانون
عوض می شود و فشار قبر نمی کشد.

بانوانی هستند بد اخلاق و بد زبان. اینها اگر با این حال از دنیا بروند عذاب می شوند!

زنی که با شوهر خود پر خاشگری می کند

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هر زنی که با زبان خود با شوهرش پر خاشگری
نماید در روز قیامت او را با زبان آویزان نموده و دو دستش را با میخهایی از آتش
میخکوب خواهند نمود..

اگر ناسازگاری با شوهر و آزار دادن به او نبود هیچ زن نمازگزاری به آتش قیامت نمی
سوخت

رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه سخنانی عجیبی فرمودند: ای زنان!
در راه خدا صدقه دهید گرچه از زیور و زینت خود، گرچه یک دانه خرما، چه اینکه بیشتر
شما هیزم جهنم هستید، لعنت می کنید، و نسبت به خدمات شوهر سپاسگزار نیستید. زنی
عرضه داشت: مگر ما نیستیم که مادری می کنیم، کودک را ماه ها در شکم می پرورانیم، به
او شیر می دهیم، مگر این دختران سرپرست خانه ها، و این خواهران دلسوز برادرها از
جنس ما نیستند؟ فرمود: چرا، باردار هستید، فرزند می آورید، شیر می دهید، مهربان و با
عاطفه اید، اگر ناسازگاری با شوهر و آزار دادن به او نبود هیچ زن نمازگزاری به آتش
قیامت نمی سوخت

آقای هفتاد ساله ای مثل ابر بهار گریه می کرد. گفتیم آقا چرا گریه می کنی؟ گفت: از بس که خانمم من را اذیت می کند. مردی به گریه بیفتد معلوم می شود کارش خیلی گیردار است. خانم ها گریه شان دم دست است زود به گریه می افتند ولی مردها به این زودی سرریز نمی کنند.

یا شوهری که زنش رو اذیت می کنه و اخلاق بدی داره!

گاهی دیگه از مرز فحش دادن ساده میگذره

سلام دوستان من اولین باره که وارد سایت شدم و می نویسم ، یک و سال و چند ماهه ازدواج کردیم و هر بار دعوا مون میشه ، حرفه ای خیلی زشتی به من میزنه و گاهی دیگه از مرز فحش دادن ساده میگذره! با خودم فکر میکنم مگه میشه آدم به ناموس خودش فحشهای ناموسی بده ... نمیدونم ... ناراحتم ... توی اتاق نشستم ... دلم پر از غمه و شکسته... تازه هم خودش هم خانواده اش تحصیلکرده های فوق و دکترا هستن ... اما شعور....

شوهر بددهن و پرخاشگرم را چگونه تغییر دهم؟

جام جم سرا: خانمی هستم، ۳۰ ساله. ۱۲ سال است ازدواج کرده‌ام. همسرم بسیار خودخواه و بددهن است. از هر راهی سعی کرده‌ام او را متوجه اشتباهش کنم بی‌فایده بوده و همیشه مرا مقصر می‌داند؛ از طرفی برای بچه‌هایم که شاهد بحث‌های مکرر ما هستند، نگرانم لطفا راهنمایی‌ام کنید

خانم سکو!

رجبعلی خیاط گفت دیدم در برزخ اقایی را عذاب می‌کنند چون همیشه زنش را که اسمش سکینه بود از روی مسخرگی خانم سکو صدا می‌کرد!

صورت باطنی غضب

آیت الله فاطمی نیا فرمودند

علامه محمد تقی جعفری از صاحب دلی که چشم باطنش باز بود نقل کرد که

در موضوعی داشتم با همسرم بحث و مشاجره می کردم و گمان می کردم که حق با من است، ولی در واقع حق با او بود، ناگهان صورت باطنی غضبم را به من نشان دادند، بسیار کریه و زشت بود! آن صورت آمد و به من نزدیک شد و در گوشم گفت: کثیف، ساکت شو همین که متنبه شدم، فوراً دست همسرم را بوسیدم و عذر خواستم، او که از قضیه خبر نداشت متحیر شد که چطور در وسط دعوی و مشاجره این کار را کردم!^۵

نتیجه اینکه خوش اخلاقی در عالم آخرت به داد ادم می رسد و بد اخلاقی باعث گرفتاری ادمی در عالم برزخ و قیامت می شود.

پیامبر اکرم(ص) فرمود: و هر کس 40 روز در نماز جماعت شرکت نمود و از ابتدای تکبیره (الاحرام آن را درک کرد؛ از دو چیز نجات می یابد: آتش جهنم و نفاق و دورویی^۶

نکته ها از گفته ها ، صفحه 103، دفتر اول^۵

. (الذکری، ص 267، بحار الانوار، ج 58، ص 435^۶

عبدالرحمن بن سمره گفت : روزی خدمت رسول گرامی اسلام (ص) بودم ،
حضرت فرمودند: من دیشب عجایبی دیدم . عرض کردم : یا رسول الله ! چه
دیدید؟ برای ما بیان بفرمایید، جان و اهل و اولاد ما فدای تو باد! حضرت
فرمودند: دیدم مردی از امت مرا که ملائکه عذاب او را محاصره کرده بودند
در این حال نمازش آمد و مانع از عذابش شد^۷

یکی از اثار نماز شب این است که شب اول قبر بجای صاحبش جواب سوالات نکیر و منکر
را می دهد!

اما اگر ادمی بی نماز از دنیا برود خدا بدادش برسد عذاب سختی دارد!

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: فاطمه جان! هر کسی از مردان و زنان نمازش را
سبک بشمارد، خداوند او را به پانزده بلا مبتلا می سازد

شش مورد در دنیا، سه مورد در وقت مرگ، و سه مورد آنها در قبر و سه مورد در قیامت
زمانی که از قبر خارج شود

الف) اما آن شش بلایی که در دنیا دامنگیرش می شود

(مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 183)^۷

1. خداوند برکت را از عمرش می برد

2. خداوند برکت را از رزقش می برد

3. خداوند عزوجل سیمای صالحین را از چهره اش محو می کند

4. هر عملی که انجام می دهد پاداش داده نمی شود

5. دعایش به آسمان نمی رود

6. بهره ای از صالحین برای او نیست

ب) اما آن سه بلایی که هنگام مرگ گرفتارش خواهد شد

1. ذلیل از دنیا می رود

2. هنگام مرگ در حال گرسنگی خواهد بود

3. تشنه از دنیا خواهد رفت، اگر چه آب نهرهای دنیا را به او بدهند

ج) اما آن سه بلایی که در قبر دامنگیرش می شود

1. خداوند ملکی در قبر برای او می گمارد تا او را زجر دهد

2. قبرش برای او تنگ خواهد شد

3. گرفتار ظلمت و تاریکی قبر خواهد شد

د) اما آن سه بلایی که در روز قیامت گرفتارش خواهد شد

1. خداوند ملکی را موکل می‌سازد تا او را با صورت بر زمین بکشد، در حالی که خلائق تماشا می‌کنند.

2. محاسبه اعمالش به سختی انجام می‌شود

3. خدا به نظر لطف به او نمی‌نگرد و برای اوست عذاب همیشگی. (فلاح السائل : 22)

صبر یکی از نجات دهنده ها

هر مومنی که بر سختی های زندگی دنیا صبر کند و ایمانش کم نشود در عالم آخرت در راحتی خواهد بود.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «روزی خداوند به حضرت داوود علیه السلام وحی کرد که نزد زنی به نام خلّاده دختر اوس برود و به او بشارت بدهد که او اهل بهشت و هم نشین تو در بهشت خواهد بود.

حضرت داوود علیه السلام به خانه خلّاده رفت و در خانه اش را کوبید. خلّاده بیرون آمد و عرض کرد: چه شده است که تو را اینجا می بینم؟ داوود علیه السلام فرمود: «خدای تعالی به من وحی کرد که تو هم نشین من در بهشت خواهی بود.» خلّاده گفت: ای پیامبر خدا! سخن شما را تکذیب نمی کنم، ولی به خدا سوگند، در وجود خود چنین سعادت نمی بینم. حضرت داوود (علیه السلام) فرمود: از درونت خبر بده که در آن چه می گذرد؟ خلّاده

گفت: هرگز به هیچ دردی مبتلا نشدم و هیچ گزند و گرسنگی به من نرسید، مگر اینکه در برابرش صبر کردم و از خداوند نخواستم که آن را از من برطرف سازد تا آنکه او اگر خواست، آن را از من دور کند و عافیت و گشایش دهد و به جای آن، خدا را بر آن درد و گرفتاری، شکر و سپاس گفتم. حضرت داود علیه السلام فرمود: «فَبِهَذَا بَلَغْتَ مَا بَلَغْتَ؛ پس بدین سبب، به این مقام رسیده ای.» سپس امام صادق علیه السلام فرمود: «و هذا دینُ اللَّهِ ارْتِضَاهُ لِلصَّالِحِينَ؛ این همان دین خداست که برای بندگان صالح و نیکوکار خود برگزیده است.»

درباره آیت الله العظمی گلپایگانی رحمه الله نوشته اند که روزی یکی از فرزندان ایشان از دنیا رفت. یکی از عالمان که برای عرض تسلیت خدمت ایشان رسیده بود، عرض کرد: ان شاء الله خداوند، محبت این فرزند را از قلب شما بیرون کند تا صبر بر این مصیبت، برای شما آسان تر شود. آیت الله گلپایگانی رحمه الله، در پاسخ ایشان فرمود: «اتِّفَاقاً از خدا می خواهم، محبت او را در دلم بیشتر کند تا در غم از دست دادنش، بیشتر صبر کنم و اجر بیشتری شامل حالم گردد.»

جمعی از اصحاب، در حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند. حضرت از آنان پرسید:
در چه حالی هستید؟

گفتند: در حال ایمانیم.

فرمود: نشانهٔ ایمانتان چیست؟

گفتند: بر بلای او صبر می کنیم؛ هنگام گشایش و نعمت، شاکریم و به آن چه قضای الهی
دربارهٔ ما باشد، راضی هستیم.

حضرت فرمود: «مؤمنون و ربّ الکعبه؛ به خدای کعبه قسم! شما مؤمن راستین هستید..»

چرا پیروزان از عیسی نزد خدا محبوب تر بود؟

وقتی حضرت عیسی علیه السلام از خداوند درخواست کرد کسی را به او نشان دهد که نزد
خدا محبوب تر از او باشد، خداوند عیسی را به پیروزی که در کنار دریا زندگی می کرد
راهنمایی نمود. وقتی عیسی علیه السلام به سراغ آن خانم آمد، دید در خرابه ای زندگی می
کند و با بدنی فلج و چشمانی نابینا در گوشه ای رها شده است. وقتی حضرت عیسی علیه
السلام جلوتر رفت و دقت کرد، دید پیروزان مشغول ذکر است

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنْعِمِ الْمُفْضِلِ الْمَجْمِلِ الْمُكْرِمِ»

خدایا شکر که نعمت دادی، کرم کردی، زیبایی دادی، کرامت دادی

حضرت عیسی علیه السلام تعجب کرد که او با این بدن فلج که فقط دهانش کار می کند،
چرا چنین ستایش می کند؟ با خود گفت که او از اولیای خداست و من بی اجازه وارد خرابه

شدم؛ بر گردم، اجازه بگیرم و بعد داخل شوم. به دم خرابه باز گشت و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ» پیرزن گفت: «وعليكَ السَّلَام يا روح الله». عیسی پرسید: خانم! مگر مرا می بینی؟ گفت: نه. پرسید: پس از کجا دانستی که من روح الله هستم؟ پیرزن گفت: همان خدایی که به تو گفت مرا ببین، به من هم گفت چه کسی می آید. عیسی با اجازه آن خانم وارد خرابه شد و پرسید: خداوند به تو چه داده است که این قدر تشکر می کنی؟ تشکر تو برای چیست؟ پیرزن گفت: یا عیسی، آن چه به من داده بود از من گرفت، آیا همین طور پس گرفته است؟ آیا وقتی می خواهی آن را از من بگیرد به من نگاه نکرد؟ عیسی گفت چرا نگاه کرد. پیرزن گفت همین برایم کافی است!

ادم صبور حساب قیامت ندارد!

امام صادق علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل فرموده اند: «اذا نثرت

الدواوین ونصبت الموازين لم ينصب لاهل البلاء ميزان ولم ينشر لهم ديوان»؛

هنگامی که نامه های اعمال گشوده می شود و ترازوهای عدالت پروردگار نصب می گردد، برای کسانی که گرفتار بلاها [و حوادث سخت] شده اند نه میزان سنجشی نصب می شود و نه نامه عملی گشوده خواهد شد. « پس این آیه را تلاوت کردند: «انما يوفى الصابرون

اجرهم بغير حساب

پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: خدای عز و جل فرمود: چون متوجه
کنم به بنده ای از بندگان خود مصیبتی را در بدن یا اموال یا فرزندانش و پذیرایی کنند آن
را به شکیبایی نیکو شرم می دارم از او در روز رستخیز که برای او میزانی بر افرازم یا
دیوانی باز نمایم

عجب خانواده صبوری!

از انس بن مالک روایت شده است که ابوطلحه انصاری - رضی الله عنه - را پسری بود و
مریض شد. ابو طلحه از خانه بیرون رفته و پسر وفات یافت چون به خانه آمد پرسید پسر
چگونه است؟ ام سلیم که مادر پسر بود گفت: اینک آرام شد و خوابش رفته است آن
گاه غذا خوردند و خفت و خیزی بسزا کردند و چون فراغت یافتند، ام سلیم با ابو طلحه
گفت: فرزندان وفات یافته است. پس به تجهیز او پرداختند. و چون صبح شد. ابو طلحه
خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - رسید و ماجرا را به عرض آن حضرت رساند.
فرمود: آیا دیشب عروسی کردید؟ عرض کرد: آری فرمود: اللهم بارک لهما خداوندا برای
این مرد و زوجه اش برکت ارزانی دار پس ام سلیم پسری زایید و به ابو طلحه گفت او را
خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - برد حضرت او را عبدالله نامید

و روایت شده است که صلت بن اشم در جهادی بود و پسری همراه داشت او را گفت: ای
پسرک من! به پیش شو و جهاد کن تا ثواب صبر و احتساب را از شهادت تو در یابیم. پسر

پیش رفت و جنگ کرد و کشته شد. زنان نزد مادرش معاذه عدویه زوجه او فراهم شدند،
گفت : اگر برای تو تهنیت نزد من مرحبا بر شما باد و اگر برای تعزیت آمده اید باز
گردید.

نابینا بدون حساب به بهشت می رود...

نابینایی از پیامبر درخواست کرد تا دعا کند بینا شود! پیامبر خدا فرمود دوست داری بینا
باشی و در قیامت از تو حساب بکشند یا نابینا باشی و بدون حساب وارد بهشت شوی؟ نابینا
گفت پاداش نابینایی این است که از او حساب نمی کشند؟ پیامبر خدا فرمود خدا کریمتر از
انست که کسی را نابینا خلق کند بعد مانند دیگران از او حساب بکشد!

نتیجه اینکه:

انهایی که بیماری صعب العلاج دارند انهایی که فرزند مریض دارند. انهایی که همسر
سرطانی دارند. انهایی که بی پول هستند و همیشه در فقرند. انهایی که همسر بداخلاق
دارند. انهایی که والدین بد دارند و... همه اینها اگر صبور باشند در آخرت نجات پیدا می
کنند.

نیکی به پدر و مادر یکی از نجات دهنده های مهم

روایت شده اولین لوحی که در کره زمین پیدا شد رویش نوشته شده بود که من خدای واحد هستم هرکسی والدینش از او راضی باشند او را بهشت میبرم حتی اگر گناه اهل زمین در نامه اش باشد و هرکسی والدینش از او راضی نباشند او را جهنم میبرم حتی اگر ثواب اهل زمین در نامه اش باشد

خداوند رحمان و رحیم بوسیله نیکی به والدین همه گناهان را پاک می کند.

گویند جوانی به پیامبر خدا گفت هر گناهی شما بگوئید من انجام داده ام. حالا چکار کنم پاک شوم؟ فرمود به مادرت نیکی کن.

شهید در جهنم؟

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شد که حضرت موسی بن عمران به پروردگار عرض کرد که آن دوست من که شهید شد حالش چگونه است؟ خطاب رسید او در جهنم است. عرض کرد پروردگارا مگر شهید را وعده بهشت نداده ای؟ فرمود: چرا ولی او اصرار داشت به آزردن پدر و مادر و من عمل کسی را که بر پدر و مادر ستم روا دارد قبول نمی کنم.

::: یاد مرگ در صحیفه سجادیه

امام سجاد(ع) در ادعیه فراوانی از مرگ و لحظه مردن یاد نموده‌اند. این موارد غیر از یادآوری عالم برزخ و قیامت است. شاید بتوان گفت دعایی نیست که آن حضرت یادی از مرگ و عوالم پس از آن نکرده باشند. تعابیر ایشان درباره مرگ به گونه‌ای است که بر جان و روح شنونده اثر فراوانی می‌گذارد. تعابیری همچون «آه و احزناه أنا المنقول إلی عسکر الموتی؛ آه و حزن که مرا به سوی اردوگاه مردگان می‌برند.» (198 / 41) یا عبارتی چون «واعوذ بک ... من میتة مثلاً؛ خدایا به تو از مرگی که همه را به اندیشه و عبرت فرا خواند، پناه می‌جویم.» (27 / 3) تنها خداوند نامیراست (83 / 11) و همه بندگان مقهور (موت می‌باشند). (105 / 2) آن حضرت به مرگ یقین و باور قلبی دارد. (245 / 1)

ایشان در دعاهای فراوانی از لحظه‌ای که مرگ را مشاهده می‌کند، به خداوند پناه برده، (207 / 2) از خداوند می‌خواهد مرگ بهترین (143 / 38) و مبارک‌ترین مهمانی (143 / 38) باشد که با آن روبه‌رو می‌شود. وی از فتنه حیات و ممات به خداوند پناه برده (138 / 9) و سلامتی در مرگ و حیات را از پروردگار تقاضا می‌کند (199 / 39) و امید شفاعت هنگام مرگ را دارد. (197 / 8) ایشان از اینکه غافلانه جان دهد، هراسان است (225 / 2) و از اینکه مرگ را همواره در برابر خود می‌بیند، انتظار آرامش ندارد؛ (214 / 105) زیرا تنها مرگ برای اضطراب و تشویش آدمی کفایت می‌کند؛ هرچند خود مرگ، مقدمه مصائبی عظیم‌تر است. (82 / 6) دعای چهلم این کتاب شریف، زمزمه آن حضرت هنگام

یاد مرگ یا وقتی است که خبر مرگ کسی را می‌شنیدند. این دعا با حجم اندک خود،
...خواننده را به فکری طولانی فرو می‌برد

آن حضرت در دعاهای متعدد، مردن مطلوب را با خواسته‌های خود در این رابطه ترسیم کرده‌اند. این خواسته‌ها گاهی به صورت ایجابی و گاهی سلبی است. این ویژگی‌ها عبارتند از:

1. مرگ سعید؛ مرگی که زندگانی را طوری به پایان می‌برد که با رضایت و عنایت حق (همراه است. چنین مرگی سعید و نیک‌بختانه است. (47 / 105)
2. مرگ زیبا؛ مرگی که پیشاپیش و از سمت راست آن نوری در حرکت است. چنین (مرگی به معنای درخواست زندگی پر از نور و زیبایی است. (47 / 117)
3. انس با مرگ؛ ایشان از خداوند می‌خواهد اعمال صالحی داشته باشد و توشه‌ای از اعمال نیک فراهم آورد تا روز قیامت که هنگام ملاقات با ملکوت خود است، با یاد مرگ انس (پیدا کنیم و بسان خویشاوندی به او عشق ورزیم. (40 / 3)
4. مرگ با غفران و رحمت حق؛ حضرت از خداوند می‌خواهد مرگ برای او دربی از (درب‌های مغفرت الهی و کلیدی از کلیدهای رحمت پروردگار باشد. (40 / 4)

5. مرگ با سرور و عزت؛ ایشان از خداوند می‌خواهد با غم و اندوه نمیرد (14 / 48) و در (4 / 40) هنگام دیدار مرگ، احساس خواری ننماید.
6. بر ملت و آیین اسلام مردن؛ ایشان دعا می‌کند بر دین الهی (17 / 20) و دین پیامبر او . محمد مصطفی(ص) (20 / 42؛ 13 / 31) جان به جان آفرین تسلیم نماید
7. مرگی فارغ از دیون؛ بدهی پس از مرگ پیامدهایی دارد. حضرت از خداوند، رهایی از (این تبعات را درخواست می‌کنند. 2 / 30)
8. آمادگی برای مرگ؛ وی هم برای خود (8 / 8) و هم برای تابعان پیامبر تا روز قیامت . (مرگی با آمادگی تقاضا می‌کنند. 16 / 4)
9. مرگ همراه با توبه پذیرفته‌شده؛ امام از خداوند می‌خواهد پایان آنچه را نویسندگان اعمال ما برمی‌شمرند، توبه‌ای پذیرفته‌شده قرار دهد که پس از آن ما را بر گناهی که انجام داده‌ایم، مؤاخذه نکند. (3 / 11) ایشان همچنین مرگ با حالت توبه خالصانه را تقاضا می‌نمایند. (8 / 12)

جان دادن با صدق؛ حضرت از خداوند می‌خواهند با حالت بندگی کامل دار فانی را 10. وداع گوید. (4 / 54) ایشان نه تنها به فکر مرگ خویش است - که به بهترین وجه انجام شود - برای مردگان گذشته و آینده نیز طلب مغفرت می‌کند تا خداوند از گناهان آنان (درگذرد؛ (55 / 45) حتی برای بندگان که آبروی آن حضرت را برده‌اند. (2 / 39)

(ختم به خیر گردیدن عمر. (20 / 28). 11.

ترجمه دعای چهل صحیفه سجادیه:::دعای آن حضرت است هنگامی که خبر مرگ کسی به او می‌رسید یا از مرگ یاد می‌کرد

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و ما را از آرزوی دور و دراز بی‌نیاز کن و دست (۱) آرزوهای دراز را با عمل راستین از دامن حیات ما کوتاه فرما؛ تا آن‌که پایان بردن ساعتی را از پی ساعتی و دریافتن روزی را که به دنبال روزی و پیوستن نفسی را به نفسی و رسیدن گامی را به گامی، آرزو نکنیم. (۲) و از فریب آرزوها ما را سالم دار و از بدی‌هایش امان ده و مرگ را در برابر دیدگان ما قرار داده؛ قرار دانی دائم و همیشگی؛ و یادش را به گونه‌ای قرار مده که روزی یادش کنیم و روزی از آن غفلت ورزیم. (۳) و از اعمال شایسته عملی برایمان قرار ده که آمدن به سوی تو را همراه با آن، آرام و آهسته شماریم؛ و برای زود

رسیدن به لقای تو، حرص و رزیم؛ به طوری که مرگ برای ما محلّ انسی باشد که به آن انس گیریم؛ و مرکز الفتی باشد که به آن شوق و رزیم؛ و خویشاوند نزدیکی باشد که نزدیکی به او را دوست داشته باشیم. (۴) پس هنگامی که مرگ را بر ما وارد کنی، ما را از دیدار چنین دیدارکننده‌ای خوشبخت فرما؛ و زمانی که بر ما وارد شد، ما را با او مأنوس ساز؛ و ما را به مهمانی‌اش به رنج و زحمت می‌نداز؛ و به زیارتش خوار و سرافکنده مکن؛ و آن را دری از درهای آمرزش و کلیدی از کلیدهای رحمت، قرار ده. (۵) ما را در زمره هدایت‌یافتگان بمیران، نه گمراهان؛ و در سلک مطیعانی که از مرگ اکراه ندارند و در جمع توبه‌کنندگان از دنیا ببر، نه گناهکاران و اصرار ورزان به گناه؛ ای ضامن پاداش نیکوکاران! و اصلاح‌کنندهٔ کردار بدکاران

آمادگی برای سفر آخرت

موعظه امام (آمادگی برای سفر آخرت)

به امام گفتم: «ای پسر رسول خدا، مرا موعظه کنید.»

فرمود: «مهیای سفر آخرت شو و توشه آن سفر را پیش از رسیدن اجل به دست آور؛ و بدان که تو در طلب دنیایی در حالی که مرگ هم در طلب توست. اندوه روزی را که نیامده بر روی اندوه امروزت بار مکن و بدان که هر چه از مال دنیا، بیش از قوت خودت، به دست آوری، خزینه‌داری دیگران (وارثانت) را کرده‌ای. بدان که در حلال دنیا حساب است و در حرام آن عقاب. پس دنیا را نزد خود، مرداری فرض کن و از آن نستان، مگر به قدر ضرورت، که اگر حلال باشد، زهد ورزیده‌ای و اگر حرام باشد، گناهی نکرده‌ای، زیرا آن مقدار که گرفته‌ای بر تو حلال است؛ همان طور که گوشت مرده، در حال ضرورت، حلال است و اگر عتابی باشد، عتابش کمتر است. برای دنیای خود چنان کار کن که گویا همیشه خواهی بود و برای آخرت خود چنان که گویا فردا خواهی مرد. اگر می‌خواهی بدون قوم و قبیله عزیز باشی و بدون سلطنت، اقتدار داشته باشی، از ذلت معصیت خدا به سوی عزت اطاعت او حرکت کن.

ضرورت توجه به معاد

سراسر زندگی دنیا، تنها گذرگاهی است برای رسیدن به مقصد نهایی. امیرمؤمنان علی (ع) لیه السلام در نامه ای به فرزندش امام مجتبی علیه السلام با توجه دادن به این مطلب می فرماید: «پسرم! من تو را از دنیا و تحولات گوناگون و نابودی و دست به دست گردیدنش آگاه کردم و از آخرت و آنچه برای انسان ها در آن جا فراهم است، اطلاع دادم و برای هر دو مثال ها زدم، تا پندپذیری و راه و رسم زندگی بیاموزی. همانا داستان آن کس که دنیا را آزمود، چونان مسافرانی است که در سرمنزلی بی آب و علف و دشوار زندگی می کنند و قصد کوچ به سرزمینی دارند که در آنجا آسایش و رفاه فراهم است. پس مشکلات راه را تحمل می کنند و جدایی دوستان و سختی سفر و ناگواری غذا را با جان و دل می پذیرند تا به جایگاه وسیع و منزلگاه امن و با آرامش قدم بگذارند. آن ها از سختی های طول سفر احساس ناراحتی ندارند و هزینه های مصرف شده را غرامت نمی شمارند و هیچ چیز برای آنان، دوست داشتنی نیست، جز آنکه به منزل امن و محل آرامش برسند».

برای غیر دنیا آفریده شده اید

امیرمؤمنان علی (ع) لیه السلام در خطبه ای مردم را به موقتی بودن زندگی دنیا توجه داده است و می فرماید: «ای مردم! دنیا سرای گذر و آخرت خانه جاویدان است. پس از گذرگاه

خویش برای سر منزل جاودانه توشه برگیرید و پرده های خود را در نزد کسی که بر اسرار شما آگاه است، پاره نکنید. پیش از آنکه بدن های شما از دنیا خارج گردد، دل هایتان را خارج کنید. شما را در دنیا آزموده اند و برای غیر دنیا آفریده اند. کسی که بمیرد، مردم می گویند: چه باقی گذاشت، اما فرشتگان می گویند: چه پیش فرستاد؟ خدا پدرانتان را پیامرزد، مقداری از ثروت خود را جلوتر بفرستید تا در نزد خدا باقی ماند و همه را برای وارثان مگذارید که پاسخگویی آن بر شما واجب است.»

فراهم نمودن زاد و توشه

در فرمایشی از امیرمؤمنان علی (ع) لیه السلام خطاب به فرزند گرامی شان امام مجتبی علیه السلام درباره ضرورت توجه به منازل مختلفی که پس از مرگ در پیش روی انسان است و نیز تلاش و کوشش در راه فراهم آوردن زاد و توشه برای این مسافرت بسیار مهم چنین آمده است: «بدان! راهی پر مشقت و بس طولانی در پیش روی داری و در این راه، بدون تلاش بایسته و فراوان و زاد و توشه و سبک کردن بار گناه، موفق نخواهی بود. بیش از تحمل خود بار مسئولیت بر دوش مننه که سنگینی آن برای تو عذاب آور است. اگر مستمندی را دیدی که توشه ات را تا قیامت می برد و فردا که به آن نیاز داری به تو باز می گرداند، کمک او را غنیمت بشمار و زاد و توشه را بر دوش او بگذار و اگر قدرت مالی داری، بیشتر انفاق کن و همراه او بفرست؛ زیرا ممکن است روزی در رستخیز در جستجوی چنین فردی باشی و او را نیابی. به هنگام بی نیازی، اگر کسی از تو وام خواهد،

غنیمت بشمار تا در روز سختی و تنگدستی به تو باز گرداند. بدان که در پیش روی تو، گردنه هایی وجود دارد که در آن، حال سبکباران به مراتب بهتر از سنگین باران است.»

ناگهانی بودن مرگ

یکی از ویژگی های مهم مرگ، ناگهانی بودن آن است. هیچ کس نمی داند چه روز و چه ساعتی اجل او فرا می رسد و از این دنیا رخت بر می بندد. چه بسیار افرادی که در کمال سلامت روز را شروع کردند و تا غروب آن روز اجلشان فرا رسید، در حالی که هیچ کس احتمال چنین اتفاقی را نمی داد. از این رو انسان باید همیشه آمادگی لازم را برای مسافرت آخرت داشته باشد. در فرمایشی از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «چه بسیار کسانی که در آغاز روز بودند و به شامگاه نرسیدند و چه بسیار کسانی که در آغاز شب بر او حسد می بردند و در پایان شب عزاداران به سوگش نشستند.»

گویی زندگی دنیا، یک روز بود

امیرمؤمنان علی (ع) لیه السلام درباره زودگذر بودن عمر هشدار داده، می فرماید: «ای بندگان! خدا را خدا را، پروا کنید که دنیا با قانونمندی خاصی می گذرد. شما با قیامت به رشته ای اتصال دارید؛ گویا نشانه های قیامت آشکار می شود و شما را در راه خود متوقف کرده با زلزله هایش سر رسیده است و سنگینی بار آن را بر دوش شما نهاده، رشته پیوند مردم با دنیا را قطع کرده و همه را از آغوش گرم دنیا خارج ساخته است. گویی یک روز

بود و گذشت یا ماهی بود و سپری شد. تازه های دنیا کهنه شد و فربه هایش لاغر گردیدند. سپس به سوی جایگاهی تنگ، در میان مشکلاتی بزرگ و آتشی پر شراره می روند که صدای زبانه هایش وحشت زا، شعله هایش بلند و غررش پرهیجان و گدازنده است. ... در آن میان، پرهیزکاران از کیفر و عذاب در امانند و از سرزنش ها آسوده و از آتش به دور و در خانه های امن الهی، از جایگاه خود خشنودند.

عبرت از گذشتگان

مطالعه و تأمل در زندگی گذشتگان، همواره در بردارنده نکات آموزنده اخلاقی و تربیتی است. مشاهده می کنیم آنها که همواره بر شوکت، قدرت و ثروت خویش مغرور بودند و دست به هر ستمی می زدند، اکنون در گوشه ای از این زمین پهناور زیر انبوهی از خاک رها شده اند و روحشان در عالم برزخ پاسخگوی رفتار و اعمالشان است. امام علی (ع) لیه السلام در این باره می فرمایند: «همانا گذشتگان را دیدی که ثروت ها اندوختند و از فقر و بیچارگی وحشت داشتند و با آرزوهای طولانی فکر می کردند در امانند و مرگ را دور می پنداشتند، دیدی چگونه مرگ بر سرشان فرود آمد و آنان را از وطنشان بیرون راند؟... آیا ندیدید آنان را که آرزوهای دور و دراز داشتند و کاخ های استوار می ساختند و مال های فراوان می اندوختند، چگونه خانه هایشان گورستان شد و اموال جمع آوری شده شان تباه و پراکنده و از آن وارثان گردید و زنان آنها با دیگران ازدواج کردند؟ آنها نه می توانند چیزی به نیکی هایشان بیفزایند و نه از گناه توبه کنند».

آمادگی برای سفر آخرت

هر انسان عاقلی که سفری در پیش داشته باشد، از مدت ها قبل آمادگی های لازم و نیز زاد و توشه این سفر را فراهم می آورد تا بتواند در کمال موفقیت و سلامت این سفر را پشت سر بگذارد. حال این سؤال مهم مطرح می شود که آیا شایسته نیست انسان برای مهم ترین و حساس ترین سفری که در زندگی پیش روی خود دارد، زاد و توشه ای نیکو و شایسته فراهم آورد. امیرمؤمنان علی (ع) لیه السلام در سخنانی می فرماید: «وابستگی به دنیا را کم کنید و با زاد و توشه نیکو به سوی آخرت باز گردید که پیشاپیش شما گردنه ای سخت و دشوار و منزلگاه هایی ترسناک وجود دارد که باید در آن جاها فرود آیید و توقف کنید. آگاه باشید که فاصله نگاه های مرگ بر شما کوتاه است و گویا هم اکنون چنگال هایش را در جان شما فرو می برد. کارهای دشوار دنیا، مرگ را از یادتان برده و بلاهای طاقت فرسا، آن را از شما پنهان داشته است. پس پیوندهای خود را با دنیا قطع کنید و از پرهیزکاری کمک بگیرید».

از دگرگونی روزگار عبرت بگیرید

گذشت زمان و گذر عمر، به انسان ها هشدار می دهد که خویشتن را برای مسافرت آخرت و کوچ کردن از این سرای فانی آماده سازند؛ زیرا عالم قبر و برزخ و پس از آن قیامت، منزلگاه های بسیار حساس و مهمی است که بدون آمادگی برای انسان ها بسیار سخت و وحشتناک خواهد بود. امیرمؤمنان علی (ع) لیه السلام در سخنانی راجع به این مسئله می فرماید: «فردا به امروز نزدیک است. امروز با آنچه در آن است می گذرد و فردا

می آید و بدان می رسد؛ گویی هر یک از شما در دل زمین به خانه مخصوص خود رسیده و در گودالی که کنده اند، آرمیده اید. وه که چه خانه تنهایی و چه منزل وحشتناکی و چه سیه چال غربتی! گویی هم اکنون بر صور اسرافیل دمیده اند و قیامت فرا رسیده و برای قضاوت و حسابرسی قیامت بیرون شده اید. پندارهای باطل دور گردیده، بهانه ها از میان برخاسته و حقیقت ها برای شما آشکار شده و شما را به آنجا که لازم بود کشانده اند. اگر چنین است، از عبرت ها پند گیرید و از دگرگونی روزگار عبرت پذیرید و از هشدار دهندگان بهره مند گردید.»

مرگ از شما غفلت نمی کند

انسان چه بخواهد و چه نخواهد، مرگ و اجلش فرا خواهد رسید و هرگز برای همیشه در این دنیا زندگی نخواهد کرد. حتی انبیای الهی که بهترین بندگان خدا بودند، پس از چند سال زندگی در این دنیا، از این جهان رخت بر بستند.

امیر مؤمنان علی (ع) لیه السلام در این باره می فرماید: «مردم! شما را به یادآوری مرگ سفارش می کنم. از مرگ کمتر غفلت کنید. چگونه آن را فراموش می کنید، در حالی که شما را فراموش نمی کند؟ چگونه طمع می ورزید، در حالی که به شما مهلت نمی دهد؟ مرگ گذشتگان برای عبرت شما کافی است. آنها را به گورشان بردند، بی آنکه بر مرکبی سوار باشند. ایشان را در قبر فرود آوردند، بی آنکه خود فرود آیند. چنان از یاد رفتند،

گویی از آباد کنندگان دنیا نبودند و آخرت همواره خانه شان بود. ... از چیزهایی که با آنها مشغول بودند جدا شدند و آنجا را که سرانجامشان بود، ضایع کردند. اکنون نه قدرت دارند از اعمال زشت خود دوری کنند و نه می توانند عمل نیکی بر نیکی های خود بیفزایند».

ضرورت یاد مرگ

به یاد مرگ بودن، یکی از عوامل بسیار مهم و تأثیرگذار در رشد و تکامل اخلاقی آدمی است؛ زیرا انسانی که همواره به یاد مرگ باشد، ظواهر فریبنده دنیا او را از مسیر حق و حقیقت منحرف نمی سازد. از این رو امیرمؤمنان علی (ع) لیه السلام در نامه ای به فرزند برومندش امام حسن علیه السلام می نویسد: «پسرم! بدان تو برای آخرت آفریده شدی نه دنیا. برای رفتن از دنیا، نه پایدار ماندن در آن. برای مرگ، نه زندگی جاودانه در دنیا که هر لحظه ممکن است از دنیا کوچ کنی و به آخرت در آیی. تو شکار مرگی که فرارکننده آن نجاتی ندارد. هر که را بجوید به او می رسد و سرانجام او را می گیرد. از مرگ بترس. نکند زمانی سراغ تو را گیرد که در حال گناه یا در انتظار توبه کردن باشی و مرگ مهلت ندهد و بین تو و توبه فاصله اندازد که در این حال خود را تباه کرده ای.

پسرم! فراوان به یادمرگ باش و به یاد آنچه به سوی آن می روی و پس از مرگ در آن قرار می گیری تا هنگام ملاقات با مرگ، از هر نظر آماده باشی. نیروی خود را افزون کن و کمر همت را بسته نگهدار که ناگهان نیاید و مغلوبت نسازد».

تاریکی و وحشت قبر

امیرمؤمنان علی (ع) لیه السلام در سخنانی راجع به قبر و دشواری های آن چنین می فرماید:
او را در سرزمین مردگان می گذارند و در تنگنای قبر تنها خواهد ماند. حشرات درون زمین، پوستش را می شکافند و خشت و خاک گور بدن او را می پوساند. تند بادهای سخت آثار او را نابود می کند و گذشت شب و روز، نشانه های او را از میان برمی دارد. بدن پس از آن همه طراوت متلاشی می گردد و استخوان ها بعد از آن همه سختی و مقاومت پوسیده می شود و روح در گرو سنگینی بار گناهان است. آنجاست که به اسرار پنهان یقین می کند، اما نه بر اعمال نیکش چیزی اضافه می شود و نه می تواند از اعمال زشت توبه کند».

پیام مردگان

زیارت قبرمؤمنان، یکی از اعمال مستحبی است که در روایات اسلامی بسیار بر آن تأکید شده است؛ زیرا این زیارت، نه تنها برای انسان زیارت کننده پاداش به همراه دارد، بلکه یادآوری و تذکری برای اوست تا برای لحظاتی در احوالات آنان بیندیشد و عبرت بگیرد.

امیر مؤمنان علی (ع) لیه السلام در سخنانی در این باره می فرماید: «حال اگر چه آثارشان نابود و اخبارشان فراموش شده، اما چشم های عبرت بین آنها را می نگرد و گوش جان اخبارشان را می شنود که با زبان دیگری با ما حرف می زنند و می گویند: چهره های زیبا، پژمرده و بدن های ناز پرورده، پوشیده شد. بر اندام خود لباس کهنگی پوشانده ایم و تنگی قبر ما را در فشار گرفته، وحشت و ترس را از یکدیگر به ارث برده ایم و خانه های خاموش قبر بر ما فرو ریخته و زیبایی های اندام ما را نابود و نشانه های چهره های ما را دگرگون کرده است. اقامت ما در این خانه های وحشت زا طولانی است؛ نه از مشکلات رهایی می یابیم و نه از تنگی قبر گشایشی فراهم می شود».

موعظه امام (آمادگی برای سفر آخرت)

مهیای سفر آخرت شو و توشه آن سفر را پیش از رسیدن اجل به دست آور؛ و بدان که تو در طلب دنیایی در حالی که مرگ هم در طلب توست. اندوه روزی را که نیامده بر روی اندوه امروزت بار مکن و بدان که هر چه از مال دنیا، بیش از قوت خودت، به دست آوری، خزینه داری دیگران (وارثانت) را کرده ای. بدان که در حلال دنیا حساب است و در حرام آن عقاب. پس دنیا را نزد خود، مرداری فرض کن و از آن نستان، مگر به قدر ضرورت، که اگر حلال باشد، زهد ورزیده ای و اگر حرام باشد، گناهی نکرده ای، زیرا آن مقدار که گرفته ای بر تو حلال است؛ همان طور که گوشت مرده، در حال ضرورت، حلال است و اگر عتابی باشد، عتابش کمتر است. برای دنیای خود چنان کار کن که گویا همیشه خواهی بود و برای آخرت خود چنان که گویا فردا خواهی مرد. اگر می خواهی بدون قوم و قبیله عزیز

باشی و بدون سلطنت، اقتدار داشته باشی، از ذلت معصیت خدا به سوی عزت اطاعت او حرکت کن.

حضرت علی(ع) می فرماید: **إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَلْيَامَ لَمْ يَغْفَلَ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ؛** آن کسی که وضع روزگار را بشناسد از آمادگی برای سفر آخرت غافل نمی شود (میزان الحکمه ج3ص238 رسول خدا (ص) می فرماید : و ای برکسی که غفلت بر او غلبه کند و مرگ و سفر آخرت را فراموش نماید و آماده آن نباشد. انسان غافل مانند کسی است که سرزمین آماده و مستعدی داشته باشد و آن را رها کند تا بایر شود چنین افرادی از زیانکارترین افراد خواهند بود.

مرحوم شیخ بهایی آدم غافل را تشبیه کرده به شخصی که در وسط چاهی عمیق گرفتار شده و مشغول خوردن عسل است که با خار و خاشاک مخلوط شده، یک نگاه به پایین چاه می افکند که یک مار و افعی بزرگ را می بیند که دهان باز کرده، به بالا که نگاه می کند، طنابی که اوبه آن آویزان است به بوته گیاهی گره خورده که ریشه آن را دو موش سیاه و سفید با دندانهای خود می جونند که بزودی آن ریسمان پاره میشود، این در حالی است که مرد دست از خوردن عسل مخلوط به خار و خاشاک برنمیدارد. (سفینه البحار ج6ص 642

«روز عاشورا، خطاب به اصحابش فرمود: ای فرزندان خانواده های بزرگوار! مرگ فقط پلی است که شمارا از سختی و مشقت، به بهشتهای وسیع و نعمتهای دائمی، منتقل می کند. کدامیک از شما بدش می آید که از زندان به قصر و کاخ، منتقل گردد؟ ولی مرگ برای دشمنان شما، منتقل شدن از قصر و کاخ، به زندان است!

امام سجاد(ع) فرمود: از متکبر فخرکننده متعجبم که دیروز نطفه بود و فردا مرددار است! و عجب از کسیکه در وجود خدا، شک می کند، در حالیکه مخلوقاتِ او را می بیند! و عجب از کسیکه مرگ را انکار می کند، در حالیکه مشاهده می کند که روز و شب افرادی می میرند! و عجب از کسیکه زنده شدن مردگان و جهان آخرت را انکار می کند، در حالیکه متولد شدن افراد زیادی را می بیند! و عجب از کسیکه خانه از بین رفتنی - «به امام جواد(ع) گفته شد: چرا مسلمین از مرگ در هراسند؟ امام فرمود: چون مرگ را نمی شناسند، از آن می ترسند و اگر آنرا می شناختند و از اولیاء خدا بودند، هر آینه مرگ را دوست می داشتند و می فهمیدند که آخرت از دنیا، برایشان بهتر است!

سپس فرمود: می دانی چرا کودک و دیوانه، از خوردن داروئی که برای سلامتی آنها و برطرف شدن مرض مفید است، خودداری می کنند؟ زیرا از منافع دارو بی اطلاعند! قسم به آن خدائی که محمد را به پیامبری مبعوث کرد، هر کسیکه برای مرگ، خودش را آنچنان که باید، آماده کند، مرگ برای او از داروئی که مریض را از بین ببرد، مفیدتر است!

اگر مؤمنین بدانند که بعد از مردن، خداوند چه نعمتهائی برای آنان آماده کرده است، مرگ را طلب می کنند و مردن در نظرشان، از داروئی که نزد افراد عاقل، برای از بین بردن مرضها، استفاده می نمایند، نافع تر است!

اموالتان تقسیم شد!

همچنین روایت شده است که در بازگشت از جنگ صفین، وقتی امیر مؤمنان به قبرستانی رسید، فرمود: سلام بر شما، ای ساکنان غریب! سلام بر شما، ای ساکنان تنها! سلام بر شما، ای اهل وحشت! ما برای شما، این خبرها را داریم: اموال شما، تقسیم شد! زنان شما، ازدواج کردند!

خانه های شما را، افراد دیگری ساکن شدند! شما چه خبری برای ما دارید؟ سپس فرمود: اگر به آنها اجازه داده می شد که سخن بگویند، می گفتند: بهترین توشه برای سفر آخرت، تقوا است
به خاطر سه درهم!

روزی بعد از نماز، رسول خدا (ص) به اصحاب فرمود: در اینجا از قبیله بنی نجار احدی هست؟ زیرا دوست آنها با آنکه شهید شده است، ولی بخاطر سه درهم که به فلان شخص یهودی بدهکار بوده است، به او اجازه ورود به بهشت را نداده اند!

عده ای نزد پیامبرشان «ذی الکفل» آمدند و از او خواستند تا دعا کند که خدا مرگ را از میان آنها بردارد! او هم دعا کرد و خداوند دعایش را مستجاب کرده و مرگ از میان قوم او برداشته شد. آنها تا مدتی خوشحال و سرمست بودند که دیگر مردنی در کار نیست! و عمرهای طول و دراز دارند. ولی بعد از مدتی کم کم مشکلات عظیمی بسراغ آنها آمد. از جمله چون کسی از دنیا نمی رفت، لذا گاهی می شد که شخصی باید نان پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگ و جد دوم و سوم و... خود را بدهد. و از آنان نگه داری کند. لذا

خانه‌های آنها کوچک بود، مجبور شدند تا خانه‌ها را بزرگتر کردند و زمینهای کشاورزی بیشتری زیر کشت بردند و ... ولی باز هم این مشکلات هر روز بیشتر از دیروز متوجه آنها می‌شد و درآمد آنها کفاف زندگی این همه آدم را نمی‌داد. لذا مجدداً نزد «ذی الکفل» آمدند و از او خواستند دعا کند تا مرگ دوباره بر گردد!

همه موجودات به غیر از ذات اقدس الهی فانی می‌شوند. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَبِئْسَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»⁽²⁾ یعنی هر که بر روی زمین است می‌میرد بجز خدای صاحب جلال و اکرامت.

هر شخصی باید مزه مرگ را بچشد! «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ».

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»⁽²⁾

یعنی: هر کجا باشید، مرگ، سراغ شما می‌آید اگر چه در پادگانهای مستحکم باشید!

ملاقات امام موسی کاظم علیه‌السلام با جوانی که در حال احتضار بود!

امام هفتم، به عیادت جوانیکه در حال مردن بود، رفت و مشاهده کرد، که هر شخصی، با او سخن می‌گوید، جواب او را نمی‌دهد و سخنی بر زبان جاری نمی‌کند! افرادی که آنجا بودند، گفتند: ای پسر رسول خدا! دوست داریم که مرگ را برایمان، شرح دهی و بگویی که حال دوست ما چگونه است؟

امام فرمود: مرگ وسیله تصفیه‌ای است که مؤمنین را از گناهانشان، پاک می‌کند و مردن آخرین سختی است که کفار گناهانی که به گردن، داشته‌اند، می‌شود! ولی برای کفار، مردن وسیله تصفیه‌ای است که آنها را از کارهای نیکی که احیاناً، انجام داده‌اند، پاک

می‌نماید! و مرگ، آخرین راحتی است که به آنها می‌رسد! ولی این جوان، از گناهانش مانند لباسی که از چرک پاک می‌شود، پاک شده‌است و در آخرت، با ما اهل بیت، خواهد بود!

امام هادی علیه‌السلام به دیدار یکی از اصحابش که در حال مرگ بود، رفت و مشاهده کرد که از مرگ، سخت در هراس است! امام به فرمود: ای بنده خدا! برای این هراسانی که مرگ را نمی‌شناسی! آیا هنگامیکه دچار چرک و کثافت می‌شوی و یا بدنت دچار زخم و عفونت می‌شود و می‌دانی که با شستن در آب، همه اینها از بین می‌رود، از شستن می‌ترسی و وارد حمام نمی‌شوی؟ آن شخص گفت: ای پسر رسول خدا! نه از شستن نمی‌ترسم! امام علیه‌السلام فرمود: مرگ هم برای مؤمن، مثل رفتن به حمام است و با مردن، آخرین گناهان پاک شده و از هر غم و اندوهی، خلاص می‌شود و به سرور و خوشحالی می‌رسد!

آن فرد با شنیدن این مطالب، آرام گرفت و تسلیم مرگ شد و چشمانش را بست و از دار دنیا، به سرای باقی شتافت

دیدار پیامبر با عزرائیل!

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: زمانیکه به معراج رفتم، فرشته‌ای را دیدم که در دستش، لوحی از نور بود و ابداً به راست و چپش، توجه نداشت و دارای شکل و شمایل افراد غمگین بود! از جبرئیل پرسیدم: این کیست؟ گفت: ملک الموت است که مشغول قبض ارواح، می‌باشد! گفتم: مرا نزد او ببر تا با او سخنی بگویم! جبرئیل، مرا نزد او برد و من از او پرسیدم: ای ملک الموت! آیا هر شخصی که می‌میرد، تو او را قبض روح می‌کنی؟ گفت: آری! گفتم: تو خودت بر بالین همه حاضر می‌شوی؟ گفت: آری! زیرا خداوند، دنیا را در نزد من، مثل یک سکه‌ای در دست شخصی، قرار داده که به هر طرف بخواهد،

می‌تواند آنرا بگرداند! و هیچ خانه‌ای نیست مگر اینکه من روزی پنج بار به آن سر می‌زنم . و هر موقع، شخصی را قبض روح می‌کنم و اهل و عیال او می‌گیرند، به آنها می‌گویم: بر او گریه نکنید! زیرا من آنقدر نزد شما می‌آیم و همه شما را قبض روح می‌کنم تا اینکه احدی از شما را باقی نگذارم!

در این موقع، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: مرگ برای شخص هوشیار، عبرت انگیز است! جبرئیل گفت: آنچه بعد از مرگ پیش می‌آید، عبرت انگیزتر است!

مؤمن و عزرائیل

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال شد: عزرائیل، مؤمن را چگونه قبض روح می‌کند؟ فرمود: عزرائیل، مانند بنده‌ای ذلیل در مقابل اربابش، در مقابل مؤمن حاضر می‌شود و با بشارت و سلام، به او نزدیک می‌گردد

توبه یکی از مهمترین برنامه آمادگی برای سفر آخرت است.

باقیات صالحات نیز یکی از توشه های این سفر است

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم فرمود: به درستی که از جمله چیزهایی که از اعمال و حسنات مؤمن بعد از مرگش، به او ملحق می‌شود، علمی است که تعلیم و نشر داده و یا فرزند صالحی است که به جا گذاشته و یا مسجدی است که ساخته و یا خانه‌ای است برای در راه ماندگان، ساخته و یا نهری است که برای مردم روان نموده و یا صدقه‌ای است که در زمان سلامتی، خود آن را داده‌است!

امام سجاد علیه السلام : هر که حاجت مؤمنی را روا نماید، مثل این است که حاجت خدا را روا کرده است ! و به خاطر آن، خداوند صد حاجت از او را که راحت ترین آنها بهشت است، برای او روا می کند . و هر که غم مؤمنی را برطرف کند، خداوند در قیامت، بالاترین غم او را بر طرف می نماید . و هر که مظلومی را علیه ظالمی کمک کند، خداوند او را بر پل صراط، در جایی که قدمها بلغزد، یاری نماید . و هر که در کارهای مؤمنی تلاش کند به طوری که او را خوشحال نماید، مثل آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را خوشحال نموده است . و هر که تشنه ای را سیراب کند، خداوند از رحیق مختوم (شراب بهشتی) او را سیراب نماید . و هر که گرسنه ای را سیر کند، خداوند به او از میوه های بهشتی بخوراند . و هر که عریانی را بپوشاند، خداوند او را از استبرق و حریر بهشتی بپوشاند . و هر که بر غیر عریانی، لباس بپوشاند، تا زمانی که آن لباس بر تن اوست، در ضمانت الهی قرار گیرد . و هر که مؤمنی را بر مرکب (وسیله نقلیه) خود سوار کند، روز قیامت خداوند او را بر شتری از شتران بهشت سوار نماید، به طوری که ملائکه به او مباحات نمایند . و هر که میت مؤمنی را کفن کند، مثل این است که از روز ولادت تا مرگش بر او لباس پوشانده باشد . و هر که زنی را برای مؤمنی تزویج کند و آن مؤمن با همسرش در صلح و آرامش باشد، خداوند در قبر او را با صورت محبوبترین خانواده اش مأنوس نماید

امام هفتم علیه السلام : اگر شخصی نمی تواند با ما مرتبط باشد، با فقیران شیعه مرتبط باشد و هر که به زیارت قبور ما دسترسی ندارد، قبور برادران صالح ما را زیارت کند . "امام ششم علیه السلام : کسی که در حال حل کردن مشکل مؤمنی ست، ثوابش در نزد من از ثواب هفتاد طواف بالاتر است

رسول خدا صلی الله علیه و آله : کسی که به برادر مؤمنش، غذای شیرینی بخوراند، خداوند

تلخی مرگ را از او می برد .»

«علی علیه السلام : هر مؤمنی که مهمان دوست باشد، وقتی از قبر محشور می شود، صورتش

مانند ماه شب چهارده می باشد . در این حال مردم می گویند: این شخص حتماً پیامبر است !

فرشته ای جواب می دهد: این مؤمنی است که مهمان دوست بوده و مهمان را عزیز

می شمرده است . این مؤمن را فقط به بهشت می برند .»

یکی از موضوعاتی که همه ی انسان ها از فقیر تا غنی، زیبا و زشت، سیاه و سفید و همه و همه را دیر یا زود در چنگال های خود قرار می دهد مرگ و مردن است... همه ی آدم ها بالاخره روزی می میرند و کسی تا به حال نبوده و نخواهد بود که مدن شامل حالش نشود ... به قول معروف دیر یا زود دارد اما سوخت و سوز ندارد یکی در اوج جوانی، دیگری در اوج پیری و فرسودگی ...

مرگ از جمله سنت های تغییرناپذیر الهی است و هر جاندارى روزى می میرد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»؛ (آل عمران / 185) و «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»؛ (الرحمن / 26)

خیلی اوقات دیده ایم که فردی پیر و فرتوت و فرسوده همچون یک تکه گوشت در گوشه ای از بیمارستان خوابیده و زنده است اما جوانی رعنا و سالم را ناگهان می شنویم که از دنیا رفته است؛ دردناک است اما واقعیت دارد ... به واقع این مرگ چیست؛ نعمت است یا بلا؟ برای بررسی بیشتر از منابع دینی چون آیات و روایات بهره مند می شویم...

در سوره الرحمن سخن از نعمت هایی که از جانب خداوند بر بندگان رسیده فراوان آمده است. در حقیقت باید این نکته را مد نظر داشت که هر خلقتی برای این که بتواند در زمره نعمت قرار گیرد، لازم نیست در تمام موارد موجب راحتی و خوشی باشد، بلکه برای نعمت

بودن همین بس که خیر بیشتری داشته باشد و وقتی که آن را به صورت کلی در نظر می‌گیریم، می‌بینیم سود آن بیشتر از ضررش است، هرچند گاهی در موارد خاص موجب عذاب نیز شده باشد.

وقتی با این رویکرد و نگاه به خلقت‌ها و هر آنچه که خداوند آفریده است در آیه 26 سوره الرحمن "كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ" مشاهده می‌کنیم که در بحث از نعمت‌های الهی، فنای انسان‌ها را ذکر می‌کند. در تفسیر نمونه چند احتمال ذکر شده است که بنابر تمام آنها می‌توان مرگ و فنا را در زمره نعمت‌های الهی قرار داد:

ممکن است نعمت بودن موضوع فنا و مرگ از این نظر باشد که این فنا به معنای فنای مطلق نیست، بلکه دریچه‌ای است به عالم بقا و دالان و گذرگاهی است که شرط وصول به سرای جاویدان عبور از آن است.

دنیا با تمام نعمت‌هایش زندانی است برای مؤمن، و خروج از این دنیا آزاد شدن از این زندان تنگ و تاریک است.

و یا از این نظر که ذکر نعمت‌های فراوان گذشته ممکن است مایه غفلت و غرق شدن گروهی در زندگی دنیا و انواع خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و لؤلؤ و مرجان و مرکب‌های راهوارش گردد، لذا یادآوری می‌کند که این دنیا جای بقا نیست، مبادا دلبستگی به اینها پیدا کنید، و از آنها در مسیر پروردگار بهره‌نگیرید که این تذکر خود نعمتی است بزرگ". (مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج 23، ص 125)

دنیا با تمام نعمت‌هایش زندانی است برای مؤمن، و خروج از این دنیا آزاد شدن از این زندان تنگ و تاریک است

بنابر هر یک از این احتمالات مذکور، مرگ جزو نعمت های الهی قرار می گیرد و مشخص می شود که مرگ در یک نگاه کلی و با لحاظ کردن تمام موارد، چیزی جز نعمت نیست و دیگر نمی توان آن را از سیاق این سوره خارج دانست.

نکته ی دیگری که در باب مرگ مطرح می شود، بحث چگونه مردن و کیفیت مردن است که سخن در باره آن فراوان است و در این مجال تنها به نمونه ای از این کیفیت می پردازیم.

وقتی عزرائیل خود را می آراید

روزی عزرائیل نزد ابراهیم (علیه السلام) آمد تا جان او را قبض کند. ابراهیم (علیه السلام) مرگ را دوست نداشت.

عزرائیل متوجه ی خدا شد و عرض کرد: ابراهیم (علیه السلام) مرگ را ناخوش دارد. خداوند به عزرائیل وحی کرد: ابراهیم (علیه السلام) را آزاد بگذار، چرا که او دوست دارد زنده باشد و مرا عبادت کند.

مدت ها از این ماجرا گذشت تا روزی ابراهیم (علیه السلام) پیرمرد بسیار فرتوتی را دید که آنچه می خورد، نیروی هضم ندارد و آن غذا از دهان او بیرون می آید. دیدن این منظره سخت و رنج آور، موجب شد که ابراهیم (علیه السلام) ادامه زندگی را تلخ بداند و به مرگ علاقمند شود. در همین وقت به خانه ی خود بازگشت ناگاه یک شخص بسیار نورانی را که تا آن روز چنان شخص زیبایی را ندیده بود مشاهده کرد و پرسید: تو کیستی. او گفت: من فرشته ی مرگ هستم. ابراهیم (علیه السلام) گفت: چه کسی است که از نزدیک شدن به تو و دیدار تو بی علاقه باشد، با اینکه دارای چنین جمال دل آرای هستی. عزرائیل

گفت: ای خلیل خدا، هرگاه خداوند خیر و صلاح کسی را بخواهد، مرا با این صورت نزد او میفرستد و اگر شر و بدی او را بخواهد، مرا در چهره ی دیگر نزد او می فرستد. آنگاه روح ابراهیم (علیه السلام) را قبض کرد. به این ترتیب ابراهیم در سن 175 سالگی با کمال دل خوشی و شادابی به سرای آخرت شتافت. (به نقل از باشگاه خبرنگاران جوان)

منابع:

عزراییل برای قبض روح چه کسی خود را آراست؟؛ باشگاه خبرنگاران جوان،

24/09/1395

چگونه در قرآن، مرگ و عذاب های جهنم جزو نعمت های الهی به حساب آمده است؟؛

سایت اسلام کوئیس، 28/02/1391